BIBLIOTHECA INDICA:

A

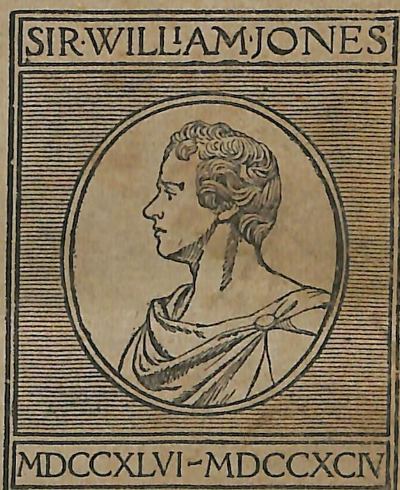
COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED BY THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

New Series, No. 1324.

SHĀH-ʻĀLAM NĀMA.



EDITED BY

THE LATE HARINATH DE, M.A.

CALCUTTA:

PRINTED AT THE BAPTIST MISSION PRESS,

AND PUBLISHED BY THE

ASIATIC SOCIETY, 1, PARK STREET,

1912.



بسم الله الرحمن الرحيم

رب يسر و تمم بالخير

Praise of God. حمد بيحد احديرا رسد كه ميزان ادراك فردى حقيقت ذاتش نمي سنجد - وستايش و نيايش بيقياس صمديرا سزد كه در مقياس قياس فهم دقيقه شناس اشخاص ماهيت صفاتش نمي گنجد - لم يلد و لم يولد - خداوندى كه خداوندان بخداونديش ميخوانند - و لم يكن له كفواً احد - بى مثل و مانندى كه همت بلندان بيمثل و مانند ميدانند * * نظم *

خـدائيكه دنـيا و دين آفريد * زمين و زمان كرد صنعش پديد
جهـاندار دادار مالـك رقـاب * خداوند كلك و خـداى كتاب
طـراز فلك بست نقشى چنان * كه نايد بفهـم كسى در گمان
جهـانـدار بى يار و يـاري او * جهان زنـده از زنده داري او
زبانرا كنـد از سخـن كاميـاب * شـود دل ازو مشعل آفتـاب

روح و روان را مايهٔ تازگي ازو - و خرد خرده دانرا پيرايهٔ بلند آوازگي ازو - بيچارگانرا كمربندي از عطاكدهٔ كبريايش - و بر جامه وار هفت آسمان اتوي قلمي از باران رحمت موج دريايش - گلگون قباى آفتاب را رنگي از شعشعهٔ نيرنگش - چشمك زني انجم شيوهٔ از عشوه گريهايش - و خندهٔ دندان نماى كواكب، برق نشان راهش - سبزهٔ بيگانه - از گلشن اشناى ازش فسانه - و آبشار از چين زلف قدرتش جوهر آئينه خانه - بلبل يكى مستانش - و گل درگلزار ميكدهٔ هستي سرشار باده پرستانش - نهالانرا دام نه بتلاش كفش بر دوش - و مزرع سبز سپهر از مكرمتش زمرد پوش -

سرو آزاد بندهٔ یکپای استادهٔ درگاهش - و قمري طوق بندگي درگردن افتاده بلند بالائي بارگاهش - کجکلاهي غنچه چار ترکي ازو - و شوریدگي عندلیب حسن جاوید در ترانه سرائي او - شعله آوري نالهٔ نی شرر پردازي آن نیکوست - و گرمجوشي می محبت آتش گلو سوز عشوه طرازي نظر بازي اوست - شورش دل دیوانه - و جوشش نالهٔ مستانه - و زمزمهٔ عشاقانه - رمزی از پردهٔ قانون جان نوازیهایش - و کرشمهٔ ناز معشوقانه غمزهٔ از لعبت بازیهایش *

* نظم *

ای دوجهان واله و شیدای تو * کون و مکان داغ تمنّای تو
فاتحهٔ مصحف ایمان توئي * جوهر آئینهٔ ایقان توئي
حسن تو چون آئنه پرداز شد * کشور حیرت نظر انداز شد
ناقهٔ چرخ از تو جرس دار شد * قافلهٔ ناله سبکبار شد
بحر و بر و کشور و هامون ز تو * هفت سرا پردهٔ گردون ز تو
تا شدی خیاط دل چاک چاک * کسوت جان دوختي از تار خاک
نیش ز هر پیش بود ذات تو * نفي شده نفي در اثبات تو
هیچ وجود از تو نبودست پیش * چشم عدم از سر تو ریش ریش
گرد ز آئینه چو افشانده است * از تو بقا نقش بقا خوانده است
شمع ازل بزم ظهور از تو یافت * چشم ابد سرمهٔ نور از تو یافت
با صفتت آئنهٔ ذات شد * عکس تو معمار خرابات شد
ناصیه گلچین [illegible]
سجده چو از غیر تو مایوس شد * هفت کره خوش[illegible] بوس [illegible]شد
عقد گهر خوشهٔ تاک از تو بست * رنگ [illegible] خاک از تو بست
آتش و آبی بهم آمیختي * لعل [illegible]ن بر ورقی ریختي
دشنهٔ الماس زبان از تو تیز * آب [illegible]از حرف تو یاقوت ریز
سرد کنی گرمي سیماب را * [illegible]ی آئنهٔ آب را

خامهٔ قدرت تو علم کردهٔ * بر ورق خاک رقم کردهٔ
لطف تو رنگ سحر و شام ریخت * خون چمن در جگر جام ریخت
وحدت تو خواست ز هستي گواه * سر زد ازان اشهد ان لا اله
در چمن ذکر تو ابر بهار * گشته سمن پوش چو زلف نگار
دیدهٔ آئینهٔ جام الست * هست ز صهبای تو حیرت پرست
شش جهت از نور تو روشن شده * گلخن گردون ز تو گلشن شده
گلبن سودایتو چون گل کند * غنچه هم آهنگي بابل کند
نفي وجود و عدم اثبات تست * آنکه نظیرش نبود ذات تست
حسن تو از چهره چو برقع کشود * گرد عدم ریخت بسوی وجود
چارهٔ هوشیاری و مستي توئي * مستي هر هست که هستي توئي
صرصر قهرت چو عیان میشود * ابر کرم شعله فشان میشود
تاکه ز مهر تو نفس زد سحر * میشود از صدق و صفا کامور
آئینهٔ تست دل و جان ما * هست عیان نزد تو پنهان ما
کلک تو صورت گر ایجاد شد * خانهٔ معني ز تو آباد شد

مصور معني نگار جادو آفرین صنایعش بمو قلم باریک بیني عقل خردهبین نمیتواند یافت صنایع اعجاز طراز سحر پرداز خالق زمان و زمین بدایعش به تیشهٔ اندیشهٔ فرهاد پیشهٔ شیرین آئین کسی سر مو نمیتواند کاست - زهی بخشایش جودش که زورق شکستهٔ وجود نوح را بجودي نجات رسانیده - و خهی گنجایش لطف مسجودش که نقش خلافت آدم بر ناصیهٔ خاتم جن و انس نشانیده - یکتائیش در چشم هر احوال روشن - و یگانگیش بر خویش و بیگانه مبرهن بهار گل در گریبان از مهرش - و خزان پاره پاره دامن از قهرش - مهربانیش مهر و مه را تابندگي داده پستان شیر آلود صبح بر لب خشک زنگي بچهٔ مادرزاد شب نهاده - از

تفصیلش شب دیجور سیاه بخت زلف امید و دل شکستگي نژند
اختری درست تر از مومیائي روز سفید تبارک الله اسمه خالقی که عقول
عشره و افلاک تسعه و مزاج ثمانیه و طبقات سبعهٔ ارض آفرید - و شش جهت
و حواس خمسه و چار عنصر و موالید ثلاثه بمعرض وجود از کتم عدم بهمرسانید -
سبحانه جلّ شانه - رازقی که شیلان نعمتش بساکنان ربع مسکون و متمسکنان
بحر و جیحون ارزاني - وجبال حجر از چشمه سار نعماء و الوان بیشمارش
آینه دار حیراني - امواج بحار کرمش آنچنان ذخار و موجه دارند - که ذرات
موجودات ساحل وجود بکحل الجواهر بینائي هر (طه العین) رطب اللسان -
و تنگظرفان حباب سیر در گرداب بی بصیرت پوچ فهمي سرگشته و دست
و پا زنان * * نظم *

فکر ندارد بحریم تو راه * عاجزي جان و تن است اشک و آه

رنگین کلامی که بر بیاض عرفان تعریفش چمن چمن از گل نسرین و نسترن
بوی بمشام انس مي رساند - و بهترین مقالی خوشگوار تراز چشمهٔ کوثر که
ذایقه فهمان معني را حلاوت مزهٔ توحید مي چشاند - جان بخش بیانی که در
جذب عذوبتش آبحیوان در مد نظر دیده وران سراب نماید - و روح فزا
تقریری که در پهلوی تحریرش آسمان سر فرو آید - حامد اوست که محامد
مطلق و مقید را اصل و مغز است و دیگر همه پوست - ذوقش کیفیات را
بی کم و کاست بر روی کار آورد - قلوب محبانرا از جذب محبت محبوبیش
جانی تازه - و چشم مردم آگاه دل بر اظهار ربوبیتش حلقهٔ دروازه - بر پرنیان
پردهٔ گوش حق نیوش صور اصوات کاینات نازک تر از برگ گل کشیده -
و بر طبقهٔ چشم عیب پوش گل رنگارنگ اضواء و الوان در گلستان ابداع ید
قدرت او چیده - طرفه میناگري‌های کارش - و بوالعجب (اکثرها) اسرارش -
تحسین بر نقش طرازي آن معجز ناف که لایح و مشتهر از قاف تا قاف *

* نظم *

بی تو نظر حجله حیراني است * آئینه در دست پشیماني است
هشت چمن برگ گل باغ تو * لاله خونین جگران داغ تو
بی تو خرد قافله سالار نه * جز تو نظر را خبر کار نه

حکیمی که حکمت بالغه‌اش از حیطه و احاطهٔ عقول متجاوز و مزید بود - و عادلی که عدیلش در قسطاس المستقیم اوهام فحول نگنجد - شمهٔ از الوهیتش آنکه فانوس خیال اجرام از پرتو شعاع نورش مسجود - و رشحهٔ ربوبیتش کفیل نشو و نمای گل وجود - وحدت وجودش از واحد واحد ظاهر - و کثرت صفات معبودش درهر کثرت مستتر و باهر - وراء الوري همه اوست مي نامند و میدانند او را و نمیدانند *

* نظم *

خرد را نیست ره در پردهٔ راز * که انجامش چه باشد چیست آغاز

جامع اضداد و صانع کارخانه ایجاد سیاره در طریق سلوکش در شاطري - و از مهربانیش شب و روز سالیانه و ماهیانه دار چاکري - خاک از ستاریش (عیب) افتادگي پوشیده - وهوا از هوا خواهیش سر به اوج افلاک رسیده - بر عارض گلنار نار از گرم بازاري کرمش رنگ لاله غازه - و چهرهٔ آب از آبیاري رحمتش تر و تازه - آفتاب را از مرحمتش سرخ رو - و بحر عمان را از گهر قمر مکرمتش آبرو - در خلعت خانهٔ عنایتش کمر بند موج و کلاه حباب برای هر قطره مهیا - و خلاع آبي رنگ دریائي بر جامهٔ قامتش زیبا *

* نظم *

علم تو دریا و خرد موج او * عشق تو شاه و دوجهان فوج او

مومن و کافر از خشک و تر مقرّ خداوندیش هستند - در کعبه و دیر همه او را مي پرستند - منعم وسائل - بر انعام او همه قایل - لب شیرین دهقان خنده بر شور نمکدانش - و من وسلوی یکی از نعماء مائدهٔ خوانش - دیدهٔ بادام

مشبک جگر از قدرت سوزن نظرش - و پشت چشم نازکتر کرده سوی در رهش - کوه کمر برای؛ خدمتش تنگ بسته - وچشمک شرر در دل سنگ ازو جسته - طبع کون و فساد از اصلاحش صالح - و هر همه مصلحتها را او مصالح - مهر او ذره را ماه گرداند - و مقدور کیست که باین زبان هرزه درای جرس صفات بجنباند - عقل شریف انبیا و ملکوت مقدور وگنجایش ندارد - که از مقام ادب گام فراتر گذارد - و فروغ تجلی پر جبرئیل میسوزد - شادروان کمالش آنقدر ارفع و اعلی است که بغیر نقصان خود تقصیری نمی دوزد - و میدان جلالش همچنان وسیع الفضا است که بپای سر بیسر و پا وسع سعی نمیتوان پیمود - و باین لسان قاصر البیان نمیتواند ستود - عجز عبودیت در هر حال گواه - وبدامن کبریایش دست رس بشر کوتاه - مگر جذبهٔ شوق لطف رسایش که مقصد اقصای شهود متمم لا تحصی و علت غائي کل موجود است ادای مراسم ثنای خود بتقدیمرساند او داند و کار او داند *

مناجات

خدایا همین بس بود بندگي * که خواهم ز تو عذر شرمندگي
ز بس گشت عقلت مرا رهنمون * گذر کردم از شصت منزل کنون
ز خاطر غم این و آنم نرفت * شدم پیر و طبع جوانم نرفت
نشد کام شیرینم از شورگي * مویزم فلک کرد در غورگي
به بنت العنب عقد جان بسته‌ام * خط تقوی از لوح دل شسته‌ام
ز آئینم اسلام را خلق تنگ * بود دین من ننگ اهل فرنگ
نشد رخنه در کفر پنهان من * بود چاک دامان ایمان من
بعفو تو از بسکه دارم امید * شبم را چو صبح از کرم کن سفید
سر انجام کار من زار کن * بتوفیق غیبم سزاوار کن

نعت حضرت سید المرسلین

Praise of the Prophet.

درود متکاثر از احاطهٔ افهام و محوطهٔ اقلام بیرون - و صلوة و سلام از تعداد قمشیت جزو و کل افزون - بر ملک ملایکه و رسل راه پیمودن حقیقت و معرفت باد - که در تتق حجاب بشریت نقش پرداز چهره کشای قدرت نمای اِنّي اَنا الله رب العالمین او گردید - و بفور نحن اقرب الیه من حبل الورید پرده کشای بصیرت ما زاغ البصر و ما طغی کون و مکان ازو فهمیده - بر رخ آئینهٔ الوهیت زنگ زدای کفران نعمت انکه غبار نعلینش سرمهٔ توتیای دیدهٔ عرش گردیده - و معني انا معکم افلا تبصرون در سواد سویدای دل آفاق و انفس انجلا پذیرفتهٔ اوست - طلیعهٔ شقهٔ نعوتش از آیهٔ و النّجم اذا هوی روشني یافته - و سراپردهٔ هفت گردون از حبل المتین و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحي یوحی محکم و آراسته - حبّذا شهنشاهی که چاربالش غنا و فقر متکای حقیقت هستي قدیمش - و تعالی الله خوان سالاری که آدم از وظیفه خواران شیلان لطف عمیمش - استقامت آوازه آفاق دینش رنگین پرده گوش مستمعان - و صلای اقامت ملت پاک آئینش تا قیام قیامت سرفراز فرمای سران و سروران - اوصاف صفات فایض البرکاتش از ما ارسلناک الا رحمة للعالمین ساطع - و آب زلال دلایل معجز براهینش برای اطفای شعله افروزي خصمان سیف قاطع * نظم *

چراغ رسالت که در بدو کار * ازو یافت پروانگي نور و نار
زیک قطره نور خدا آفرید * زلال نبي و ولي شد پدید
انانیت حضرت ذوالجلال * بتحقیق پیوست زین هر دو حال
محمد که حق شاهد حال اوست * مقارن به نیات اعمال اوست
زهی قبلهٔ انبیای انام * که دارند رو سوي او خاص و عام

صفات الهي بود ذات او * کلام مجید است آیات او
چو لولاک در شانش آمد فرود * عیان‌شد که او شاه کونین بود
ز پس بود سبابهٔ او سبب * ز شق القمر گشت معجز طلب
ازو آنچنان شمع دین یافت نور * که شد ظلمت کفر از خلق دور
چنان رحمت حق ازو عام شد * که کاردوعالم سرانجام شد
برای محمد علیه الصلوات * کند حق بخلق اینهمه التفات
زهر مو اگر صد زبان آورم * کجا شکر او در بیان آورم
محمد بود خاتم انبیا * برو ختم گردید دین خدا
در اجماع امت نخستین قیاس * ابوبکر از وحي کرد اقتباس
مپرس از عمر کان شجاعت شعار * زنده است بر قلب هشت و چهار
ازان زهر کو ریخت در کام کین * هنوز است تریاق فاروق دین
همین بس محاسن ز عثمان بود * که از خون او سرخ قران بود
چو ان هر سه اوصاف یکجا کني * علي ولي را تو پیدا کني
بهمتائي خویش درخاص و عام * علی العظمیش خدا کرد نام

رفیع جنابی که سلم درجات علومش بلند تر از هلال مصراع برجسته و انشقّ القمر است - و رسالت مآبی که سبحان الذي اسری بعبده لیلا در شبستان ظلمت کدهٔ بین المشرقین و المغربین در شان او از خورشید روشن تر - بلند مقامی که لقد جاءکم رسول من انفسکم شاهد حال عز و جلالش - و ما کان محمد ابا احد من رجالکم گواه ناطق عدیم المثالش - امي لقبي (هرکس که از باب علم لدني‌اش واقف حقیقت کل ذي علم علیم نگشته) کور سواد ابد و ازلست - و بی دست آویز ید الله فوق ایدیهم کشایش کار بستهٔ دنیا و آخرت عقدهٔ ما لاینحل - از هواداري فیضش هرجا دهقان چرخ پر بصل گشته نرگس میروید - و اخگر از

آبیاري لطفش بلعل و یاقوت همسوي میجوید - ناقۀ آسمان کبود از حدوث او جرس دار - و در محمل زمین و زمان لیلي قدمش قافله سالار - گوهر خورشید را آب و تاب از رخسارش - و آئینۀ مهتاب را سیماب از عذارش - فاتحۀ مصحف عرفان - جوهر آئینۀ ایمان - سجده گاه کون و مکان - شمسۀ پیشطاق حق اندیشگان - مطلع لامع دیوان صفا پیشگان - راهبر راه روان هر شام و سحر - سرمایۀ دوکان تاثیر و اثر - چاندداروی بیماریهای حرمان - از جوی نخل وجودش ازل آب خورده و از رطب لب او ابد کامیاب شده - خسرو شکر لب شیرین گفتار - غنچۀ خاموش سراپا دهن رطب بار - سدرۀ بهشت عطا و نوال - طوبی کرم حضرت ذو الجلال - کعبۀ قبله نمای اسرار بیشمار - محرم حریم عزت و اعتبار - مرهم کافور زخمهای بیدلي - ماه شب چهارده حکمت ازلي - محکمه نشین مسند قضا و قدر - قاضي قضایای نفع و ضرر - مرکز پرکار ادیان و ملل - نقطۀ مرکز دایرۀ ابد و ازل - ابر سخا و عطا - بحر کرم حلم و حیا - گوهر گنج بقا - نگین خاتم سلیمان - فریادرس هر مور ناتوان - عالي همم - والاشیم - مقصود کن فکان - زندگي مرده دلان - شافع عاصیان - آئینۀ جلا پرور معراج - سپهر عروج مروج احکام خراج - (و سورۀ نوردم آخرین - آیۀ رحمت پروري) سید المرسلین - خاتم النبیین - شفیع الامم - مظهر اتم - سکه زن ممالک ضیق و وسیع - سراپا خیر عالم مطیع - سحاب گهر بار ابر نیسان پناه - چشمک زن خورشید و ماه - خاک درگاهش کحل الجواهر بینائي مراد - امر و نهیش سرمایۀ جهد و جهاد - کوی او بیت الحرام زوّاران - کل و لای پایش بهتر از آب حیوان - پیر فلک از دوران رسالتش بخت جوان - شهنشاه ممالک رقاب دوجهان - قطب آسمان نبوت درزمین و زمان - دم صبح از مهرش دم بدم همدم - و از احسانش آدم آدم - خلوتش جلوه گاه جان جبرئیل - و انجمنش برای خلان روحاني خانۀ

چشم خلیل - آئینهٔ ظهور نور افروز - چراغ چشم شب و روز - میم دهانش دیدهٔ هوش - و از یکعنایت چشم لطفش چمن جان یگ قلم نرگس فروش - سایه‌اش پر و بال همای مراد - بادشاه دین پناه کشور عدل و داد - دربان درگاه اسمانجاهش کلیم - و روح القدس یکی از (حاشیه کشان) قدیم - عزت خواب یوسف از غلامي او - و اسمعیل یکی از قربانیان قرباني او - مقصد اقصا - صاحب یثرب و بطحا - تصدیق بستهٔ ایمان از عجم تا عرب - تصور آداب علم و ادب - صفحهٔ ایجاد قلمرو کافهٔ عباد از (حکمش ذرنگ و دوچار حد) و هشت صف را ازو شرف - سایهٔ خورشید من عرف لا یعرف - ناخن تیغ او بدشمنان دلخراش - کفر ظلمت رهنیش دور باش - کشت زار امید سر سبز از سحاب کرم او - هبوب نسیم رحمتش باعث نشو و نمای عالم سنبلهٔ از خرمن جود او خوشه دار دل دهقان فلک ازو توشهٔ اسرار

* نظم *

ای خجل از پرتو تو آفتاب * گاه بر انداز ز عارض نقاب
روشنی مشعل امید شو * قبلهٔ مه کعبهٔ خورشید شو
خون شفق باشکر آمیختند * رنگ دهان و لب تو ریختند
لب مکشا بر رخ اسرار غیب * تا رود از آئنه‌ها زنگ ریب
نخل تو از جوی ازل خورده آب * از رطب تست ابد کامیاب
آئنهٔ جلوهٔ آزادگان * ما حضر خوان فرستادگان
کعبهٔ مقصود وجود و عدم * مسجد محراب حدوث و قدم
جامع مجموعهٔ کلِّ صفات * جوهر آئینهٔ اثبات ذات
روشنی دیدهٔ صدق و یقین * آئنهٔ دست جهان آفرین
اُمی آگاه زهر گفتگو * روشني شمع شب آرزو
خاتم انگشت نگاه پري * مهر سلیمان نظر پروري

افسر لولاک بر اورنگ خاک * فوج کش عرصهٔ دلهای پاک
خذم رسل خاتم احسان بمشت * روی جهان مهر نبوت به پشت
شافع پُر معصیت احسان تو * زندگی مرده دلان جان تو
عفو تو روزی که جهان ساز شد * عقدهٔ زنار گنه باز شد

منتخب نسخهٔ امّ الکتاب آفرینش - شاه بیت دیوان دانش و بینش - از وجود شریفش کرم مکرم - واسطهٔ صنعت و فطرت خلقت آدم - درین سه پنجی سرای آب و گل حرص و هوا را بعنصرش نه راهی - و آرزوی دوجهان را سوای حریمش نه پناهی - سجده گاه ملایک آستانش - شهپر روح الامین جاروب میدانش - کاشف اسرار خفی و جلی - واقف سرّ مکتوم لم یزلی - رکن اسلام کعبهٔ مقصود - قبلهٔ احرام ایاز طبعان عاقبت محمود - مرأت صدق و صفارا صیقل ازان - و صورت جام جهان بین معنی دل و روان *

* نظم *

زمین و آسمان کوش و زبانست * ز سمع و نطق حیرت ترجمانست
بوصفش انچه خالق کرد مذکور * ندارد نعت او مخلوق مقدور

تحفهٔ درود نامعدود - بر آل و اصحاب او الی یوم الموعود - بر زبان قاصر البیان جاریست - که پیشوایان ملت و آئین و مقتدایان دین اند - بمضمون آلی و اصحابی کالنّجوم بایهمّ اقتدیتم اهتدیتم هادی صراط مستقیم وارشد طریق قویم ایمانند و در بحار ولایت و لا رطب ولا یابس الا فی کتب مبین ناخدای سفینه شکستهای دریای خذلان - بمقتضای اهل بیتی کسفینة نوح من رکب علیها نجی باعث نجاح و فلاح و مرجع حوایج اولی الالباب (ایغانند) اللّهم صلّ علی النّبی الامّی و آله و ازواجه و ذریاته *

Praise of the Emperor Shah Alam II.

اما بعد حمد و ثنا و نعت حضرت رسالت پناه محامد جناب کیوان مآب حضرت شهنشاه عرش بارگاه حضرت ظل الله مقدم - و بر اقالیم قلوب خیر خواهان آمد ابدمدت و (جیره) خواران نعمت مانند خط استوا ملتزم - خصوصاً بر سویدای دل این اقل العباد مستر شد ارشاد هدایت بنیاد آفتاب نهاد چون دعای صبحگاهي الزام - انگشت خامهٔ رنگین شمامهٔ فندق بند از حیا خطاب پا بوس مدح شاه شده از فرط دست رس رعنائي بر خود مي نازد - و پیشاني عروس الفاظ زیبائي از غازهٔ توصیفش مي یابد - و سیمای صفحهٔ شاهد معاني از کلک گوهر سلک وسمهٔ ابروی معشوقان طراز شده - سرمهٔ آهو غزالان ختن بچشم روشنائي و قام مردمي رقم میکشد - پایهٔ سخن نورس گلشن فکر پای بر فرق فرقدان مي نهد - و ارایگ گفتگوی شیرین بیاني خنده به هفت اورنگ فلک و نه کرسي آسمان میزند

* نظم *

مدح ولي نعمت دنیا و دین * ریخت بکام سخنم انگبین
شاه فلک قدر کواکب سپاه * کز علمش مهچه بود مهر و ماه
در چمن دولت او صبح و شام * گلبن اقبال کفد گل مدام
قطب کرم رکن سپهر امان * خسرو اقطاب زمین و زمان
آدم یوسف رخ عیسی نفس * عادل کُل یاد شه جز و رس
ناصر دین قوّت بازوي داد * تاج سر بخت و نطاق مراد
مرکز دور فلک دیر پای * کوکب رخشان سیاهي زدای
شمع شبستان جمال و جلال * مردم چشم کرم لا یزال
کعبهٔ مقصود همه مقبلان * میر بزرگ همه کوچک دلان
کیسهٔ کانها شده خالي ازو * مرتبهٔ همت عالي ازو
تاج سرش باج گرفته ز مهر * تخت زرش برده گرو از سپهر

هست در ایوانچهٔ باغ ارم * جبههٔ او لوح طلسم کرم
گوهر تحقیق بسر کوشیش * دولت توفیق هم آغوشیش
وسعت مشرب بود افزون ز حد * تنگ نگردد دلش از نیک و بد
بسکه کشود است نوالش گره * دور شد از دهر مگیر و مده
سلطنت از سطوت او یافت کام * برد فلک طبل جلالش ببام
دشنهٔ قهرش چو دل پر شگاف * واهمه از کاه کند کوه قاف
نکهت خلق آتش گل بر فروخت * هرچه بجز حسن ادب بود سوخت
معدلتش کار نکو ساخته * رسم بد از خلق بر انداخته
ریزش نیسان چو کند اختیار * بحر شود از کف او شرمسار
دولت جاوید گل باغ او * خاکدرش جوش بهار آبرو
نام بانگشتر او داد و هشت * نقش نگینش بدو عالم نشست
سکهٔ او داد رواج درم * تیغ و قلم یافته طبل و علم
رایت او پیشرو فوج طیب * مژده رسانندهٔ فتح قریب
منتظم دور ایاغش مرام * نظم و نسق یافت ز عهدش نظام
ابرش اقبال و اظفر راهوار * قطره زنان درپی او اقتدار
برده درین عرصهٔ امید و بیم * گوی زر مهر بچوگان سیم

شاه انجم سپاه با ذل - سلطان حق آگاه درویش دل - چراغ دودمان صاحبقراني (یافت) نژاد گورگاني خاقان ابن الخاقان سلطان ابن السلطان همای همایون سایه نیّر اکبر خورشید پایه شاه جهانگیر کشورستان آفتاب نسب شاهجهان سکندر پاسبان اورنگزیب عزیز لقب دارا دربان بحر کف دریا دل عالي گوهر عادل معظم الدین و الملة حامي الشرع و السنه عالمگیر روشن ضمیر جوان بخت در تدبیر اولوالعزم معظم بن معظم شاه عالم خلد الله جلاله و ادام الله افضاله *

* نظم *

شـــه عالم آن شاه عالي جناب * کزو زهرهٔ شیـــر نر گشت آب

فرمانروای ممالک آگاهي - سایهٔ چتر اطاعت ظل اللّٰهي - صاحب تاج و طومار - مالک رقاب اولوالابصار - باج گیر باج گیران - از توران و ایران - آسمان کریاس ستاره حشم - ملایک خدم مالک هفت اقلیم در سراپردهٔ اقبال نقش شیر - و در بر انداختن دشمنان دین دلیر - مهربانیش برای دست رعشه دار ضعیفان عصای کلیم - و خشمش برای اعدا ثعبان عظیم - لطفش بندہ ساز آزادگان - و دستگیر مظلومان بی سر و پا و ملهوفان از پای افتادگان - جام جهان بین نیکنامي - اصطرلاب اوج کیوان مقامی - مهر منیر بیضا تنویر - آفتاب نظیر - قمر خدمتگار - عطارد قلمدان بردار فریادرس فرقه ارباب احقاق و استحقاق - قانون ممالک اداب محاسن و مکارم اخلاق - دوست نواز دشمن گداز راست پسند کج برانداز - سلالهٔ استحکام سلطنت - وساده نشین قوانین ملک و ملت - مسند آرای دین و دولت - سرنوشت خوان لوح ناصیهٔ منافق و موافق چاشني گیر دل و زبان موافق - جوهر آئینهٔ جوانمردي - روشنگر کدورت هرزه گردي - بسم الله اخلاص آگاهي - فاتحهٔ کتاب خلقت خیر خواهي - مشتري چار سوی جاه و جلال - سرمایهٔ بیع وسلم جریدهٔ عز و اقبال - کیوان نیره دور اندیش ستیزه هیبت الهي - بر قلوب عباد هدایت نامشاهي - باموافق و منافق مروت و مواسا با دوست و دشمن نیک بیش آی - از چشمش حشمت متحشم و از اکراهش کرامت مکرم - تا گمان امکان سیم و زر در کان و معدن هست از بحر ذخار کفش کهربل دریایست - ابر احسان گوهر فشانش جون میغ دریغ ندارد - و بهر کلزمین و شوره زار میبارد - و سایهٔ پر چمش ظفر نامه و آتش خشمش در دار و گیر گرمي هنگامه - سرمایهٔ ملک سلیماني بمورچه ناتواني میبخشد -

و طلاء ابریز و سیم دست گداز ابر احسانش میجوشد - که بی کوشش
بهر گدا رسد - در خانهٔ چشم مردم از پروانگي شبستان دولتش نور -
و بر خوان نعمت خاص و عام از چاشني نمکدان جاه و مکنت او شور -
مستغني اوصاف حاجت روای خلق الله - موید فتح و نصرت من الله -
علم و طوغ و طبل انعام - مدبر مملکت رحمت حق بر خواص وعوام - عقل
کل نفس مطمئنه - خوش ظاهر و باطن نمک مظنه - مهندس علم و عمل-
محاسب مخارج و مداخل - در عقد انامل خواب کوکبهٔ یوسف - در بیداري
بمشاهده از اعراض نفساني پاک شب و روز مشغول بمجاهده آئینهٔ قدرت
نمای صورت اطاعت الهي بر روی زمین آسمان آگاهي در جنوب و شمال
هبوب نکهت نسیم خلقش وزیده - و بعمرانات چار حد در رسیده - شرق و
غرب نقش انقیاد فرمانش بر لوح طلسم دل کشیده - راعي رعیت حامي
حشمت و عزت صاف طینت پاک طویت دولت فریدون در زاویهٔ اضلاع
گاو تکیه اش موجود حشمت جمشید در مربع و مستطیل مسندش محدود-
مکنت کسری و کی در قایمهٔ عدالتش عمود مستحکم - مولای ملوک
العرب و العجم کهف السلاطین قدوة الخواقین ایده الله (او) بنصره الدین
زبدهٔ سروران سلک و سلوک ولي نعمت ممالک و مملوک چون فلک
اطلس بی ستاره بر سرکار-از ممکنات بلند تر منزلت و مقدار- مهر سپهر اوج
خوبي- بدر منیر افلاک دل مرغوبي و محبوبي - خط شعاعي آفتاب عظمت
و وقار - چلّهٔ قوس قزح گردون عزت و اعتبار - زیب ده اکلیل و اورنگ سر
دفتر کشف اللغت دانش و فرهنگ - مصباح لیل و نهار - ستارهٔ نور افروز
درشب تار - سبع المثاني قران شاهي - آیهٔ رحمت الهي تفسیر بیضا ضیای
کشور کشائي - کشاف معني حق شناسي - معالم التنزیل نیک اساسي -
مهبط نزول طوق و تاج - مشکوة باصرهٔ باج و خراج - مجاهد في سبیل الله

سلیمان دستگاه آصف وزیر آفتاب نظیر بی نظیر تفاخر و مباهات نفوس و عقول - سروروان جویبار گلشن فحول - حاشیهٔ شمس بازغهٔ نیکوئی - زلف مطول لیلی مختصر گوئی - بدیع فهم معانی - کنایهٔ استعارهٔ نکته دانی نام مفلس در زمانش فلوس دار - و ماهی ماه از کماهی ماهیت اقبالش بقلزم آسمان به (شهب و بنفارک) گرفتار - خلیفهٔ استاد ازل و ابد در بینش - و ظل سبحانی در گرمی آفتاب آفرینش - در استحکام ارکان دین و دولت عدالت عمر بکار برده - و حیاء ذوالنورین بر در چشم انصاف بردرش پرده - تصدیق صدیق بر دل صدق منزلش نسبت متلازم - و کیفیت هیولای مردم از تصور او مقوم - و قوام مردیرا صورت جسمی - جنس عالی جوهر نوع آدمی - خاصهٔ لازم فصل انسانی - عالی مرتبهٔ عرض عام مقارن اسافل و ادانی - موضوع برای حفاظت و پاسبانی عباد - و محمول ازو بار دانش و داد - برای قباس استثنائی مروت و مردمی - نتیجهٔ شکل اول خرمی - شرطیهٔ معرفت گری تهذیب اخلاق - واسطهٔ عروق صداقت و وفاق - صاحبقران دانش قرین - ممالک ستان مهر آفرین - حارس تخت و دیهیم - مالک و وارث هفت اقلیم - معنی صورت امید و بیم - سیاهی و سفیدی این نگین فیروزه فام - (از) نقش سکهٔ نامش کلید فتح و نصرت - صمصام ظفر انتقامش سبوس کهکشان و جواجرام بر آخور ابلق تند خرامش و یکران فلک رام در جولانگاه میدان سماحت نشانش در سر بیشهٔ چرخ شیر شرزه - و از نهیب قهرمان قهرش در (استقساط) اعدا البرز مثال تب لرزه - بپای شبخون تیغش هفت گردون افتاده - و در نخچیر شیر گیرش عدو در کمند و در بند کردن نهاده - آب از آب شمشیرش زهرهٔ شیر نر - و جوهر تیغش شهپر اوج باز ظفر پر - عقل اول در دبستان تعلیمش سبق خوان - و از یک اشارهٔ هلال ابرویش شرح حکمت العین عیان - قدر مروارید پیش علو

همتش کم از یک قطرۂ آبست - و یاقوت رماني از آفتاب لعل لب دُر بارش سیراب - سخاوت گنجینه جوهر شجاعت آئینۂ فتوت (فتوی) مروت فرمای دادگرداور - آسمان چاکر - فلک فر - جن و انس خدم - والي ملک کسری و جم - سپهر حشم - مالک رقاب - مستشهر به تخلص آفتاب - طبع موزونش که سرو روان گلستان معانیست - اکثر باین خوشه‌چین ثمرۂ سخنداني از معاني گلدستۂ تازه از بوستان نازک خیالي میفریسد - و این احقر (گلدان) سامعه را سراپا گوش طرۂ دستار هوش میکند - درین اوان میمنت اقتران - و ازمان بهجت توامان - در هنگامیکه آتش و آب بهم از آب و رنگ رنگ آمیزي بهار بود - و ناخن کل عقد ما لا ینحل زلف سنبل دل میکشود - و حلقۂ دیدۂ جان (کامدام) آتشین ناله و قمري با زلفش محو (سرو آه) شرر بتخاله و کاسۂ آئینۂ زانو فکر خود بیني و نکته چیني مودار و گل چین پیشاني نوراني بچمن خیال همیشه بهار - شوق حدی خوان و دل ساربان ناقه لیلی مار سخن صد جرس داغ بدل درین منزل کهن بسته - و در قافلۂ کنعان طبع شکسته هزاران یوسف گل پیرهن معاني سرگشته - غالیه سای جبهۂ زرین دوات صندل قشقۂ مه جبینان و عطر آمیزي و سرمه بیزي سیاهي باعث تر دماغي و روشنائي دیدۂ مو قلم باریک بینان مایدۂ وحي الهي از بیان بخوان فریحۂ ناتوان ریخت - از مژۂ حور قلم کردم - و از کرشمۂ تجلي طور همدم شدم - لیلی نه محمل رنگا رنگ - در بغل آئینه ام بود تنگ

* نظم *

شب همه شب مطرحه انگیختم * آب گهر در صدفی ریختم

خامۂ من بسکه شکر ریخته * (مصر) بتار نظر آویخته

غمزۂ معشوق رقم میکنم * از مژۂ حور قلم میکنم

پیر جوان بختم و کلکم عصا است * موسی وقتم قلمم اژدها است

آتش گل بود مرا در اياغ * شعلۀ حل کرده فشاندم بباغ
حلقه زده بر در شوقم چمن * ریخته ام رنگ بهار سخن

ارشاد سراپا انقیاد خورشید نهاد شرف نفاذ و تشریف اعزاز یافت - و فرمان مطلع آفتاب مطاع در الکۀ ممالک فسحت آباد کلزمین هندوستان جنت نشان آوازۀ کوس لمن الملکي انداخت - که هر سخنگوی شیرین اندیشه فرهاد پیشه کمر تیشه قلم برای کوهکني سخن معارک خسروی بندد - و نقشی بدیع و مثالی منیع از تیغ خارا شگاف خامه تراشد - که هر فقرۀ رنگینش بناخن تازگي معاني چهرۀ گل خراشد محضر دعوی بمهر دوست و دشمن درست کرده - و در حلقۀ دبستان چرخ کهن نو محاوره بکار برده موبد آتشکدۀ تطّلع علی الافئدۀ گردد - و راهب دیر حسن (و روشن) چیده شود - پیر مغان خمخانۀ چشم نمناک - سالک مسالک دل چاک - چون نی بی برگ و نوائی سامان ساز ترنم افزا همدم جهان پهلوان چهار پهلو گفتگو در معرکۀ خاکمالي چون آئینۀ روی از گرد خوش آمد شمسۀ ناقوس نواز کلیسای شعور داد - از آشنائی بگوش دل نزدیک و در حاشیه نشین افق المبین حضور کمترین بندگان بعلاقۀ بندگي مشهور غلام علیخان ابن بهکهاریخان روشن الدوله رستم جنگ مبرور قلم مردمی (رقم بتبان پیشه) (ارادت کرد از بفضل مفضل مسان ناخن بست دخل حاسدان ده زبان از زلف سخن چون سایه کوتاه و در مجمر محفل فردوس منزل دانه دل انبیان چون سپند سوخته سیاه باد) و شور این نمکدان فارسي چاشني بخش شیرین سخنان سواد نور دلنشین صبح لوای آفتاب مکین در ربع مسکون ورق کرد آمده بر زبان خامۀ فتحنامه سواد اعظم عراقین نگارد - و بوی گل حسن سبزه ترۀ خوان مراد شده کام دماغ بر فلک گذارد - گوهر نثره در سلک نثرسوما نمط - و هنر عرش در مایه کرسي خط - نطاق کام جان بندد و در

کلزمین الفاظ رنگین گل دل بشگفد - جواهر سرمهٔ صفاهان غریب الوطنان
معاني - و آویزهٔ گوش شاهد سخنداني شود - بر گوشهٔ خاطر گرامي فطرتان
انصاف پسند و بر آئینهٔ دل صافدلان دانشمند لایح و منکشف - که بادام
عنقا سخن از تار و پود جان رشته بیان مي تابد - و دولت قبول از بخت
خدا داد مي یابد - اگر سامعهٔ عالي همتان گوش حق نیوش برین ساز
خوش آواز نهد - و تار ترنم تا زلفش دل نواز شنود - مایدهٔ سماط تفضل
کبریا است و شاه و گدا خشنود ازین دستور العمل بی ریا است - صندل
درد سر عالم است و صلاح فساد حق و باطل جنس آدم عطر مجموعه
طبلهٔ عطاران حکمت نکهت گلدستهٔ بوستان بوی گل سیب غبغبان شور
نوشخند شیرین لبان پیچ خم زلف طره مار مشکین‌کرشمهٔ نگار تاب کمر نازک
ادائي آب و رنگ خوش اسلوبي و خوشنمائي ترنجبین خوان مسیح -
چاشني حسن ملیح - (دلوپر) از آب زمزم کتابه زرین رقم کعبه و حرم حلقه
بیت المعمور علم و عمل - عروهٔ وثقی زلف مسلسل - جام جهان بین -
حقیقت نمای دین - امین عالم شاهي از ماه تا ماهي علم آگاهي
بر افراشت - و در دریای نه فلک غلغله انداخت مهر ذکر شاه عالم پناه
برین صحیفهٔ خسرواني یوم التنفاد مزین (و مشین) باد - و ابدالاباد چشم بد
مرساد - بار دیگر دهن را بمشک و گلاب شسته بتجدید خطاب زمین بوس
میمنت مانوس مي پردازد - وجبهه و جبین نیاز را بنماز دعا و ثنا نور آگین
میگرداند

* نظم *

ای پـــدر نصـــرت فتح و ظفر * مادر کس چونتـــو ندارد پســـر
تخـــت ترا تاج زمین کرده اند * خنگ فلک بهر تو زین کرده اند
میخورد از جوی صفا تاکه آب * کند نشـــد تیـــغ تو چون آفتاب
رایتو خورشیـــد جهان پرور است * پرتو رویتـــو مه انـــور است

هیبت تو کرده عدو را حقیر * از تو صلابت شده صولت پذیر
تاب دهد شاهد جودت چو زلف * وعدهٔ احسان ترا نیست خلف

قند مکرر بکام جان سامعه ثالثاً از خطاب معلی القاب جناب حضرت آفتاب انتساب ریخته سر افتخار باوج فلک دوار میرساند * نظم *

کوا سر فرازا جهان داورا * خرد آزمایا فرشته فرا
توئي بادشه عالم راز را * (رسموع) طعمه دهي باز را
بخدمت شبانروز بر آستان * کمر بند و از منطقه آسمان
زبس موکبت رفعت و کبریا است * بکیوان عملداري تو بجا است
ز روزیکه بودي بدولت بمهد * بمهر تو برجیس بسته ست عهد
چو کهسار بر دوش تیغ گران * بفور تو بهرام باشد روان
سر از نشهٔ کامراني متاب * بود ساقي راى تو آفتاب
به بزم تو ناهید شد مطربه * کمانچه زند از مه یکشبه
چو خواهي مرادی بدل نقش بست * فرنگي قلم باد تیرت بدست
بود در چراغ تو تابنده نور * که پروانه گردد سنین و شهور
ترا بخت و اقبال پاینده باد * چو خورشید روی تو تابنده باد
(که رزم و بزم) تو بادا عیان * قضا در رکاب و قدر در عنان
بجاه و حشم از شهان بر تري * نه (سنپدت) اهل خرد صوصري
بدریوزهٔ دولت ناگهان * سپهر است کشکول دست زبان
بود پایهٔ اقتدارت بلند * مبیناد کرسي جاهت گزند
چراغ شریعت ز تو روشن است * بچشم حقیقت رخت گلشن است
تو آن آفتابي که در روزگار * ز هر ذره مهرت شود آشکار
(بهر رنگ که) جلوه سر میکني * خدائي درین بحر و بر میکني
بهر ملک امری تو دارد نفاذ * توئي آدمي زادگانرا ملاذ

پذیرفت عهدت ز بس امتداد * غم عاقبت نیست کس را بیاد
بآئیــن دیریـنگان کار کـن * بکن نخل بد خواه از بیخ و بن
الهي بتـائیـد دین رسـول * پیاپی ظفـر بر ظلوم و جهول

Accession of Alamgir II.

طلوع نیر سلطنت شاه فریدون دویم عالمگیر ثاني بتائیدات یزداني از افق اقبال- وبیان برخی از احوال آن خورشید سپهـر عظمـت و اجلال

هرگاه که طائر زرین بال اقبال احمد شاه مهین پور حضرت فردوس آرامگاه یعنی محمد شاه نور الله مرقده پرواز کرد - و خورشید عز و اجلالش رو بزوال آورد - کار آگهان تقدیر بساط نو گستردند و بحسب مشیت لم یزلي امر خلافت عظمی را نامزد بادشاه دین پناه عدالت گستر حق بین خدا آگاه فرمودند آوازهٔ کوس بهجت خروش آویزهٔ گوش خرمي نیوش گشته از ماه تا ماهي بلند گردید - و آفتاب عالمتاب جهانباني عالمگیري از اوج اجلال سر کشید - خاص و عام زبان ثنا و دعا کشودند - و مسرور الحال ازین نوید فرحت جاوید گردیدند زهی حضرت جهان پناه عادل بادشاه ملایک سپاه - که در شان آن خدیو زمین و زمان آیهٔ فضلنا علی العلمین نازل - و مضمون آیهٔ و ینصرک الله نصرا عزیزا در همه حال شامل - متخلق باخلاق الله جانشین مسند حضرت رسول الله در میدان نبود سایهٔ علمش فتحنامه - و آب حلم و حیایش فرو کن گرمي هنگامهٔ - سرمایهٔ سریر سلیماني در پیش همتش برابر پای مور و از شیرین

زباني در نمکدان شیرین لبان شور نطع همتش از قاف تا قاف رسیده و فراخور قسمت بخشش بیکرانش بهر کدام رسیده هر که در ورطهٔ آرزوی بی کنار افتد همتش محروم نگذارد و هر کس که دشوار در خواست نماید بآساني سر رشتهٔ مدعا بدست آرد

* نظم *

جهان داری که در جنب تمیزش * غلامش خسرو و شیرین کنیزش
دلش آئینه دارِ بادشاهیست * ز رحمت بر جهان ظل الهیست
بعالم داد بهر لطف و رافت * خدا اورا بجای خود خلافت
بدین و داد زو کس نیست افزون * بفر او کجا بوده فریدون
سلیمان هم ز شرم حشمتش داد * بساط شاهي افاق برباد
دلش از روشني آئینه دیده * بمکنت بر سکندر خط کشیده
بود از دانش و داد فراوان * دلش دریا و دست ابر نیسان
زنقش جبهه اش در چشم دانا * عیانست آیهٔ اِنا فتحنا
درین خرم چمن شد فیض گستر * ز عطر خلق او فردوس دیگر
سر دشمن به تیغ افگنده هردم * کشیده حصن آهن کرد عالم
چگویم رشح آب تیغ اورا * فرو شسته است سر خط عدو را
ز عدل او جهان شد آنچنان شاد * که از کسری نمي آرد کسی یاد
نگهبان شد جهانرا تا به تدبیر * بود باشیر نر بزغاله همسیر
بلوح جبهه اش خورشید (رافات) * نوشته ز ابروش شرح اشارات
کریم کاینات از عدل در داد * ورا سرمایهٔ دنیا و دین داد
از آنروزیکه بر لوح زبرجد * رقم زد کاتب ایجاد ابجد
خبر تا از زیان و سود دادند * بهر کس هر چه قابل بود دادند
یکی گر زشت شد دیگر نکو شد * یکی گر سنگ شد دیگر سبو شد

چون زیب سریر سلیماني از شرف پابیوسي حضرت عالمگیر ثاني گردید

Appointment of Ghāziuddīn Khan to the Vizirate with the title of 'Imād-ul-Mulk.

غازي الدينخان که طبعش از شقاوت و بی سعادتي مخلوق بود و آثار تیره بختي از جبینش میئمود - داغ پیشاني را از داغ عبودیت ظاهر دوستي باطن دشمني جاني نوراني ساخت - و بر بیعت خلافت مآب پیشدستي نموده بمنصب والای امارت وزارت که این قبا بر قامت قیامت زایش نازیبا بود سرفرازي یافته لوای افتخار باوج فلک عز و اعتبار در ابنای روزگار و خویش و تبار بر افراشت - و بخطاب بی بنیاد عماد الملکي بنای نخوت مانند عاد و شداد آن شقاوت پرست بد نهاد تو گوئي ازان بد کیش جفا پیشه هلا کو خجل - و از اوضاع آن سفله منش گردون دون پر منفعل چنانچه شاعری بی خوف و هراس و بی تامل و وسواس این شعر پیش او بر خواند * شعر *

بروزگار تو هر دل که بود پر خون شد
ستم تو کردۀ و تهمت نصیب گردون شد

با وصف کمي سن ذاتش موجب ظهور فساد در عالم شد - و وجودش باعث هلاک خلقت بني آدم گشته و خار جور و ظلم در گلزار سلطنت بمقتضای جبلت بدخو کشته - و از بوم طبعي خود باعث خرابي ملک و ویراني آن شده - در همان اوان استاد خود را که بانجام کار عاقبت نا محمود

Ghāziuddīn appoints his teacher 'Aqibat Mahmūd as his official agent and confers the title of Saif-ul-Mulk on his own brother Saif-ud-din. Alamgīr II convenes an assembly of the nobles and ascends the throne a second time.

و بنام عاقبت محمود - مشهور عوام بود مختار مهام ملکي و مالي گردانید و برادرش که بسیف الله زبان زد جمهور انام بود بسیف الدین محمد خان سیف الملک موسوم و مخاطب ساخت و عاقبت محمود را همانروز واسطۀ سوال و جواب خود در حضور پر نور نموده شرف امتیاز داد روز دویم از حضور جناب کیوان مآب خدیو زمان برای احضار اراکین دولت عظمی و اعیان خلافت کبری فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت - چنانچه عمدههای آستان دولت یکسر بر عتبۀ سدره مرتبه حاضر شده

بتقدیم آداب تهنیت و مبارکباد فرق عبودیت باوج فرقدان رسانیدند - و هر همه موافق مراتب نذر و پیشکش گذرانیدند - مرحمت شاهانه هر یکی را بعطای خلاع فاخره نواخت - و هر متنفس موافق قدر و منزلت ممتاز گشته قامت افتخار و مباهات بر افراخت - و جناب حضرت خلیفة الرحمانی بر تخت طاوس یعنی کرسي زرنگار میناکار بار دیگر جلوس فرموده پایهٔ فرش را سرفراز تر از عرش ساخته رتبه اعتلا افزودند - از بدایع وقایع آن روز ملازمت شاهزادههای والا تبار که چراغ دودمان سلطنت و سلالهٔ خاندان دین دولت اند شبستان شاهي را هریک بسان شمع نور افروز و خورشید ظل الهي را روشن ترچون روز - چشم بد شپرهٔ چشمان ازین آفتاب رویان کور باد - بوقوع پیوست - وضیع و شریف از دیدن این نگارستان ابهت و اجلال نقش شادي بر لوح دل کشیده و فال نیکو اخترئ ملک هندوستان را از مصحف روی آن پاک نژادان دیده *

The Princes of the Imperial family interview the Emperor.

* بیت *

واجب آمد چونکه آمد نام او * شرح رمزی گفتن از انعام او

دران روز دل افروز وقت ملازمت حضرت خدیوگیهان از مراحم جناب همایون بعطای خلعت نه پارچه مع جواهر گرانمایه و قبضهٔ شمشیر مرصع معه نطاق مکمل و سپهر زرنگار میناکار و معه علي بند مرصع بعلاقه و بند مروارید شاهوار و خنجر مرصع و زنجیر فیل کوه پیکر و دو (مادیه) فیل سرفراز گشته پای مرتبهٔ فلک اقتدار را بر فرق فرقدان گذاشتند - و در همه اقران شرف اختصاص یافتند - و در مشاورهٔ مهمات سلطنت - و نظم و نسق امور دین و دولت - و نیابت خلافت - دخیل و سرخیل همگنان در همان آن بتعجیل هرچه تمامتر گشتند *

Alamgir II starts for Lahore.

توجه رایات اقبال بصوب دار السلطنت لاهور بتجویز وزیر بی تدبیر

از آنجا که باندیشهٔ عقل تباه‌کار خبطی که در دماغ خود داشت اکثر اوقات بندوبست بلدهٔ لاهور صانه الله تعالی عن الفتن و الجور بعد وفات معین الملک رستم هند پسر اعتماد الدوله مرحوم وزیر وقت سلطنت فردوس آرامگاه صوبه دار پنجاب مرکوز خاطر و مکنون دلش می بود - و نیز طمع اموال و اساسهٔ بی قیاس آن مرحوم بسوی آن میکشید - و معهذا کار آن بد سر انجام بعد کشتن عاقبت محمود استاد خود دستار قلیخان که بجای عاقبت محمود بمختاری بعد آن پهلو میزد بسیار ابتر شده و با وصف اینکه دولتخانهٔ بادشاهی را از دراز کردن دست تصرف بکار خانجات اندرون محل و بیرونی جاروب نموده بحرام نمکان سپرد - حتی که کل اجناس کارخانجات برهم خورد تاهم کفایت نکرد - ناچار توجه رایات عالیات را بسمت آن دیار مصمم ساخت - و جناب شهنشاه را متوجه آن ناحیه نمود - درین اثنا تا به قصبهٔ پانی‌پت نزول اجلال شده بود که قوم بدخشی که از غایت سرکشی کسی را بخاطر نمی آوردند بلوای عام برای تنخواه خودها نموده بر سر وزیر آمدند و راه نمکحرامی (۱) پیمودند تا اینکه بیحرمت ساختند و زمانی در قبضهٔ خود آورده فرصت جنبش ندادند - نجیب خان قوم روهیله که سردار و در رکاب ظفر حاضر بود موافق ارشاد اقدس حمایتش نموده از دست درنده خویان و گرگ صفتان رهائی دهانیده بار دیگر بر مسند امارت نشاند (و سزای بد کرداری آن گروه باغیه رساند) وقوع اینمعنی موجب پریشانی خاطر مختار تبه روزگار گردید وهم گرد ملال بر دامن دل خاطر بندگان قدسی شهنشاه زمین و زمان رسید - فسخ عزیمت بی نیل مقصود فرمودند

Dastar Ali Khan succeeds 'Aqibat Mahmud.

The Badakshis mutiny for pay.

---

(۱) حرام نمکی

4

و عطف عنان بصوب دار الخلافة نمودند بعد چندی بار دیگر وزیر عزم بالجزم بجهت تسخیر آن معمورهٔ دلنشین پیش نهاد خاطر خود ساخت و از پیشگاه حضور لامع النور خدیو گیهان شرف اجازت خواست - روز رخصت برای تیاري کرسي طلا در دیوانعام و بارعام ارکان دولت سعادت فرجام شرف نفاذ یافت و مشمول عواطف سلطاني از عطای عنایات خاص شرف اختصاص یافت از اقبال عدو مال شاهي در اندک فرصت خس و خار آن مرز و بوم از کوته اندیشان که سر غرور بلند ساخته بودند و از پست فطرتي دامن کوهها ملجا و ماوای خود میدانستند از صولت موکب ظفر کوکب غاشیهٔ اطاعت و انقیاد بر دوش عبودیت و اعتقاد گذاشتند - و آدینه بیگخان فوجدار دوآبه بیاوري بخت بیدار آئین عقیدت و اطاعت پیش گرفته مالگذاري نمود و مطابق فرمان قضا جریان زن معین الملک مرحوم را که آن شوریده سر گیسو بریده بعد وفات آنمرحوم مغفور مبتلای فسق و فجور گشته مبلغ خطیر در اعمال قبیحه و افعال شنیعه بلهو و لعب اسراف نموده بود و پای خود را از جادهٔ اعتدال بیرون نهاده باعث ویراني آن بلدهٔ دار السرور و خرابي حال رعایا و برایا گردیده و مرتکب خون ناحق روشن الدوله مبرور والد راقم این شرفنامه باعانت افواج افاغنهٔ ملاعنه گشته ذخیره اندوز وبال برای خود شده مقید و اسیر زنجیر عقوبت و عذاب گشت - و بعد از انفراغ بندوبست امور ضروریه رفیع الدوله سید جمیل الدین خان بهادر را بنظامت آن دیار وزیر ناهنجار نامور ساخت و زن معین الملک را بضبطي اموال و سایر اسباب حشم آن مبرور از جنس توپخانه و افیال وغیره روانهٔ حضور پر نور نموده - و بعد روانهٔ نمودن آن زن تبه‌کار رفیع الدوله بهادر را به نیابت خود بصوبه داري آن دار السلطنت مستقل کرده - و سر انجام امور متعلقهٔ نظامت به بهادر موصوف سپرده

Mu'in-ul-mulk's wife is taken prisoner.

Appointment of Rafi'-ud-daulah.

عنان معاودت معطوف ساخت - وزیر خود کام چون بر مقصود خود فایز گردید و تمام اموال و اسامهٔ حشم معین الملک که خسرش بود ضمیمهٔ دولت و ثروت او شد بارتکاب اعمال ذمیمه پرداخت و سر غرور و تکبر و باطل اندیشي باوج فلک بر افراخت - در اندک ایام انتظام امور معظمه برهم شد و خبر آمدن احمد شاه دراني اشتهار یافت و موجب هراس و حیراني اعلی و ادنی گشت و همینکه خبر آمد شهرت یافت و معاً دریافت همگنان از خاص و عام گردید که قشون شاهي قریب لاهور رسید - و سید جمیل الدین خان رفیع الدوله تاب مقاومت در خود ندیده پای ثبات و قیام پس کشید - افواج شاهي میدان معرکهٔ خالي یافته پاشنه کوب تا سهرند رسیدند و در اندک زمانی از فوج چپاول بادشاهي که نمونهٔ رعب الهي بود سواد فسحت آباد دار الخلافة محل نزول او گشت - و مضمون آیهٔ اذا زلزلت الارض زلزالها (یعني هرگاه میلرزد زمین لرزیدني) پدیدار شد - و در چشم زدن نیز مصداق و اخرجت الارض اثقالها یعني (چون آمد) برآورد زمین بارها یعني دفینه‌های خودرا - معاینه گشت - تو گوئي عرصهٔ قیامت بر روی کار آمد و شور حشر هویدا گشت - و زیر بی تدبیر عیب گریز و سر ستیز در آئینهٔ خیال بصورت محال دیده بادای رسم پیشوا[1] و استقبال بحضور شاه رفت - و از بسکه خرابي اعمال نکوهیدهٔ او دامنگیرش بود اسیر پنجهٔ تقدیر شد و از تاراج و غارت و پرده دري ناموس سکنهٔ شهر تلاطم عظیم رو داد * نظم *

News of the arrival of Ahmad Shah Durrānī.

بهندوستان قیامت کرد انبوه * فرود آمد بلا سیلاب از کوه
بهر معموره شوری دیگر افتاد * عمارت خاک گشت و رفت برباد

از آنجا که خونریزیها و قتل و غارت ترکان خون‌آشام از صبح تا شام هر روز بود اکابر و اصاغر از مشاهدهٔ این مصیبت عام قیامت موعود پنداشتند - و جای

---

(۱) پیشوائي

Ahmad Shah reaches Mathura.

فرار ازین بلا غیر از جان دادن و کشته شدن صلاح کار خودها نه انگاشتند ۔
هزارها از ضرب تیغ بیدریغ کشته افتادند و بغارت امتعه و اموال خانمان
برباد دادند - القصه فوج چپاول و یغماچیان تا به بلدهٔ متهرا که معبد کفار
و بیشتر آبادي این قوم فجار است دست تطاول بقتل وغارت درازکرده
رسیدند و بامر آلهي که در حق مشرکین واقع است که فاقتلوهم حیث
وجدتموهم - یعني بکشید کافران را هرجا که بیابید - قدم جلادت پیش گذاشتند
هزاران هزار کفار را بدار البوار فرستاده بتخانها را منهدم ساختند - از وقوع

Flight of the Jāt chief Surajmal.

این سانحه سور جمل قوم جات که از وفور مال و مکنت و فوج و قلاع
حصینه که بفاکرده بود و او کلاه نخوت بر اوج فلک مي شکست مغلوب
رعب و هراس بمرتبهٔ گردید که دست و پا گم کرد و تار زنار گسیخت ۔
و صنم از پیش برهمن گریخت - بجای آواز ناقوس صدای اذان و اقامت
بچرخ برین رسید و کلیسا و کنشت یکسر منهدم گردید - بالجمله بعد نهب

He agrees to pay fifty lacs as fine and nazar.

و غارت بیشمار پنجاه لک روپیه بطریق پیشکش ومصادره بر ذمهٔ آن سرکش
ادبار آثار قرار یافت - و حضرت خدیو گیهان پای ثبات و استقامت مانند
کوه فشرده در قلعهٔ دار الخلافة رونق بخش دولتخانه بودند - احمد شاه دراني -
داخل قلعهٔ مذکور شده با جناب جهانباني ملاقي گردیدند - و مراسم مواسات
و آئین خلت و موافاة مرعیداشته باخلاق بادشاهانه و حفظ آداب ملوکانه

Ahmad Shah meets Alamgir II at Delhi.

پیش آمده بتمهید قواعد یکجهتي و یکدلي پرداختند - و بنابر ازدیاد
استحکام مباني اتحاد و وداد بادشاهزادي بلقیس منزلت ثریا جناب
خورشید احتجاب گوهر درج حشمت و کامگاري اختر برج سلطنت

Marriage of the latter's daughter with the former's son.

و شهریاري نواب گوهر آرای بیگم که ثمرة الفواد جناب حضرت خدیو جهان
بادشاه زمین و زمان بودند نامزد بادشاهزاده مرزا تیمور شاه خلف الصدق
خود (مقرر) فرمودند و برضاء طرفین عقد نکاح بستند - تو گوئي

قران السعدين بوقوع پيوست و دو دولت خدا داد (مؤيد) باهم گشت ـ و خود بادشاه نفس نفيسهٔ گوهر شب‌چراغ سلطنت و شهرياري و شمع شبستان عظمت و بختياري ملكه عصمت قباب حضرت بيگم صبيهٔ رضيهٔ بادشاه محمد شاه كه بعد انتقال ازين جهان سريع الزوال فردوس آرامگاه زبان زد بخطاب مذكور اند فخر دودمان خود دانسته در سلك ازدواج خود كشيدند و باهم روابطه[1] معنوي ازين وصلت‌ها افزودند ـ هرگاه آفتاب عالمتاب به برج حمل تحويل نمود ـ و نوروز جهان افروز بهازار گرمي روز سر بر كشيد ـ و تمازت آفتاب موجب دل سردي نهنگان بحر وغا گرديد تاب جرأت نياورده بمراجعت قشون بحدود مالوف بحضور شاه زبان الحال[2] كشودند ـ و عجز خودها از هواى گرم هندوستان بناسازي آن معروض داشتند ـ بادشاه بنابر آسايش آنها عزم مراجعت بطرف ممالك محروسهٔ خود تصميم فرموده اختيار فرمانروائي مملكت هندوستان باختيار بندگان سكندر شان گذاشته نهضت نمودند ـ و در دار السلطنت لاهور با فوج قليل شاهزاده تيمور شاه را گذاشته ـ و سردار ذو الاقتدار جهانخانرا در ركاب بادشاه زاده مامور كرده خود بكوچ‌هاى پى در پى و متواتر ببلدهٔ كابل رسيده نضارت بخش آن مرز و بوم گشتند درين زمان سعادت اقتران پيش آمد خانخانان وزير معزول پسر اعتماد الدوله مرحوم و بدر الدوله بهادر پسر خواجه موسى خان كه گونهٔ قرابت بااين دودمان والاشان دارد گشت ـ و خان مذكور بخدمت مير آتشي از حضور شرف امتياز يافت و نجيب خان بخدمت امير الامرائي و بخطاب نجيب الدوله بهادر ثابت جنگ پايهٔ عزت بر افراخت ـ و مجد الدوله بهادر بديواني خالصهٔ شريفه مباهي شده مرتبهٔ اعتبار و امتياز بلند تر ساخت ـ و نواب ضياء الدوله سعد الدين خان بهادر كه در اوان آمد آمد شاه دراني بپاس حفظ حرمت و آبرو

Ahmad Shah himself marries a daughter of Muhammad Shah and returns to Kabul.

(۱) روابط (۲) حال

کفاره کش شده بود بملازمت اکسیر خاصیت کامیاب دولت و سعادت ابدي گشت *

تشریف فرمودن جناب کیوان مآب حضرت شاه عالم درحین بادشاهزادگي براى بندوبست هانسي حصار و طلوع نیر دولت

Prince Shah Alam goes to Hānsihisar.

چون اختر عز و اجلال باوج سپهر اقبال طلوع نمود - و آفتاب سلطنت و بادشاهي از افق کامراني سر بر آورده نور گستر جهان و جهانیان گردید - راى جهان آراى خدیو گیهانے بمصلحت (دید) چنان اقتضا فرمود - که جناب عالمیان مآب بحدود هانسي حصار متوجه شده بتسخیر آن ضلع همت بر گمارند - چنانچه حکم والا شرف اصدار یافت که سامان کوچ آماده و مهیا سازند - و در استحضار راجه‌هاى شقاوت آثار که از دایرهٔ اطاعت پاى خود را بیرون گذاشته و زمینداران آن مرزوبوم که بنافرماني خیرگے اختیار کرده اند تنبیه وتادیب نمایند - چنانچه پیش نهاد خاطر قدسي مآثر از فراهم فرمودن عساکر فیروزي مآثر و آلات توپخانه برق نشانه و دیگر اسباب جنگ و حرب گردید - آخر با ساز و سامان و از جمعیت پردلان و بهادران رایات ظفر آیات بعزم آنحدود فلک فرسا گشت - و مدار الدوله بهادر پسر خورد خواجه موسى خان را بسرکردگي افواج و نظم و نسق امور مقرر فرموده برکاب ظفرانتساب اختیار نمودند - بالجمله بعد قطع منازل سرکار نارنول مخیم بندگان رکاب فتح ایاب شد - و اکثر از سران و سرداران آن نواحي در رکاب والا سرمایهٔ سعادت اندوختند - و غاشیهٔ اطاعت بر دوش گذاشتند - بعد انفراغ خاطر عاطر از امور آنحدود مراجعت صلاح وقت اندیشیده ازان

Shāh 'Ālam goes to *sarkar* Nārnūl and to the *parganahs* Jahjar and Riwāri.

سمت نهضت رایات ظفرآیات گردید - و پرگنهٔ جهجر از مقدم همایون
رشک افزای بهاران گشت - و درین ضمن پرگنهٔ ریواري که از جملهٔ محالات
صرف خاص از عهود پیشین است نیز مضرب خیام فلک احتشام شده -
و چندی مقامات (اقامت) فرموده بنظم و نسق آن سرزمین پرداختند -
رعایای آنجا که زور طلب بودند - از صولت موکب گیتی ستان سر اطاعت
بر آستانهٔ دولت نهادند - و بادای مراسم عبودیت و بندگي درگاه آسمانجاه
تن در دادند - اکنون قلم سوانح نگار دیگر بار از احوال وزیر ناهنجار بشرح
و بیان مي پردازد - چون غازي الدین خان بعد برهمي کار خود طرح
آشتي و مواسات باشرف انور شاه ولیخان وزیر شاه دراني افگنده - و دست
توسل بدامن وزیر زاده مربي خود ساخت - بنابر اینکه آب رفته بجوی
خود آرد - مرشد زادهٔ آفاق مرزا هدایت بخش و مرزا بابا علاء الدوله
که نسبت خویشي و برادر زادگي در بارگاه شهنشاهي داشتند - تورهٔ ساخته
بخیال خام بارادهٔ ملک گیري پورب برپا خود را ساخت - و از پیشگاه
خلافت رخصت گردید - میخواست که تلافي تقصیرات ایام ماضیه باین
دست آویز نماید - و خدمتی بجا آرد - تا بلدهٔ فرخ آباد که بتعلق
احمد خان بنگش از اسلاف او مقرر است کوچ بکوچ درانجا رسید - ازانجا
که احمد خان نمک پروردهٔ این دودمان دولت ابد مدت بود - و غاشیهٔ
اطاعت و فرمان برداري ابًا عَنْ جَدٍّ بر دوش خود میداشت - بپاسداري
آداب مرشد زادهٔ آفاق شرط فدویت بجا آورده ذخیره اندوز سعادات گشت -
و لوازم حق نمک ولي نعمت بتقدیم رسانیده بدولت ملازمت مرشد زادهٔ
آفاق فایز گردید - غازي الدین خان اتفاق سران افاغنه را فوز عظیم دانسته
از فتنه انگیزي بعمدهٔ اعاظم اراکین دولت نواب شجاع الدوله بهادر طرح
آویزش و پیچش افگند - آن رکن السلطنت آداب بادشاه زادها را مد نظر

Ghāzi-ud-din Khan marches on Shahjahanābad. Mirzā Hidāyat Bakhsh and Mirzā Bābā 'Alā-uddaulāh join the expedition. The Vizir is also accompanied by Ahmad Khān Bangāsh, Malhar Rao Holkar and Rāghu.

داشته اغماض از رای فساد اندیش او نموده مشغول باو نگشت - و کفاره کش شد - ازانجا که سر رشتهٔ ارتباط از قدیم بسرداران مرهتّه‌ها داشت - و زشتي و بدسرشتي در طینت این مخرب سلطنت - و فساد انگیزي مضمر و مزمن (۱) در اصل خلقت بود - با آنها درستي امور خود ساخت - و بار دیگر کمر کین بعداوت سلطنت عظمی بست - و بهمراهي راو ملهار که از سر کرده‌های قوم مرهتّه بود - و راکهو که از اقربای باجي راو که سردار عظیم این گروه شقاوت پژوه است روان گردید - و احمد خان بنگش را بکلمات تزویر فریفتهٔ خویش ساخته عقد مواخاة بمبادلهٔ دستار همدیگر بست - و بطمع منصب امیر الامرائي متفق خود ساخته همراه گرفت - و با لشکر سنگین و گران معاودت نموده قرین حصار دار الخلافة شاهجهان آباد رخت ادبار انداخت - و عرایض بمضامین عقیدت مشحون در حضور قدسي بلطایف معاذیر از کمال تزویر ارسال داشت - تا آنکه کار بمحاصرهٔ شهر کشید - و نجیب الدوله میر بخشي تاب سرکشي آن ناهنجار نیاورده از راه فدویت و جان نثاري سدّ راه آن شقاوت منش گردیده مستعد مقابله و مجادله گشت - و قوم افاغنه داد جلادت و شجاعت داده بحرب و پیکار قدم جرأت پیش گذاشتند - از طرفین توپ‌های آتشین دم برق افگن سرشدن گرفت - و آتش کارزار شعله زن گشت - و بعمارات و دیوار خانه‌های سکنهٔ شهر تزلزل و خلل راه یافت *

Najīb-ud-daulāh, the Mir-bakhshi, meets the invaders.

* نظـــم *

جوان و پیر در آهن نهان شـــد * ز چار آئینه جوی خون روان شـد
ز بیرق‌های سرخ و زرد در دشت * نموده شعـــله در نی زار گلگشت

---

(۱) مضمن

چو رعد از کوس‌ها برخاست آواز * زمین را جاده‌ها شد بال پرواز
بر آورد از گریبان کرنا سر * فشانید آستین بر شور محشر
شد از بانگ نفیرش گوش چون کر * سلامت کرد از هیجا تنفّر
پیاده بر سوار آتش فشانده * بساغر خم می بیغش فشانده
هزبران بیشه دیده سرخ از خون * چو گل دندان بر آوردند بیرون
بگردون بسکه نقش آه بستند * هزیمت را بهر سو راه بستند

تا هشت روز این هنگامهٔ رستخیز گرم بود - ازانبوه (۱) دو دریای لشکریان شهریان بستوه آمدند - جناب جهان بانی از مصلحت اندیشی - که در طول ایام محاربه شهر رو بخرابی خواهد نهاد - و دست ظلم و تعدی بر شهریان از فوج غنیمان دراز خواهد گشت - بمقتضای رافت و عاطفت - ترحم بحال رعایا و غربا فرمودہ - در نصایح بر روی آن مست بادهٔ غرور کشودند - و از ارتکاب این چنین حرکت - که موجب خرابی و بربادی شهر بود - باز داشتند - و معروضات خود غرضانهٔ او را - با وصف اینکه حسن بندگی و جانفشانی نجیب الدوله بهادر منقوش صفحهٔ خاطر کرامت مظهر بود - مقرون اجابت فرمودند - و رخصت نجیب الدوله بهادر بوطن مالوفش جایز داشتند - چنانچه عهود و مواثیق فیمابین بهادر موصوف و با سرداران دکن معرفت مظهر علیخان بهادر عموی راقم محکم گردید - و از اندرون شهر بر آمده عازم پتهرگده و نجیب آباد که ملجا و ماوای خانمعزی الیه بود شرف دستوری یافته معه الوس و اسباب حرب روانه شد - وزیر بسعادت ملازمت اکسیر خاصیت جناب همایون افتخار اندوز گشت - و خدمت امیر الامرائی و میر بخشیگری از تغیر نجیب الدوله بهادر باحمد خان بنگش از حضور لامع النور مفوض ساخت - و بخطاب بخشی الممالک امیر الامرا غالب جنگ بهادر پایه اش باوج گردون بر افراخت - و جناب

Shāh 'Ālam permits Najīb-ud-daulāh to go to Patthargarh and Najībābād. A treaty is made between Najīb-ud-daulāh and the chieftains of Deccan, thanks to the exertions of Mazhar 'Ali Khān, uncle of the author. Ahmad Khān is appointed to the office of *Amīr-ul-umarā* and *Mir Bakhshi*, and on him is conferred the title of *Bakhshi-ul-mamālik Amīr-ul umarā, Ghālib Jang Bahadur*;

(۱) انبوهی

خدیو گیهان بعفو جرایم ما تقدم او پرداخته مختاري مهام سلطنت بطور او گذاشتند - آن تیره روزگار بد کردار چون بر مسند وزارت و مختاري نشست - دیگر باره به بیخ کني خود تیشه در دست خود گرفته قدم در وادي ناکامي گذاشت *

Ahmad Khān expresses a wish to travel to the Punjab and to Kabul with the assistance of the chiefs of the Deccan.

* شعر *

گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه * بآب زمـــزم و کوثر سفید نتوان کرد

یعني بار دیگر هوای تصرف پنجاب در سر او پیچید - و تسخیر آن بلده تا صوبهٔ کابل که سرحد قدیم مملکت بادشاه هندوستان ست باعانت سرداران دکن مکنون خاطر ساخت - و کمر انتقام به پشت گرمي فوج دکن و نوشتجات آدینه بیگخان فوجدار دوآبه و بست جالندهر که مرد مُدبّر و از جملهٔ ارکان صوبهٔ لاهور و از عمدهای تابینان نواب معین الملک مرحوم و خان بهادر دلیر جنگ صوبه دار پیشین بود بربست - بناءً علیه سرداران دکن را با فوج سنگین روانهٔ آن نواحي نمود - هرچند اینمعني قرین مرضي صواب اندیش جناب قدسي حضرت جهانباني نبود - و همت والا نهمت موافق تقاضای وقت ملک بخشیده را بازگرفتن اقتضا نمي فرمود - لیکن بکلمات ریب و فریب و انواع تزویر خاطر اقدس را از همه باب مطمئن کرد - اکنون شبدیز قلم را از وادي این گفتگو تافته بعرصه گاه شهود یعني خروج گیتي خداوند جولان میدهد *

معاودت فرمودن خدیو مؤیّد کردگار یعني حضرت شاه عالم بدهلي و شومي وزیر ناهنجار

Shah 'Ālam returns to Delhi. Villainy of Ghāzi ud dīn Khān.

مبدأ فیاض از عطاکدهٔ جود و نوال بارادهٔ خویش همه وقت مستعد فیوض لا یزال - درین عالم کون و فساد به نیرنگ جلوه پردازی مظهر

قدرت نمائیست - درین کارخانهٔ ایجاد و عالم تکوین و ابداع عجایب نقوش بدیع از مو قلم مصور ازل صورت پذیر میگردد - که بچشم این کارنامهٔ مانی نگار - و بدیدهٔ حقیقت گزیذان باطن دوست یادگار روزگار است * نظم *

کسی را که حق مطلع نور کرد * باوصاف محمود منظور کرد
نخست اینکه کردش بزرگي عطا * که بر همگنان گشت فرمانروا
دگر داد از علم باطن بیاد * که از دیگران گشت قدرش زیاد
سیوم صدق نیت چهارم سخا * باو کرد روز ازل حق عطا
به پنجم ز دل کردش آئینه ساز * که از روی هرکس برد پی به راز
ششم داد او را چنان اقتدار * که عالم کند طاعتش اختیار
باو داد هفتم شجاعت چنان * که از بیش و کم برنتابد عنان
کرم کرد نصرت بهشتم مقام * که بستاند از شاهد ملک کام
نهم داد بر عفوش آن دست رس * که نبود به بد در مکافات کس
دهم پرده پوش است بر عیب غیر * که مردم ازو چشم دارند خیر
ده و یک عزیمت بتحصیل مال * بشرطیکه باشد ز وجه حلال
ده و دویمین حزم در کارها * که متحیر (۱) نگردد بآزارها
ده و سیوم آزاد از بند خویش * که خوشدل بود زانچه آید به پیش
ده و چارم این قدرت و دست زور * که از خود کند دور شر غرور
بهم چارده وصف چون کرد جمع * جهانست پروانه و اوست شمع
تعالی الله از فضل پروردگار * بود آن صفات از شهی آشکار
که اصلش نجیب است و ذاتش کریم * ندارد بدل از بد و نیک بیم
ز آدم شده تا باین دم جهان * پرستار آن شاه و اجداد آن
بهم تشنه لب کو شود قطره زن * چکد زاستینش هزاران عدن
چو ابراست دست گهربار او * بجز جود نبود دگر کار او

---

(۱) متحیر

کرم میکند پیشتر از سوال * مبادا که سایل کشد انفعال
نمیخواهد از کس سبب بهر جود * بهر تشنه عاید بود نفع زود
بهر ذره دارد ز مهر اتفاق * کمانش چو ابروست پیوسته چاق
چو گوهر ز غیب آبرو یافته * ز حق آنچه درخواست او یافته
هر آنکس که او را به بیند بخواب * گل دامن او بود آفتاب
ندیدست گر عفو حق را کسی * نماید نظر سوی آن شه بسی
چو دیده ز مردم به بیند بدي * کشد پرده بر رویش از بخردي
بحلمست ثابت قدم تر ز خاک * زمین را بود از تزلزل چه باک
چه گویم دگر وصف آن بادشاه * که دارد بدرویش از دل نگاه
بدنیا بود رغبتش بهر دین * که از عدل و داد است برپا زمین
ز بس گشت از خواهش خود جدا * بود حب و بغضش برای خدا
ز بس فارغ از شادي و غم بود * تو گوئي که رحمت مجسّم بود
دل صاف او کم ز آئینه نیست * بهر صورت از کس درو کینه نیست
چو عهدش بود مایهٔ ابتهاج * غني گردد از احتیاج احتیاج
نو آئین شهی بهتر از پاستان * که کویش بود قبلهٔ راستان
سزای جهان بادشاهي شدن * سزاوار ظل آلهي شدن
خردمند روشن دل و پاک ذات * مجسّم خدا ترسي کاینات
دل صاف او جام گیتي نما * بشمشیر اقبال کشورکشای
کفش ابر دریای رحمت نثار * شده سبز از رشحه اش روزگار
ز صهبای نامش نگین گشت مست * به (نبض) سفید و سیه یافت دست
ز کار جهان دارد او آگهي * مقدر باو گشته فرماندهي
خداوند شمشیر و تاج و نگین * بحکمش کمر بسته چرخ برین
ز خورشید او نقش برتر زده * بهندوستان سکه بر زر زده

الهي بود تا زمیـــن و زمـــان * در ایجـــاد نوع بشـــر توامان
بود ذات آن داور مســتطـــاب * بـــدین و بداد و کـــرم کامیـــاب
بود دولت و عمر و جاهش فزون * نه بیند کم و کاست از کاف و نون
کلیدی بدست آیدش از قضـــا * که گردد در آفاق مشکـــل‌کشـــا
کشاید بمفتـــاح عـــدل و کـــرم * در گنـــج دان فـــریدون و جـــم
چو خـــط سطـــرلاب پهن و دراز * کند رســـم کیخســـروي تازه باز
ازو کار نـــامـــه بمـــاند بســـی * که نزدیک و دورش بخواند کسی
دعای من این است هر بامـــداد * بآمیـــن روح الامیـــن یار بـــاد

چون تقادیر رب قدیر و نیز عادت الله در زمانه چنین رفته که بعد هر محنت راحت و عقب هر المی فرحت است - ازینجا است که گفته اند - تا رنج نکشي گنج نیابي(۱) - مصداق این مقال پارهٔ از احوال سعادت اشتمال حضرت خدیو زمین و زمان نایب دادار ایزد بیهمال است - که چون غازي الدین خان را بسکه بد گوهري جبلي و شوربختي اصلي در طینتش سرشته بودند - از راه حسد غیر خود را بر سر جاه و حشمت نمي توانست دید - و اینمعني از کمال تکبرش متصور است که پیش کسی سر فرو آوردن از نقصان اقتدار و اختیار خود میدانست * * مصرع *

(با طینت اصلي چه کند بد گهر افتاد)

بنابر آن فوج کشي خدیو دوران بر خاطر بد مآثر او برهم میخورد - و پیوسته در شعبده انگیزي مي بود - که این جمعیت متفرق شود - و بظاهر که ثروتي بندگان حضرت رسانیده اند مبدل گردد - و نیز خوفناک از نیروی پنجهٔ اقبال عدو مال این دولت خداداد میبود - چنانچه

---

(۱) نبرداري

پیوسته خطوط خود مبنی بر اغوای موسی خان بلوچ و دیگر زمینداران و کشاورزان آن نواح برای برهمی امور که آن کوته اندیش تیشه بپای خود میزد نوشته - چنانچه سالم علی خان نامی که در قلعچهٔ پرگنهٔ جهجر رخت ادبار داشت از پشت گرمی آن فتنه پرداز سر خود را در حلقهٔ بندگی و اطاعت گیتی خداوند نمی آورد - و جبین عبودیت بر آستانهٔ (۱) فلک نشان نمی سود - جناب مرحمت گستر از بزرگ منشی نظر برین (بد پردازی) اونفرموده اغماض بعمل می آوردند - چون طغیان و عصیان آن فرومایه از حد گذشت - قهرمان قهر سلطانی بجوش آمده پشه (۲) آن تهی مغز پیش نهاد خاطر همایون گشت - به بهادر علیخان بهادر - که در عهد میمنت مهد بخدمت میر سامانی سر فراز گشته - فرمان قضا توامان شرف صدور یافت - که آن تیره بخت نگونسار را بسزای اعمال و پاداش سرتابی و محال اندیشی او رساند - چنانچه بهادر موصوف شبگیر بر قریهٔ کلانی که ملجا و مامن آن بد مآل بود رسیده تاخت و تاراج نمود - و غنیمت بسیار از نقد و جنس بدست آورده - بر عتبهٔ علیه رسانید - و چون حق غازیان اسلام بود - جناب همایون تمام آنرا باونها (۳) بخشیدند - و مال و اجناس غنیمت به بهادران کار آزما قسمت فرمودند - علی الصباح آن موافق تجویز رای جهان آرای عقده کشای جناب خسرو جهان بهادر مذکور با فوج ظفر موج بطور سیر و تماشا گرد آن قلعچه و آن ناحیه سوار گردید - از تائیدات ایزدی و اقبال سرمدی آن دست پرورد لطف آلهی بیگ گرد آوری قلعچهٔ جهجر را مفتوح ساخت - و بانک دار و گیر سالم علیخان را زنده دستگیر نموده معه همراهیانش به پیشگاه خلافت جهانبانی آورد - وخود نیز

Bahādur ʻAlī Khān Bahādur is appointed to punish the *kal'adār* of Jhajar, who is defeated and captured.

---

(۱) آستان (۲) تنبیه (۳) به اوشان

از ظهور نیکو خدمتی و ادای حق نمک ولي نعمت دوجهان سر افتخار باوج فلک دوار رسانید - جهان داور از کوچکدلي و بزرگ منشي تفقد بحال برایا و رعایا فرموده از قتل و غارت امان دادند - و سالم علیخان را بپاس خاطر وزیر ناهنجار بموهبت خلعت فاخره پایهٔ افتخارش بخشیدند - ازین فتح و نصرت خدا داد که نشانهٔ نصر من است - عبرتی بر دلهای کوته بینان و عاقبت نا اندیشان مستولي گشت - و سلوک طریق فرمانبرداري و اطاعت در جناب ولي‌نعمت که موجب فلاح دنیا وهم عقبی است منظور و مرکوز خاطر سرکشان و زمینداران آن سمت گردید - چنانچه موسی خان بلوچ معرفت بهادر علیخان بعفو جریمهٔ خود و ادای مال واجب و پیشکش الحاح کرد - و خدیو رافت گستر از سر جرایم آن در گذشته تقصیر او را بذیل عفو پوشیدند - ظهور این معنی چون باعث پریشاني خاطر و تردد باطن و ظاهر وزیر پر مکر و تزویر گردید - و هراس و خوف عظیم بر دل او رسید - بنابر آن سید جمیل الدین خان بهادر و بهادر خان بلوچ را روانه بآن صوب نمود - و شقهٔ خاص حضرت خدیو گیهاني ابو العدل عزیز الدین محمد عالمگیر ثاني طاب الله ثراه در باب طلب گیتي خدیو دست آویز کید خود نموده معه شقهٔ خاص هر دو سرداران را روانه ساخت - هرگاه سید جمیل الدین خان و بهادر خان قریب لشکر ظفر اثر رسیدند - بدریافت کثرت فوج و دلیران جنگجو تاب مقاومت در خود ندیده از حرب و کارزار سپر انداختند - و غیر از لطایف الحیل بکار بردن صوابدید خودها نااندیشیدند - چنانچه روباه صفت در کید و شید کشوده خاطر قدسي مناظر را باقسام موکد و عهد و پیمان مُجدّد مطمئن نمودند - و برای آستان بوسي معلی کوچ بکوچ متوجه ساختند - هرگاه رایات عالیات نزدیک شهر سایه افگن شدند - مرشد زادهٔ آفاق مرزا

Shāh ʻĀlam starts for Delhi, in obedience to the commands of ʻĀlamgir II.

Mirzā ʻĀli Jāh and Mehdi Kūlī Khān come to meet Shah ʻĀlam.

عالیجاه بهادر بعز و احترام معه مهدي قلیخان نمکحرام(۱) (پیشوا) تشریف آوردند - و بعد ملاقات کیفیت بد اندیشي و فساد انگیزي آن تبه روزگار بی کم و کاست مفصل بشرح آوردند - چون خدع و مکر آن روباه سیرت ذهن نشین خاطر کرامت مظاهر گردید - غیر ازین مانع به حصول ملازمت حضور انور و تشریف فرمائي در قلعهٔ مبارک بلوای سپاه برای تنخواه و تعرض آنها بداخل شدن شهر و قلعهٔ مبارک مصلحت دید و مدنظر کرامت منظر نگشت - چون ارشاد همایون بآن روبه منش یعنی مهدي قلیخان ضلالت نشان باینوضع صادر شد - مانند بخت خود خان مذکور برگشته رفت - و مرشد زادهٔ آفاق مرزا عالیجاه بهادر داخل قلعهٔ مبارک شده معروضات حضور بجناب قدسي جهانباني نمودند - رای عالم آرای اقتضا چنان فرمود که چون آن بدخواه پرده از روی کار برداشته سهل نباید پنداشت - و همت بر تدارک آن باید گماشت - که گوشمال واقعي عائد احوال آن بدسگال ناعاقبت بین گردد - مقارن اینحال از تائیدات ایزد متعال و یاوري طالع عدو سوز جناب خدیو امانی و آمال عرضي ویتّهل راو مرهتّه که سردار موفور الاقتدار بود - مشتمل بر رسوخ عقیدت و لوازم عبودیت و فدویت بکمال عجز و نیاز بوقت شب در عین تردد خاطر همایون معرفت بهادر علیخان بهادر از نظر کیمیا اثر گذشت - از آنجا که ایزد کار ساز بتائید این برگزیدهٔ روزگار است - رفاقت چنین سردار عظیم الشانرا در زمرهٔ بندگان عبودیت کیشان مغتنم تصور فرموده بمراحم خاص اختصاص بخشیده در سلک ملازمان و بندگان درگاه کیوان نشان سعادت پذیر گردانیدند - و موافق فرمان قضا توامان علی الصباح که صبح اقبال از افق اجلال خدیو مؤید ایزد لایزال سر بر آورده - سردار مذکور مع فوج سنگین و گران کمر اطاعت و انقیاد بسته و بجانفشاني و جان نثاري دامن همت بمیان

Vithal Rao sends a petition to Shāh ʿĀlam and travels with him.

(۱) حرام نمک

بر زده حاضر بر آستانهٔ دولت شده حلقه بگوشي و غلامي را وسيلهٔ نيكنامي و افتخار دنيوي و نجات اخروي دانست - بعد حصول اين مرام راى صواب نماى جناب والا چنان اقتضا فرمود - كه كوس كوچ زدن و نهضت الويهٔ ظفر طراز ازين وادي نمودن مصلحت وقت است - بنابر آن در همان روز جناب گيتي افروز حركت فرمودند - و آنروى آب جمن نزول اجلال مقرر گرديد - در همان اثنا خبر بمسامع حقايق مجامع رسيد - كه لشكر بد اختر غنيم لئيم بد فرجام عزم بالجزم بمحاربه و جنگ غازيان نصرت شعار اسلام دارد - و بسر كردن گولهها بر بنگاه لشكر فيروزي اثر قدم جرأت پيش گذاشته - و خامت عاقبت براى خود آماده ميسازد - بد كنيان ملازم ركاب ظفرایاب حكم مطاع عز صدور يافت - كه آن بد كيشان خيره سر را بسزاى كردار آنها رسانند - فوج دكنيان بمجرد صدور حكم واجب الاذعان يكبارگي بر سر آنها ريختند - و از نيزههاى جان ستان آنها را از جا ربودند - و مانند بنات النعش متفرق ساختند - و بسياريرا بدرك اسفل جهنم فرستادند - و داد شجاعت و دلاوري دادند - و از جانبين هنگامهٔ قتال و جدال گرم گرديد - و بتوپ و تفنگ و تير بازي نوبت رسيد - آخر الامر بهادران نبرد آزما آن بد كيشان را يكسر از آب تيغ گذرانيده آن صحرا را مانند لاله زار از خون آن گروه تبه كار نمودند - و خاك مذلت بر فرق اعداى دين و دولت ريختند *

The Deccan armies in obedience to Shah 'Alam's orders attack the camps of Jamīl-ud-din Khān and Bahādur Khān Balūch.

* نظم *

اجل ريخت زهر هلاهل بجام * شده تلخ ازان جان شيرين بكام
زمين و زمان را غضب زد بهم * كشيد انتقام از ترحم ستم
فرو رفت پاى شفاعت بگل * نشان خدنگ بلا كشت دل
ز بس خانه بر مردمان تنگ شد * نظر را بچشمك زدن جنگ شد
دران عرصه ميكرد گرز گران * بدوكان كين كار آهنگران

سنان دلیران دران کارزار * گذر کرد از دل چو مژگان یار
ز بس دید از تیغ و خنجر ضرر * خطر را دران عرصه آمد خطر
بهر کس که زد از غضب گرز پشت * بتن نرم شد استخوان درشت
بدل تفنگ جا کرد پیکان تیر * کمانگشت از کشمکش گوشه گیر
بهر جا که فیل اجل پا گذاشت * بزیر قدم نقش گرداب داشت
عیان شد ز خون یلان رود نیل * نفیر اجل گشت خرطوم فیل
ز بس بر هواهر طرف خاک شد * زمین مردم چشم افلاک شد
یلان رخش کین چون بر انگیختند * بشمشیر از مهر خون ریختند
ز تیر کماندار شمشیر زن * مشبک چو آماج گردید تن
خدنگ دلیران در آن کارزار * سیاهي ربود از خط و خال یار
سپر بسکه از تیغ شد چاک چاک * گل فتح افتاد از زیر خاک
کمان بست چون ره دران دار و گیر * دل پر جگر گشت پیکان تیر
کمان برد چون دلبران دل ز دست * برابرو ز خون یلان وسمه بست
یلان آتش کین بر افروختند * پر و بال مرغ نفس سوختند
غضب کرد کشت محبت درو * وفا بست با بیوفائي گرو
ز بس حلقهٔ زخم زهگیر شد * نظر محو نظارهٔ تیر شد

بعد اشتعال آتش قتال و جدال افواج آن بدسگال عیب گریز را هنر شیر دانسته - مانند بخت خویش بشهر برگشتند - و از افضال دادار بیهمال جهان داور مظفر و منصور از آب جمن عبور نموده آنروی آب را از زدن خیام اقبال فلک احتشام رشک افزای خورشید از انوار آن فرمودند - درضمن این احوال نوبتخان که مصدر تردد شده و حاضر باش از دولت خواهي دررکاب سعادت انتساب بوده - مورد عواطف بیکران و مهبط عنایات بی پایان گشته شریک (مشاور) گردیده امتیاز یافت - و سر فراز شد -

و در رای بیضا ضیا موافق صوابدید بعضی خیر اندیشان چنان گذشت که باطراف پورب عنان عزیمت جلو ریز ساخته لوای ظفر پیرا را متوجه آن حدود فرمایند - چنانچه کوچهای متواتر بسمت مذکور بعمل آمد و ویتهل راو نیز بالتزام رکاب سعادت در ادای مراسم عبودیت و بندگي بوده در استحکام مباني آن مي افزود - هرگاه بر صفحهٔ خاطر وزیر سیه کار رو سفیدي راو مذکور بیکتادلي در بندگي حضور و صدق نیت و وثوق رسوخیت او منقوش گشت - افسون دیگر از عقل بیرون و از قیاس افزون آن فرعون بر دمید - و راو مذکور را بطمع مال و منال که بخیال حوصله نگنجد فریبد - و قسمهای شدید یاد کرده - آن راسخ الاعتقاد را از ارادهٔ عدم فساد انگیزي خویش مطمئن ساخته در صلح کشود - و جهاندار ممالک رقاب را حضور طلب بار دیگر نمود - خدیو سعادتمند ازلي و ابدي بپاس ارشاد جناب خسروي انقیاد حکم را انسب و اولی تصور نموده فسخ عزیمت حدود پورب فرمودند - و بهیئت مجموعي سپاه و حشم احرام طوف کعبهٔ اماني و آمال بستند - چنانچه طرف قریب دار الخلافة محل نزول اجلال گردید - بعد هذا راجه ناگرمل را که از عمدهای سلطنت و مرد راست باز و کج بر انداز بود برسم استقبال و بجهت اظهار استحکام عهود و ایفای آن فرستاد - راجه مذکور شرف ملازمت حاصل کرده بی کم و کاست حالات کماهي بموقف عرض بندگان خدیو گیهان رسانید - از بسکه آن بد گوهر تخم عداوت در مزرعهٔ دل پرکینهٔ خود مي کاشت - آئینهٔ خاطر صافي مظاهر جناب والا از لطایف الحیل آن مکار صفا نیافت - و زنگ کدورت از بد جوهري او زدوده نشد - بنابر آن مضرب سرادق اقبال ساحت باغ جعفر خان و حویلي علي مردان خان بتوکل ایزد منان گردید *

Shah Ālam is prevented from proceeding eastward and is recalled to Delhi by 'Alamgīr II.

Raja Nagarmal comes to meet Shāh 'Ālam.

ذکر وقایع که در حویلي علي مردان خان (محاربهٔ دست اول که) با کسان وزیر بمیان آمده - و از افضال ایزد متعال و به نیروی اقبال بر آمدن حضرت گیتي خدیو از محاصرهٔ (آن) اهل طغیان و بسلامت کوچ فرمودن ازان مکان

بتاریخ یازدهم ماه مبارک رمضان که جمیع اهل اسلام بطاعت الٰهي قیام داشتند - آن ضلالت کیش معني اَوْفُوا بِعَهْدِيْ اُوْفِ بِعَهْدِكُمْ یعني وفا بکنید شما بعهد من - و فا میکنم من بعهد شما - فراموش اول روز کرده بمقتضای بد باطني و بد جوهري لوای خصومت بر افراشت - و قدم از دائرهٔ حق نمک بیرون گذاشت - مصداق این مقال چنانست - که آن ضلالت کیش به بي پردگي و بی آزرمي فوج جرار آمادهٔ حرب و پیکار تعین ساخت - که از هر چهار طرف گرداگرد دولت خانه چون نگینی که در حلقهٔ انگشتري باشد در گیرند - و بقصد مقابله مستعد شوند - هرگاه که آن ناکسان اشرار در رسیدند - و بهادران رکاب سعادت بایی (۱) وضع دیدند - معروض نمودند - که هرچه حکم - بمجرد مشاهدهٔ این صورت رگ غیرت خسروي و حمیت شاهي بحرکت آمده فرمان قضا جریان صادر گشت - که بدفع این بوم های شوم که هجوم آورده‌اند کوشش مردانه بکار برند - و قدم همت و جرأت فرا تر گذارند - و دمار از روزگار آن دغا پیشگان که گرفتار غضب قهاري اند بر آرند - و نگذارند که چیره دستي

Skirmish between the Vizir's troops and Shāh 'Ālām in the palace of Ali Mardān Khan.

(۱) این

کسی نماید - پلنگان بیشهٔ وغا و نهنگان دریای هیجا حاضر الوقت که در آنجا بودند - بر خون آنها دلیر گشتند - و با وصف قلت خودها و کثرت اعادي مانند شیران شرزه که در رمهٔ گوسفندان افتد - داد مردي وجوانمردي از هر سو دادند - و کوششهای مردانه و آویزشهای دلیرانه بجا آورده مانند کوه پای ثبات افشردند - و بر دشمنان یاجوج خصلت سد سکندر از پردلي و ثابت قدمي خود بستند - القصه هنگامهٔ جنگ گرم گردید - و توپ های آتشین دم نعره کشید - آتش تفنگ برق آهنگ چشمک به پیک اجل زده جان از تن مي برد - و توپ رعد آواز صاعقه بار خس و خار وجود ناپاک آنها را بآتش زد - عقاب خدنگ در مرغزار جنگ بال و پر کشاده از خود وزره آهنین در گذشته از خون باطل ستیزان منقار سرخ کرده *

* نظم *

به پیکار افتاد آهنگ کار * شد آمادهٔ رزم که شهریار
نهان کرد چون ماه رخ در نقاب * لب آسمان را گزید آفتاب
فگند آسمان طرح کین گستري * ز مهر آئنه کرد صیقل گري
بگوش آمد از طبل جنگ این نوید * که شب جیب صبح قیامت درید
بر آورد صورتجلي خروش * سحر شد برزم شب آئینه پوش
ز شور یلان یسار و یمین * در آمد بجوش آسمان و زمین
دلیران نمودند از بیم جان * در آئینه چون عکس خود را نهان
برابرو چو شاه جهان زد گره * کمان گوش زه کرد احسنت و زه
بر آورد شه تیغ را از میان * هلال ظفر شد ز مطلع عیان
بهر سو که از خشم شمشیر زد * بخون غوطه چون ناخن شیر زد
بکف داشت در رزم شمشیر او * ز جوهر سجل بهر قتل عدو
سر مردم از گرز او گشت پست * ز ره چشم از نور نظاره بست

بهر سو که میزد چو سیلاب گام * نمیکرد اندیشه از ازدحام
بشمشیر خونبار شد دستبار * بر آورد از دشمن دین دمار
مگر بود تیغش همای ظفر * که سودای او داشت سایه بسر
ز گرز جهان جوی مگر صدمه خورد * که شد استخوان فلک خورد خورد
اگر ضرب گرزش به بیند بخواب * شود کوه چون مهرهٔ موم آب
گرفت او کمان زرافشان بدست * بر افلاک نرخ مه نو شکست
عقاب ظفر بود گوئي خدنگ * نمي جست از چنگ او مرغ رنگ
اجل تا کند غارت نقد جان * بحصن جگر نقب زن شد سنان
چو خورشید رخشان بکف داشت تیغ * نمیخورد یک ذره بر کس دریغ
چنان گرم شد رستخیز جدال * که مرغ نفس در قفس سوخت بال
چنان طاقت زندگي طاق شد * که بر مرگ خود مرگ مشتاق شد
عدو دانهٔ کین بدل گرچه کاشت * بکف ابر او برق جانسوز داشت
فشانید تیغش ز بس خون ناب * چنان (۱) بست بر پنجهٔ آفتاب
سنانش بهر سو که شد نیزه باز * زبان کرد بر طعن اعدا دراز
ز شمشیر او شد سری گر جدا * سنان داد بر دوشش از مهر جا
در آمد ز خون یلان دشت و در * برنگیني بوستان در نظر
دلیران پی نام در روز کین * نرفتند از جا چو نقش نگین
دلیران دران معرض تیر و تیغ * نکردند از جان فروشي دریغ
نشد گرسنه چشمي تیغ و تیر * ز خون خوردن مردم رزم سیر
دران رزمگه کرد تیغ و تبر * تهي کاسهٔ هوش از مغز سر
فلک خواست (بیجا) کند زان نگین * بچوگان کین ناف گوی زمین

---

(۱) حنا

ولی بخت و اقبال یاري نداد * نشـــد باز بر رخ دِر این مـراد
چنان لشکـــر دین جگر خسته شد * که راه تکاپوی کیـــن بستـــه شد

بالجمله خدیو اسلام در این غلو ظلام تیره انجام نفس نفیس مصدر
ترددات بی پایان آنچنان گشتند که روح و روان بهمن و اسفندیار زبان
آفرین واحسنت بر کشاد - و از شجاعت و دلیري و دلاوري خویش پیش
خدیو زمان سراپا دل و جگر گردن نهاد - پیر و جوان بمشاهدهٔ زور دست
و بازوی آن مؤید تائیدات ازلي بصد زبان تحسین نموده مثال آئینه
حیران ماندند * * بیت *

چنین بازو - و دستِ زور آور * بـــر آرد از زبان اللّٰه اکبـــر

دارای رستم خصال در چنین معرکهٔ قتال و جدال که زهرهٔ آهن دلان آب
و جگر شیر دلان بیتاب میشد - بکمال استقامت و استقلال عنان سکون و قرار
از دست نداده با جانبازان و جان نثاران معدود - دمار آن گروه عاقبت
مردود - بر آورده سمند فلک مانند را بصوب مورچال مخالفان بدسگال
چالش اجلال داده بر قلب لشکر دشمن گرم عنان و شیر(۱) جولان فرمودند -
هرچند آن گروه شقاوت پژوه هاله وار گرد گرد (۲) آنماه سپهر سلطنت حلقه
کرده ازدحام عام نمودند - لیکن از آتش برق صمصام جانسوز آن تیره درونان
مجال نمي یافتند - و بخیال محال خود پی نمي بردند - که سدّ راه آن
خورشید فلک اجلال مي توان شد - و بهر جانب که همراهیان رکاب ظفر
انتساب رو مي آوردند از ضرب تیغ بیدریغ از کشته‌ها پشته‌ها مي کردند -
قصه مختصر که از تائید ایزدي و از یاوري طالع سعادت قرین سرمدي
جناب خسرو جهان ازان دریای ذخار(۳) رنج و بلا مانند سیل دمان باتفاق

---

(۱) تیز (۲) گردا گرد (۳) زخار

بعضی از دولت خواهان جان نثار در گذشتند - و بر سمند صبا رفتار که بخطاب یار وفادار از حضور مخاطب بود سوارہ بر آمدند - آری رهائي و نجات از چنین مهلکهٔ جانگداز که از نصف النهار تا یکشبانه روز دیگر آتش کار زار شعله زن بود - و قریب سي چهل هزار سوار و پیادہ در صدد جنگ و پرخاش بودہ در شقاوت بر روی خودها کشودہ میداشتند - و کوشش بلیغ از شش جهت بیافتن دست بدشمنان آنجناب مینمودند - و رہ بدلي[1] نمي بردند - محض از تائیدات ایزدي و نیروی سرمدي آن دست پرورد لطف الٰهي و زور شجاعت و دلاوري ذاتي و ثابت قدمي حضرت خدیو جهان در چنین معرکهٔ هوش ربا که ازین کار نامهٔ اقبال در روزگار یادگار خواهد بود - بعرصهٔ ظهور رسیدہ - و الا عقل محال اندیش تجویز نمیکرد که درین آتش توپخانه که بال طایر در هوا نفس زدن[2] میسوخت - و هر یکی به تیغ و تیر انگني و تفنگ اندازي که مثل تگرگ مي بارید ذخیرهٔ ناسعادتي و شقاوت برای خود مي اندوخت - سلامت جستن از اعجاز و آب بر روی زدن بخت خواب آلود هوا خواهان دولت بیدار خداداد بود *

* بیت *

چراغی را که ایزد بر فروزد * هرانکس پف زند ریشش بسوزد

شوربختان مخذول و منکوب پریشان و پشیمان دست از ناکامي خودها کشیدہ چون طالع برگشتهٔ خویش برگشتند - و درین معرکهٔ کارزار راجه رام ناتهه که از فدویان و جان نثار عقیدت شعار بود - و میر سید علیخان و مرزا سبحان بیگ کوکلتاش که در عهد سعادت مهد بداروغگي دیوان خاص و خطاب خان جهان بهادر پایهٔ عزت بر اوج فلک دارد - و محمد

---

(۱) ورہ به بددلی (۲) که بال طایر هوا در نفس زدن

عاقلخان ناظر و میر منیر علیخان سر چوکي خواصان که از خانه زادان قدیم درگاه فلک اشتباه و از سایر(۱) امیر الامرا نواب شایسته خان مرحوم است - بزخم تیر و تفنگ ناصیهٔ فدویت و ارادت را گلگون ساختند - و مورد انظار تحسین و آفرین شدند - و سید اعظم علیخان نبیرهٔ قطب الملک مرحوم و میر قوام الدین خان پسر نواب جان نثار خان مغفور ثعای(۲) راقم سطور شربت شهادت چشیده جان بجان آفرین سپردند - و نام نیک بر جریدهٔ اینجهان بی بنیان از ادای حق نمک حضرت خاقان گذاشتند - ویتهل راو که این ماجرا گوش کرد - مانند نسیم بنابر هواداري دلي و عبودیت شعاري باطني دویده - در حوالي تکیهٔ مجنون معه فوج گران بملازمت حضور سر عزت باوج آسمان رسانده(۳) شامل گردید - و از ندامت چشمان خود را اشکبار ساخته بمعذرت کردهٔ(۴) خویش - که از فریب وزیر پرتزویر دست کش از التزام رکاب فیض آماب(۵) شده بود - زبان برکشود - و معروض حضور لامع النور نمود - که فدوي تازه از وطن مالوف خود درین بازیچهٔ مکر و فریب وارد گردیده بود - و راه و رسم این قلب عیاران که بوی خلوص و وفای عهود ندارند - بمحک امتحان نکشیده بود - و زر نقد آبروی خود از آمیزش دغا و مکاري این خیانت پیشگان مفت برباد داده خاکستر ساخته - و نصایح کیمیا مانند که اکسیر نیکونامي در ضمن آن بود - دُر گوش حق نیوش نساخته - سرمایهٔ (جاوداني) سعادت ابدي به بوته گداز بدنامي سرمدي انداخته - و آبروی پیشاني که بسجود آستانهٔ خلافت نوراني ساخته بود - از داغ مذلت داغدار نموده - ازان باز منتظر شمول لطیفهٔ غیبي تائیدات بوده از آلایش و آمیزش خود را برکنار داشت - لله الحمد بفحوای

Vithal Rao visits Shāh 'Ālam a second time and offers his apologies to that prince for not having accompanied him.

---

(۱) نجابر (۲) دعای (۳) رسانیده

(۴) کردن (۵) مآب - ایاب

يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ بروى احوال اين شكسته بال درِ هدايت طريق مستقيم كشود - و از خواب غفلت بيدار نمود - هزاران حمد و ثناى آن تواناى يكتا است كه ذات تقدس صفات از چنگ تزوير بد انديشان زيانكار بسر پنجهٔ اقبال سلامت جسته - و زور بازوى اعدا به حول و قوة الٓهي شكسته گرديده بامن و امان بفتح و نصرت توامان ازان مهلكه بر آمدند - اكنون تا جان ناتوان در خاک دان قالب عنصريست - بجان و دل در جان نثاري خواهم كوشيد - وقشقهٔ عبوديت بر ناصيهٔ ارادت خواهم كشيد - و قاشق خون در زير هلال نعل بادپاى آسمانگون ريخته - فتراک زين را - كه دست آويز افتخار است - نخواهم گذاشت - غرض آنچنان سر عجز و نياز بپاى اقدس نهاده بخون گرمي بندگي جوشيد - كه ابر كرم خسرو دريا نوال عذر نيوش جرم پوش بجوش آمد - از قلم عفو بر جريدهٔ اعمال ما تقدم او خط كشيدند - و بر طبق خواهش و عرض آن هندو - كه از عرق خجالت تر بود - مورد عواطف بيحد فرمودند *

* بيت *

اين سعادت بزور بازو نيست * تا نه بخشد خداى بخشنده

و در همان اثنا از خيمهٔ خود نقد و جنس و اقمشه و امتعه آنچه لائق نذر شاهانه بود - برسم پيشكش در حضور - روبروى خادمان عقيدت كوش - و غلامان حلقه بگوش - گذاشت - گيتي داور - فريدون فر - از تكليف ما لا يطاق معاف داشته از پاس دل شكني او بسيار قليلي پذيرا فرمودند - چون دو سه شبان(۱) روز نزول اجلال دران سرزمين گشت - بر ضمير مهر تنوير چنين اشراق پذير گشت - كه نهضت رايات ظفر طراز بطرف هانسي حصار كه محال صرف خاص است - صواب ديد راى اصابت پيرا است -

Shāh ʿĀlam goes to Hansihisar

(۱) شبانه

که چندی بشغل فراغ خاطر و استراحت مزاج وهاج باید پرداخت -
و دران نواحي اقامت ورزیده بال و پر همای دولت را درست باید
ساخت - چنانچه توجه رایات عالیات بآن ضلع گشت - ویتهل راو
بهم عناني موکب ظفرقرین سرفراز بود - بیست و یکم ماه مبارک مقام
سلطانپور از ماهچهٔ الویهٔ منصور نور آگین گردید - و بعرض اقدس رسید
که موسی خان بلوچ از کور باطني - باغواي وزیر شقاوت تخمیر لوای ادبار
بر افراشته آهنگ فاسد جنگ دارد - بغازیان نصرت شعار فرمان خدیو
گیتي ستان عز اصدار یافت - که تنبیه و تادیب باغیان و اهل طغیان نمایند -
از تائیدات ایزدي بمجرد مقابلهٔ غازیان لشکر فیروزي - آنها بسزای اعمال
خود رسیده - بسیاري از آب تیغ بهادران وادي عدم پیش گرفتند - و اکثری
پایمال سم اسپان جنود ظفرآمود گردیده - ننگ فرار اختیار کرده رخت ادبار
در فرخ نگر انداختند - و غلام نبي خان بلوچ که سرگروه آن مدبران
ضلالت نشان بود ودیعت حیات بمالکان عذاب نموده - داغ حرام نمکي
بر ناصیهٔ خود برد - غنیمت بسیار از شکست آن باغیان از فیل پالکي
و اسپان خوش رفتار نصیب اولیای دولت قاهره و جوانان نصرت شعار
گردید - بیست و هشتم ماه مذکور خدیو سعادت آئین برای استقبال نواب
عصمت جناب عفت مآب - پرده نشین سرادق عظمت و اجلال - مستورهٔ
جلباب سلطنت و اقبال - مکرمهٔ والا احترام - معظمهٔ واجب الاکرام - نواب
زینت محل بیگمصاحبه - که از راه شفقت مادري بجهت ملاقات و دیدن
آن نخل سرفراز جهانداري و شهریاري از دار الخلافه تشریف ارزاني
فرموده بودند - تشریف فرما شده بدولت پابوس کامیاب مثوبات اخروي
شدند - و محمود خان پسر احمد خان میر بخشي بسعادت ملازمت
اکسیر خاصیت شرف اندوز گشت - ویتهل راو معه پسران بآستان بوس

He reaches Sultānpur and is attacked by Mūsā Khān Balūch. Ghulam Nabi Khān Balūch is killed in the affray.

Zīnat Mahal Begam comes from Delhi to meet her son Shāh ʻĀlam.

خدام کرام آفتاب نقاب ثریا احتجاب حضرت بیگمصاحبه پایهٔ عزت بلند ساخت - غرهٔ شوال المکرم که مخیم خیام فلک احتشام موضع رن تهل شد - برای ادای واجب نماز عید و شکرانهٔ خالق یگانه حضرت شهنشاه بعیدگاه رونق بخش و نور افزا شده بجماعت کثیر و انبوه خلایق نماز عید مودا(۱) فرمودند - و قاضي آنجا را بعطای خلعت نواختند - طنطنهٔ شادیانه در گنبد گردون پیچید - و بندهای حضور از سرور موفور نذور موافق رتبه و پایهٔ خود گذرانیده آداب تسلیمات بادای تهنیت عید سعید قامت مباهات برافراختند - خسرو دین پناه از عیدگاه معاودت فرموده بدولت و اقبال داخل بارگاه حشمت و جاه شدند - و آداب تهنیت و مبارکباد در جناب نواب ثریا احتجاب - ملکهٔ ملکي خصال - مریم زمان - حضرت بیگم صاحبه نواب زینت محل بجا آوردند - و ارشادات بیگم صاحبه را که جواهر زواهر نصایح و مواعظ بودند - حلقهٔ گوش حق نیوش فرمودند - دویم شهر مذکور موضع هرهرن پور از فروغ الویهٔ ضیا گستر رشک افزای خورشید انور گشت - قلعچهٔ مستحکمي دران بود - و بعضی از قوم اشرار نیز درانجا هنگامه پرداز بودند - غازیان نصرت مند و بهادران ظفر پیوند قلعچهٔ مذکور را محاصره نموده آنها را قلعه‌بند ساختند - و کوششهای بسیار در حرب و پیکار بجا آوردند - چنانچه اکثر جوانان دلاور و کار آمدني گل زخم‌ها از لاله‌زار فدویت برداشتند - و بمراحم خسروانه مشمول گردیده منظور نظر عنایت خسروي شدند - بالجمله چون آن مدبران محصور راه فرار بر خود مسدود دیدند - و چارهٔ کار بجز انقیاد و اطاعت در وسع مقدور خود نیندیشیدند - لولیخان نام که سرگروه آن گروه بغاوت پژوه بود معرفت ستهاني زوجهٔ

Shāh 'Ālam offers up the *'Id* prayer at Ranthal.

Shāh 'Ālam besieges the fort of Harharanpur. The besieged are saved by the influence of the wife of Sitārām Sāhūkār.

---

(۱) مؤدی

سیتا رام - که در عهود سالفه ساهوکار صاحب لکوک بود - و بالفعل زنش که بلقب مذکور مشهور شده در فیصلهٔ معاملات اینچنین اشخاص بیرونجات دخلی بسیار باعتبار و ناموري زمانهٔ اگذشته و وطن داري آن طرایف(۱) دارد - نیز بوساطت ویٹهل راو عفو جرایم از درگاه خلایق پناه خواسته - و بوسیلهٔ جمیلهٔ نوبت‌خان بآستانه بوس سربلند گشت - و آداب ملازمت و قواعد عبودیت بجا آورد - و سرب سنگهه برادرزادهٔ ستهاني بشرف بساط بوس مقدس افتخار اندوز گردید - و ستهاني در جائی سوای بار عام - بنابرینکه مستوره بود - باریاب مجرا گردیده - بعنایت دوپٹه زراندود از پیشگاه شهنشاه دین پناه گوی عزت از همچشمان خود ربود - هفتم ماه مرقوم پرگنهٔ دادري از طلوع ماهچهٔ الویهٔ موکب اقبال مشرقستان گردید - و هشتم ماه صدر نقاوهٔ زمین و زمان - خلاصهٔ عناصر و ارکان - کریمهٔ مکرمات بني آدم - شریفهٔ مُشرفات عالم - بیگم صاحبهٔ ملایک خدم - بطرف شاهجهان آباد رخصت شدند - و جناب کیوان مآب برای مشایعت چند قدم برای استحصال سعادت تشریف فرمودند - درین آوان از بسکه تابستان شدت و طغیان داشت *

Shāh ʻĀlam goes to *parganah* Dadri. His mother returns to Delhi. An excessively hot summer accompanied with scarcity of water.

* شعر *

درین گرمي که از حد بود طغیان * نگه خسخانه مي بندد ز مژگان

در آن مقام بسبب کثرت بی آبي درین ایام کسی از سالکان بحر و بر - و رهروان خشک و تر - گامی دران سرزمین نمیگذاشت - گروها گروه از لشکر ظفر اثر بستوه آمدند - و هلاکت دواب و هرفي حیات - از عدم دسترس بر آب - صورت بست - و دربعضی منازل که (هلتای) ریگ روان تشنه لبان را از نهایت گرمي بخاک تیره مي نشانیدند - موجب مزید عطشان مي شد - و اگر براه دور و دراز سراغی از چاهی مي یافتند آبش مثل

---

(۱) اطراف

چشمهٔ آب حیوان در تاریکي پنهان میماند - و مانند ستارهٔ خردي دیده وران را پدیدار میگشت - غرضکه چون پای تلاش از میسر شدن آب درمانده شد - جناب مالک رقاب بدرگاه مفتح الابواب باین مناجات دست دعا بلند ساخته بهزاران عجز و نیاز تر زبان شدند *

* رباعي *

یارب سبب حیات باران بفرست * وز خوان کرم نعمت الوان بفرست
از بهر لب تشنهٔ طفلان نبات * از دایهٔ ابر شیر باران بفرست

ازانجا که جناب باري سمیع الدعاء بندگان - علی الخصوص بادشاهان که برگزیدهٔ درگاه صمدیت اند - هست - یکایک نزول رحمت آلهي بموسم (۱) برشکال از دعای نایب نبیل ایزد متعال یعني بادشاه حمیده خصال گردید - و تشنه کامان چه از انسان و چه حیوان سیراب همه‌ها شده - رطب اللسان شکر (۲) آلهي و دعا پرداز حضرت ظل اللّهي گشتند - و چون رحمت آن رحیم و کریم وسیع است - بار دیگر از نزول بارش مزرعهٔ دلهای خلایق را شاداب فرمود که مردم خاص و عوام ذخیره‌ها بقدر امکان کردند - و مواشي و کشت‌زارهای آن دشت بی آب و گیاه سیراب شده به نشو و نما سر بر آوردند - و در صحرا چشمه‌سارها خوشگوار تر از آب کوثر جوشیدند - اکنون شبدیز قلم را در مضمار بیان ترددات افواج دکن گرم جولان ساخته جلو ریز مینماید - که چون راگهو و ملهار رخت خودها را باطراف سرهند کشیدند - آدینه بیگخان که مرد آزموده کار و گرم و سرد روزگار را چشیده بود - میخواست که از کوهسار بکومک این هردو سردار رحل اقامت به پائین اندازد - و قبل ازین از بیم موکب شاه دراني در عقبه‌های کوه دشوار گذار پنهان گشته آمادهٔ حرب و پیکار بود - و بکوچهای متواتر

Raghu and Malhar Rao depart for Sarhind. Adinabeg wishes to assist them and marches to Hansi Hisar with a view to oppose the Durrani army.

(۱) بے موسم (۲) به شکر

When Ahmad Shah departed for Kabul, Adinabeg reaches Doaba *viâ* Doon. Shah Durrani writes several letters requiring Adinabeg's presence but the latter declines compliance on some pretext or other.

As Adinabeg was a powerful noble of that part of the country and had rendered excellent service under previous governors, Prince Timur Shah experiences considerable difficulty in settling the affairs of Doaba on account of his disagreement with Adinabeg.

All the Rajas of the hilly tracts, excepting the Rajah of Jammu, together with all the Sikh Zemindars, come to meet Adinabeg.

در حوالي هانسي حصار مقابل افواج شاهي خود را رسانيده - نيز تدبير بر نشانهٔ خواهش خود مي نشاند - و در كمين بوده - كمان پر زور بقوت بازوی خود كشيدن در خيال خود داشت - هرگاه عنان عزيمت شاه دراني از شدت گرما بتعجيل تمام بطرف كابل تافت - خان مذكور همان طريق پيش گرفت - و برجع القهقري از راه دون منزل بمنزل قريب دوآبه رسيده استقامت دركوه پايه‌هاى كه عبور و گذار دران تنگها (۱) محال و دشوار بود - استقامت ورزيد - و پيش ازين شاه دراني رقم‌ها (۲) متضمن تاكيدات حاضر شدنش در حضور كه فرستاده بودند - بلطايف الحيل پرداخته و بمواسات و مدارات ساخته تن بمعاملات نميداد - و موافق مدعاى حضور انگشت قبول بر ديده نمي نهاد - و ازانجا كه سردار مذكور از اراكين آن سر زمين بود - و پيشتر عقده‌هاى محكم و استوار از ناخن تدبيرش در وقت معين الملك بهادر ناظم حال و هم در زمان ناظمان ماضيه مي كشود - از سر تا پيش نظم و نسق امور معظمه متعلقهٔ آنحدود بشاهزاده تيمور شاه حسب دلخواه صورت پذير نميشد - و در دوآبه بارى از عدم اتفاقش بندوبست شاهي با حسن وجوه جلوه‌گر نميگشت - شمهٔ از حسن تدبيرش كه بشرح آن پرداختن براى اهل بصيرت كارنامه ايست - اينست - كه تمام راجه‌هاى كوهستان سواى راجهٔ جمون و ديگر زميندارانِ آن مرز و بوم درين طلاطم (۳) در خدمتش حاضر مي بودند - و قدم از جادهٔ اطاعت و فرمان برداريش فراتر نميگذاشتند - و نيز گروه ضاله خذلان نشان سكهان با وصف تخالف دين و ملت سر بر خط فرمان او مينهادند - و به پرستش او دم ميزدند - سردار جهانخان با قشون جرار مراد خان را كه از سران نامدار بود - و از يكه تازان جهان گوى سبقت

---

(۱) تنگنا (۲) رقيمه ها (۳) تلاطم

مي ربود - براى كفايت مهم آدينه بيگخان برگماشت - و مومي اليه
بسوى درياى جيحون كه جاى استقرار خان مسطور بود لواى عزيمت
بر افراشت - و تزلزل در اركان آن ناحيه انداخت - آدينه بيگخان كه
گوهر شجاعت و تهور و لآلي آبدار تدبير و مصلحت از درياى بيكران
فيوض آلهي كه در صدف سينهٔ خود داشت - در چار سوى استقلال
و استقامت بر آورد (۱) و صديق بيگخان را كه به نيابت سهرند مامور
و خواجه مرزا خان بهادر را كه دلير معركهٔ نبرد و بيشهٔ هيجا بود -
با فوج سنگين و لشكر گران معه راجه بهوپ سنگهه كه از عمده راجه هاى
كوهستان است - با بيست و پنجهزار سوار نبرد آزما و پيكار جو براى مقابله
روان ساخت - در عرض راه تلاقي طرفين رو داد - و آتش قتال و جدال
شعله افروز گشت - آخر الامر بعد زد و كشت بسيار كه معركهٔ رزم از خون
مقتولان لاله زار شد - و داغ شكست و هزيمت بر روى لشكر مراد خان خانه
برباد افتاد - و دولت فتح و نصرت خدا داد بخان معزي اليه دست داد -
و اساسه(۲) و حشم مراد خان نامراد بتاراج و يغما رفت - و غنايم بسيار از
جنس قاقم و سنجاب و اسپان صرصر فزاد بدست كسان خان مرقوم آمد -
چون خان مشاراليه مرد عاقبت بين بود - از عقل صواب انديش از پاى
ثبات و پر دلي آئين تازه برپا ساخت - و با سرداران دكن طرح مراسلات
و مواسات افگنده بتجديد قوانين مودت و يكجهتي و يكتادلي مستحكم
نمود - و خود با فوج سنگين ازان نواحي حركت كرد - و سهرند را كه
صمد خان بسر كردگي آن محال از حضور شاه دراني مقرر و معين بود -
از ياوري طالع و تقدير ازلي در اندک زد و خورد بتصرف آورد - و صمد خان
را پيش از رسيدن افواج دكن اسير و دستگير كرد - هرگاه اتفاق ملاقات

Sardar Jahan Khan of the Durrani army despatches Murad Khan against Adinabeg.

Adinabeg despatches against Murad Khan 25,000 cavalry under the command of Siddiq Beg, Khwajah Mirza Khān and Rajah Bhup Singh who defeat Murad Khan.

Adinabeg makes friends with the chiefs of the Deccan and captures Samad Khan who governed Sarhind on behalf of Ahmad Shah Durrani.

(۱) بر آمد (۲) اثاثه

Raghu and Malhar Rao join Adinabeg.

سرداران دکن بخان معزي اليه افتاد - راگهو و ملهار راو رفاقت خان عظیم
الشان را مغتنم انگاشته کاسهٔ فتح و فیروزي بدست خود یافتند - و باکرام
و احترام نوعی پیش آمدند - که قایم مقام آصف جاه آن یگانهٔ دوران را
پنداشتند - و بی صوابدید رای صایبش قدم پیشتر نمیگذاشتند - آن
وحید عصر با جرأت رستمي و بهمني از پاداري دل و جگر لشکر بسمت
شهر لاهور کشید - و سردار جهانخان تاب مقاومت در خود ندیده ازانجا
کوچیده - و معهذا پاس حفاظت شهزاده تیمور شاه که از اهم مطالب
و مآرب بود - و از رعب غضب سلطاني دغدغهٔ بخاطر داشت بصحت
و بامن و سلامت از چنگال دکنیان بدر رفت - و چون تیر از کمان
بر جست از خواهش ایزدي در اندک حرکت و اصابت تدبیر خان
معزي اليه فتح کثیر نمایان گردید - و تا لب دریای اتک تسخیر ملک
وسیع بعرصهٔ ظهور رسید - بعضی واماندگان (سر) درانیان بسبب گرانباري
و سبکي طالع و از بیم هلاکت جان احمال و اثقال فراوان که در قلعهٔ
سیالکوت مانده بردند - اسیر پنجهٔ تقدیر گشتند - و از دوش خود بار
سر انداخته از خواري و مذلت رهائي یافتند - سرداران دکن بعد وقوع
این سانحه و پاک شدن آن شهر مینو آئین از خار وجود افاغنه برگشتند -

Adinabeg reduces all the country as far as the banks of the River Atak and massacres all the Durranis who were at the time residing in the Sialkot Fort.

و فسحت آباد لاهور را در قبضهٔ اقتدار خان موصوف و از طرف خود
(کنوحیو کدم) رامعه دیگر (نا) سرداران خویش گذاشتند - و مختار مهام مالي
و ملکي آن سردار صاحب تمکین و وقار را ساختند - خان معزي اليه
خواجه مرزا خان بهادر را که سر گروه الوس مغلیه بود و در وقت نظامت
نواب معین الملک مغفور و والد این راقم سطور گوی شجاعت از اقران
خود مي ربود - بنظامت لاهور معین و مقرر ساخت - و خود در دوآبه
بست جالندهر اقامت ورزید - آخر الامر در جلال آباد که قریب بست

The Deccan chiefs yield up Lahore to Adinabeg, who appoints Khwaja Mirza Khan governor of that city and settles at Doabah Basti-Jalandhar. He dies at Jalalabad.

جالندهر است پیک اجل را لبیک گفته اینجهان ناپایدار را گذاشت - و برحمت ایزدي پیوست *

وقایع نهضت رایات عالیات بادشاهي باطراف اُلکهٔ بیکانیر و درانیان از اغوای وزیر نادان - و رسیدن شقهٔ خاص حضرت عالمگیر ثاني بنام آنحضرت برای کناره کشي - و تشریف ارزاني فرمودن آن جناب ازان اطراف پیش نجیب الدوله بهادر - و بعد استقامت (۱) چند روز افراختن رایات ظفر نشان بطرف صوبهٔ الهآباد و حصول ملازمت نواب شجاع الدوله بهادر و محمد قلیخان بهادر

Shah 'Alam at the suggestion of the Vizier betakes himself to Bikanir and the Durranis. He receives a letter from 'Alamgir II, warning him against such a step, whereupon the prince proceeds to Najib-ud-daulah with whom he stays for a few days, and then goes to Allahabad where he meets Shuja 'ud-daula and Muhammad Qūli Khan.

بدانا آورد اقبال گر رو — شود کون و فساد آئینهٔ او
فرو دارد بهر سوئی که او سر — گلاب از شعله گیرد عطر ز اخگر

---

(۱) اقامت

نباشد صاحب دانش هراسان تواند صید عنقا کردن آسان
فلک را سوی خود مائل توان کرد بدانش کیمیا حاصل توان کرد
بملک و مال اقبال زمانه نزد کس نقش نیکي جاودانه

گردون دون - طرفه بازیگر و سفله پروریست - که پیوسته [1] شعبده بازي شعبدهٔ تازه زیر نگین فیروز فام خود بنام آوران سطح زمین بر روی کار نیاورده - و کدام کسانرا بلب جام کامراني نرسانیده - که هلاهل ناکامي بکام نریخته - هوشمند گزین باید - که سررشتهٔ نیکنامي بدست آورده بخود بیفي و خود کامي مست بادهٔ غرور نگشته راه هشیاري پیماید - و از چنگ این ابله فریب رهائي بخود دهد - مصداق این مقال احوال وزیر (خیال) بد کیش عاقبت نا اندیش است - که از خبث باطني که مانند نیش عقرب پیوسته گزیدگي در سر داشت - و بنای تازه به انهدام بنیان دولت خود میگذاشت - و حضرت ظل الله از صفای باطن که آئینهٔ خاطر صافي پرور از زنگ کدورت پاک بود - عنان اختیار مهام مملکت که بطور آن زبون خصلت گذاشته بودند - ازین باعث احدیرا مخل و مانع در نیک و بد نمي پنداشت - و پیوسته در خرابي ارکان قصر بی بنیان جاه و حشمت خود قدم فراتر میگذاشت - چنانچه بعرض استادههای عرش اشتباه برنگارنگ آب و تاب رسانید - که توجه اعلام نصرت اعتصام بصوب درّانیان و بیکانیر صلاح دولت و مصلحت وقت است - بنابر معروضهاش نهضت الویهٔ ظفر طراز بآن سمت گردید - و غرض ازین لشکرکشي این بود که شعبده بازي و فسون سازي نموده اموریکه پیش نهاد خاطر خداوند افسر و نگین دران سر زمین باشد بحسن انجام نکشد - و طلسمي که

The Vizier's perfidy towards Shah 'Alam.

---

(۱) به شعبده بازي

بر روی کار آید برهم خورد - و منشأ بداندیشي او این بود که چون بسمع او رسید - که محمد امین خان بهتّي از طنطنۂ موکب ظفر اثر آئین خدمت گذاري و پرستاري پیش گرفته جبین عبودیت و انکسار بر آستان خورشید لمعان سود - و بهبود دوجهان ازین دولت جاودان حاصل نمود - و اکثر از سرداران فیروزمند اطراف احرام کعبۂ مقصود بسته سعي باستیلام عتبۂ والا مقام دارند - و بعضی برهنموني بخت بیدار بملازمت اشرف اعلی فایز شده کمر بندگي و اطاعت محکم بسته اند - اول شعبده بازي بسد راه آن هدایت پذیران وگمراه نمودن آنها از راه راست بندگي و عبودیت منشي باید شد - چنانچه با سرداران دکن بعد معاودت آنها از لاهور با طور [1] صداقت و موافقت پیش آمده - و تازگي عهد و پیمان بآنها محکم بسته - و ذهن نشین اونها [2] بانواع مکر و فریب ساخته که اگر بر تقدیر اسباب حشمت و جاه گرامي گوهر محیط سلطنت پادشاهزادۂ والا تبار بوفور سپاه و اطاعت و انقیاد سرداران و سران نامدار این نواح مهیا و آماده گردید - برای شما هیچ نتائج نیک نخواهد گشت - بنابر اینکه ثاني الحال وارث سریر سلطنت و دیهیم - و مالک مملکت و اقلیم - هندوستان شده کوس لمن الملکي تا بام فیروزه فام سپهر برین خواهد نواخت - و ما و شما را که بالفعل معشوقۂ دنیای نا پایدار در آغوش و شاهد آرزو همدوش است - بانتقام جرایم گذشته آوارۂ دشت ادبار خواهد ساخت - غرضکه بعنوان رنگارنگ مغلوب خوف و هراس - و وحشت زدۂ دغدغه و وسواس کرده - دام تزویر گستردد - و آن وحشیان صحرا نورد را برینمعني آورد که ویتّهل راو را از نوشتجات عتاب آمیز

Muhammad Amin Khan Bhatti is presented at the *darbar* of Shah 'Alam.

The Vizier puts the chiefs of the Deccan off the scent, in order to prevent their rendering Shah 'Alam any assistance.

Vithal Rao separates himself from Shah 'Alam.

---

(۱) بطور (۲) آنها

و تهدیدات شدید در باب ترک رفاقت جناب مالک رقاب ترغیب باید نمود - و از رکاب سعادت جدا و علیحده باید کرد - آن ناعاقبت اندیشان بافسون آن شقاوت نشان هیوانهٔ سخنهای بی اصل او گردیده ویتهل راو را نوشتجات باین مضمون نوشتند - که مقتضای حسن خدمت شما آنست که ذات کرامت آیات بادشاهزاده والا تبار را در حضور خاقانی گیتي ستان رسانید - و خود نیز عازم آستانه بوس شوید - هرگاه که نوشتجات آن نا سرداران(۱) نزد ویتهل راو رسیدند(۲) - عنان اختیار از دست داد - و از ساده لوحي از دولت التزام رکاب سعادت انتساب ولي نعمت مهجور و از انوار(۳) خدمت حضور که مانند مهر تابان رخشان و لمعان بود - مبتلای شب دیجور ناسعادتي گشت - رخصت خواست - و شرف دستوري یافته از هلال رکاب آفتاب تاب جدا شده ره نورد ادبار گردید - مقارن اینحال شقهٔ خاص حضرت جهانباني - خلیفهٔ وقت و ظل سبحاني - متضمن کناره کشي ازان نواحي ورود مکرمت فرمود(۴) - جناب سعادت آئین مطابق حکم حضور جهان مطاع عنان توسن اقبال از آنحدود معطوف فرمودند -

'Alamgir II's letter warning Shah Alam against going to Bikanir.

و در همان زمان عرایض عقیدت اشتمال نجیب الدوله بهادر در کمال رسوخ بندگي و اطاعت و فرمان بري بمقتضای فدویت قدیم از نظر خورشید ضیا گذشتند(۵) - مکنون خاطر اقدس حرکت بآنسمت مناسب وقت متصور گشت - و نهضت الویهٔ ظفر از راه کجپوره بصوب میران پور که بهادر موصوف دران آوان رخت اقامت درانجا داشت بعمل آمد - و بعد طی منازل ساحت آن سر زمین را رشک بهشت برین فرمودند -

Najib-ud-daulah writes to Shah 'Alam asking him to come to Miranpur.

---

(۱) نا سزایان (۲) رسید (۳) نور

(۴) ورود مکرمت آمود فرمود * (۵) گذشت

هنوز میران پور سه چهار فرسخ از لشکر فیروزي اثر فاصله داشت - که بهادر معزي الیه - محمد ضابطه خان پسر خود - و سلطانخان و افضلخان برادران را معه فوج برسم استقبال و بجهت حصول سعادت ملازمت اکسیر خاصیت جناب همایون فرستاد - و بعد قدوم میمنت لزوم در میران پور خود سر قدم ساخته باستیلام اقدام سراپا مکرمت علو قدر و مرتبه بعرش برین رسانید - و نیز سادات میران (۱) بوساطت بهادر مذکور شرف ملازمت حاصل کرده و یازده مهر نذر گذرانیده - سعادت دوجهاني اندوختند - و سید هدایت علیخان بحصول سعادت ملازمت کثیر المکرمت سر افتخار باوج فلک دوار رسانید - دهم ذوالحجه سنه پنجم عالمگیري که روز سعید عیدالضحی (۲) بود - خداوند گیتي پناه برای اداي نماز و تقدیم رسم قرباني بعید گاه رونق افزا شده و نماز عید و قرباني مودا (۳) ساخته مراجعت بدولتخانه فرمودند - هر یک نذر عید گذرانیده به تهنیت و مبارکباد [و] آداب بجا آوردند - و هر همه بعطای خلاع مباهي و مفتخر گردیدند - چنانچه نوزده رخت خلعت و سه عدد سر پیچ مرصع گرانبها بتفاوت مرتبه مرحمت گشت - چهاردهم شهر صدر نجیب الدوله بهادر بآستانه بوس بارگاه فلک اشتباه حاضر شده مبلغ پنجهزار روپیه نقد و ده عدد خوان اقمشهٔ نفیس و یک زنجیر فیل کوه پیکر و دو راس اسپ معه ساز پیشکش نمود - و از حضور جهانباني بعطای دستار بسته معه سر پیچ مرصع و قبضهٔ شمشیر کامیاب عاطفت حضور شد - و مراسم ضیافت و مهماني آنچه شایان بارگاه جهانباني و در خور فدویت خود دانست بتقدیم آن پرداخت - و بزبان عجز بیان [و] انکسار فراوان معروض داشت - که کمترین غلامان

Shah 'Alam meets with a reception from Zābita Khan, the son of Najib-ud-daulah and the latter's brothers Sultan Khan and Afzal Khan.

On Wednesday, the 16th of August, 1758 (being the 10th of Zilhaj in the fifth year of 'Alamgir II's reign), Shah 'Alam goes to the Idgah to offer up the *Idu-l-azha* prayers.

Four days later, Najib-ud-daulah has an interview with Shah 'Alam, pays his tributes and receives a robe of honour.

---

(۱) میران پور (۲) عید الاضحی (۳) مؤدیّ

درآئین خدمت گذاري و جان نثاري از خانمان حاضر و الوس افاغنه هرقدر
که همراه دارد جانفشان و چاکر اند - امیدوار است که همین سر زمین را
از قدوم فیض لزوم نزهت آگین فرموده عزم طرف دیگر بالفعل مکنون خاطر
اقدس نگردد - و فدوي جان نثار بادای مراسم عبودیت هیچ گاه انشاء الله
تعالی خود را قاصر نخواهد داشت - چون الحاح درین باب بیش از

At the request of Najib-ud-daulah Shah 'Alam halts at Miranpur.

اندازه پیش آورد - بنابرین - وهم [که] از قطع منازل و طی مراحل طرق پر
خطر عنصر گرامي مایل استراحت و آرامش بود - و معهذا موسم برشکال
نیز مانع ره نوردي متصور گشته معروض او را باجابت مقرون فرمودند -
و [در] مرتبهٔ عزت بهادر معزي الیه افزودند - و بمقامات (۱) آنجا لشکریان
نصرت نشان بارهای خود کشودند - مقارن این حال رضا قلیخان بهادر که

Riza-quil-khan Bahadur has an interview with Shah 'Alam.

ثاني الحال بعد انقضای مدت و زمان دراز در عهد سعادت مهد بمختاري
امور سلطنت عظمی سرفراز خواهد گشت - بعتبه بوسي جناب گیهان
خدیو جبین نیاز را نور آگین ساخت - و مراحم خسروانه بافزایش قدر
و منزلتش [نواخت] - و در همین آوان میمنت اقتران ازدواج و عقد نکاح

Marriage of Shah 'Alam with Mubārak Mahal.

خلاصهٔ دودمان عزت و اصطفا - سلالهٔ خاندان مجد و اعتلا - عصمت جناب -
عفت احتجاب - مریم ثاني - بلقیس زماني - سیدهٔ صحیح النسبت عالي
نسب با حضرت جهانباني نواب مبارک محل از بطون بظهور پیوست -
و پیروي سنت نبوي و شریعت غرای مصطفوي رفت - بعد انقضای
موسم برشکال همت والا نهمت چنین اقتضا فرمود - که بصوب ملک پورب
و بنگاله که شهرستان زر خیز بمضمون کریمهٔ ان ارضي واسعة لوای فلک فرسا
افراشته گردد - و تسخیر (۲) آن حدود همت گماشته شود - درهمین

(۱) باقامت   (۲) به تسخیر

اثنا عرایض محمد قلیخان بهادر صوبه دار اله آباد مشتمل بر رسوخ ارادت و محکمی بنیان عقیدت از نظر کرامت اثر حضرت جهانبانی گذشتند - (۱) زاین معنی را که همچو سردار با اقتدار که بکمال عجز و انکسار بتوجه رایات عالیات بذروهٔ عرض رسانیده مضمون آیت وافی هدایت که ما النصر الا من عند الله - یعنی نیست یاری مگر از نزد خدایتعالی [است] تصور فرمودند - بنابر آن حرکت الویهٔ ظفر طراز بآنصوب بخاطر کرامت مآثر تصمیم یافت - هرچند نجیب الدوله بهادر از راه عقیدت باطن و لوازم عبودیت که دلنشین او بود - بهزار سماجت و منت و بفراوان عجز و انکسار بفسخ این عزیمت معروض داشت - و نمیخواست که سایهٔ هما پایه که بیاوری طالع بیدار بر اوگسترده شده - بر گیرند - و همای سعادت بر سر دیگری سایه افگند - لیکن معروض بهادر مذکور دریندباب قرین اجابت نگردید - و تفضل و عنایات در حق او مبذول فرموده بر توسن اقبال سوار شدند - و روانه ازان سر زمین گشتند - در عرض طی منازل بعضی از خانزادان(۲) سعادت آئین - که دران نواح بتعلق مهمات آن ضلع بخودها قیام داشتند - چنانچه فیض الله خان فوجدار بریلی و [از] پسر علی محمد خان و سعادت یار خان بیستم ربیع الثانی (۳) سنه پنجم در مقام فریدون پور سعادت ملازمت حاصل کردند - و از مراسم پیشکش و نذر خزینهٔ سعادت و گنجینهٔ دولت فراخور مرتبت و منزلت خود اندوختند - و بعطای خلاع فاخره تارک افتخار و اعتبار باوج فلک دوار افراختند - درین منازل مدار الدوله بهادر پسر خواجه موسی خان - که از احوال خان مذکور سابق هم رقم پذیر خامهٔ بیان گردیده - و نوبتخان و بهادر علی خان بهادر و اصالت خان سردار متوطن

Shah 'Alam receives letters from Muhammad Quli Khan, Governor of Allahabad, inviting him to come to that city.

On the 11th of December, 1758, Shah 'Alam grants an interview to Faizullah Khan, Faujdar of Barely, Saadat Yar Khan and others at Faridunpur. Madār-ud-daulah, son of Khwajah Mūsū Khan, becomes one of his permanent attendants.

---

(۱) گذشت (۲) خانه زادان (۳) ربیع الآخر

روارى از بخت بيدارى فيض ياب بحاضر باشى ركاب سعادت بودند -
چون رايات نور آيات مانند آفتاب هر صباح منازل طى نموده ساحت آن مرزوبوم را از انوار خود منور ميساخت - در كم ايام قطع مراحل بسيار گشت - و بسرحد پورب الويهٔ جهانكشا رونق افزا گرديد - سپهدار كثير الاقتدار شجاع الدوله بهادر كه بنظامت آن حدود نامور و سرفراز از حضور لامع النور بود - و از عنايات و تفقدات خسروانى در عهد مبارك بوالا پايگى وزارت رسيده - و ازين موهبت عظمى[1] جهانبانى فخر دودمان خود گشته - بعنايت شقهٔ خاص معه عطاى تبرك خاص بصحابت محلدار خان و اصالت خان سر بلند گرديد - مشار اليهما هرگاه عنايت حضور بسردار مذكور رسانيدند - مانند گل در پيرهن خود باليد - و سجدات عبوديت سمات در خور اين عطيهٔ كبرى - سرمايهٔ مباهات دانسته - بجا آورد - و افزايش قدر و منزلت بحال خود ديد - و اين دولت عديم المثل يعنى قدوم ميمنت لزوم خديو گيهانى را از ياورى بخت و اقبال خود دانست - هنوز شرف ملازمت والا حاصل نكرده بود - كه بصحابت خان مشار اليهما هفت سر اسپ عراقى نژاد مبرا از عيوب - و موصوف باوصاف مرغوب - معه خوانهاى پوشاك از نفايس روزگار و از [سحات] اقمشهٔ آند يار كه نظر فريب باريك بينان بودند[2] - و خوانچهٔ جواهر بيش‌بها و قبضهٔ شمشير عدو كش عقده كشا و دو عدد خنجر الماس گون و مبلغ پنجاه هزار روپيه نقد بطريق نذر ارسال حضور فيض گنجور نمود - و نيز خيمهٔ رفيع الشان كه بر روى زمين دم از همسرى خود بآسمان ميزد - معه سيادت و شرافت پناه مير بهادر على كه از خانه زادان درگاه آسمانجاه و منظور نظر عاطفت

Shujau-d-daulah sends seven Arab horses, fifty thousand rupees in cash and one tent as a present to Shah 'Ālam.

---

(١) عظماى   (٢) بود

On the 29th of December, 1759, Shujau-d-daulah waits on Shah 'Ālam who presents him with a robe of honour and a *nālki*. Shah 'Ālam in return presents Shujau-d-daulah with his own *nālki*.

جناب ظل اللّٰه پیشکش بندگان خلیفه زمین و زمان کرده سر افتخار باوج سپهر برین رسانید - و تاریخ هشتم ماه جمادي الاول (۱) خود بزمین بوس آستان سدره نشان فیض اندوز گشته سر بلندي جاوداني حاصل نمود - و یکمنزل نالکي خورشید تاب زرباف مغرق که نظر نظارگیان از لمعان آن خیرگي میکرد - برای سواري خاص گذرانید - از پیشگاه حضور لامع النور بعطای دستار بسته مع سرپیچ جواهر پوشاک خاص و دیگر لوازم آن و خلعت گران قیمت که در خور مراتب آن سپهدار عقیدت نشان بود - عز اختصاص یافت - و نیز همان روز از راه مرحمت و عاطفت خسرواني بعنایت نالکي خاص که بالا ترین مراتب عمدههای جلیل الشان است - فرق افتخار باوج فرقدان رسانیده بتقدیم آداب سعادت اندوز گشت -

Shah 'Ālam starts for Allahabad.

فی الحال بحسب اراده و عزیمت خدیو کشور ستان بصلاح و مشورت آن دولت خواه آستان فلک نشان توجه رایات ظفر پیرا بصوب الّه آباد - حفظ (۲) اللّٰه تعالی عن الشرور و الفساد - مقرر گشت - چنانچه روز دویم آوازهٔ کوس کوچ بلند گردید - و بسامعهٔ فلک و بگوش زمینان (۳) رسید - و حضرت بدولت و سعادت متوجه بسمت الّه آباد شدند - بعد قطع مسافت منازل از یمن قدوم میمنت لزوم آن مرزوبوم رشک ارم گردید - محمد قلیخان بهادر برادر بني عم شجاع الدوله بهادر بصوبه داري صوبهٔ مذکور قیام داشت - بسعادت بساط ارفع اعلی رسیده سرمایهٔ مفاخرت بر حسب خواهش و تمنای خود اندوخت - و یکصد و یک مهر نذر پیش آورد - و همراهیانش بدولت مجرا باریاب گردیده فرداً فرداً بگذرانیدن نذر پیشکش کامیاب سعادت دارین شدند - چنانچه هشتاد و شش مهر بابت نذر آنها بتعداد

(۱) جمادي الاولی (۲) حفظها (۳) زمینیان

رسید - و خان معزي‌الیه چهارده تقوز پوشاک گران قیمت - و یک خوانچهٔ جواهر - و دو قبضهٔ شمشیر آبدار - و دو پیش قبض عدو گداز جوهر دار نیز پیشکش خدیو کامگار نمود - و از قسم دَوَاب یک زنجیر فیل کوه تمثال و اسپان تازي نژاد از نظر جهان پرور گذرانیده پایهٔ علو مرتبه بلند ساخت - و از راه نوازش خسرواني بمنصب مختاري مهمات دولت و کامگاري سرفراز بندگي گردیده محرم سرایر خاقاني گشت - و مقارن اینحال به نگهداشت افواج و سپاه از پیشگاه حضور مامور شد - چنانچه حسب الحکم در اندک ایام از سعادت طالع نیک فرجام خسرو انام جمعیت سپاه و فراهم شدن فوقه‌جات مثل قولار و گرزداران واحدیان کلهم برسم و قاعدهٔ سلطنت صورت بست - و ممتاز الدوله بهادر پسر اعزاز خان و نبیرهٔ اعتقاد خان مرحوم - که پدر بهادر مذکور بخطاب اعتقاد خان سرفراز از حضور پرنور شده بود - بخدمت بخشي‌گري سایر و رسالهٔ مردم ریواري ممتاز گردید - الحمد لله و المنه که امر عظیم جمعیت سپاه کرسي نشین گشت - و اقبال عدو مال خاقاني طلسم تفرقه و پریشاني شکست - و کدورت خاطرها بآب سرور و شادماني فرو نشست - و رنج و محنت بمسرت و فرحت مبدل گشت - و اقبال ابدي اتصال به تزاید رو نهاد - و افضال ایزدي درِ رفاه خلایق بر رو کشاد - خدایا چشم بدبین و گوش بدخواه اینددولت ابد قرین کور و کر باد - و گلشن اماني و آمال دولت خواهان از سرسبزي نخل سلطنت این برگزیدهٔ درگاه صمدیت شگفته و شاداب داراد * نظم *

Mumtāzu-'d-daulah appointed *Bakhshi* and commander of the regiment of the troops of Riwāri.

شها کشورت سیر [1] و معمور باد * گل صوري [2] گلشنت سور باد
ترا کرد یزدان چو مالک رقاب * سزاوار چتـــرت [زر] آفتـــاب

---

(۱) سبز (۲) سوري

پذیرد در آفاق حکمت رواج * ستاني ز شاهان هم عهد باج
ز حکم تو هرکس که پیچید سر * کند تیغ برگردن او گذر
نهد بر درت هرکه سر بر زمین * شود صاحب تاج و تیغ و نگین
کند نور ذاتش ترا رهبري * ستاني خراج از مه و مشتري
ز شاهان بود نور عدلت زیاد * بگیوي جهانرا به نیروی داد

Shah ʻĀlam marches to Patna.

القصه بعد ازینکه وفور سپاه و اسباب حشم و جاه و ملتزم بودن امرایان (۱) و بهادران نبرد آزما در رکاب فیض ایاب بآئین شایسته از فضل مسبب الاسباب بعرصهٔ ظهور پیوست - رای بیضا ضیای جناب خسرو زمان و زمین چنان اقتضا فرمود - که همت والا نهمت باکناف عظیم آباد باید گماشت - و عنان عزیمت بآنحدود معطوف باید ساخت - چنانچه سمند فلک پیمای عزیمت در وسعت آباد آن نواح گام زن گردید - و از شعشعهٔ

On the 16th of January, 1759, he starts from Mustafabad to visit the tomb of Pir Ashraf and presents a *nazar* of 19 gold mohurs to Pir ʻAtā the brother of the buried saint.

الویه خورشید طلیعه ساحت آنحدود تابان و روشن گشت - شانزدهم جمادي الاول (۲) سنه پنجم عالمگیري منمقام مصطفی آباد برای زیارت مزار بزرگوار قدوة السالکین - زبدة الواصلین - پیر اشرف متوجه شده مراسم زیارت بجا آوردند - و استمداد بانصرام امور پیش نهاد خاطر کرامت مآثر از ارواح طیبهٔ ایشان استدعا فرمودند - و مساکین و فقرا سکنهٔ آن بقعه را از خیرات و بذل بسیار تر زبان بدعاهای مقرون الاجابت نمودند - و برادر (۳) پیر عطا را که سجاده نشین درگاه مذکور بود - نوزده مهر عطا کردند -

On the following day Shah ʻĀlam reaches Mānikpūr.

هفتدهم (۴) ماه مذکور مقام [مانکپور] از لوای ظفر پیرا منور و پرنور گردید - و هندو سنگه برادر راجه پرتهي سنگه بسجدهٔ بارگاه جاه و جلال ناصیهٔ اقبال افروخته غبار راه را صندل وار قشقهٔ جبین ساخت - و مرزا حسین خان

(۱) امرا
(۲) جمادي الاولی
(۳) برادرش
(۴) هفدهم

و غلام رضا و راجه رتن سنگه بوساطت مدار الدوله بهادر بملازمت والا هر یک

On the 22nd of January Shah 'Ālam meets Yahya Khān.

عز و شرف یافت - بست(۱) و دویم ماه صدر میر یحیی خان پسر زکریاخان
بهادر دلیر جنگ - که پدرش در عهد پیشین صوبه دار لاهور بود - و برادرش
عبد الباقي خان - بعتبه بوس کامیاب گشته مشمول مرحمت خسروانه
و عواطف شاهانه شدند - و بعنایت خلعت پنج پارچه و نیمه آستین
ملبوس خاص عز اختصاص آن هردو یافتند - و دران مقام سیر دریا مرغوب
طبع همایون گشت - و بر نواره سواري فرموده دورهٔ قلعهٔ آله آباد را از
طرف دریا بملاحظه در آوردند - مرزا حسین و مرزا جعفر مراسم ضیافت
و مهمانداري بمقتضای عقیدت شعاري بقدر مرتبهٔ خویش بجا آورده سر

On the 24th of January, 1759, on reaching Jhānsi, Shah 'Ālam visits the tomb of Shah Taqī.

افتخار باوج فلک دوار رسانیدند - بیست و چهارم موضع جهونسي از فر
نزول اشرف خورمي و نضارت پذیرفت - و ازینجا بروضهٔ متبرکهٔ أسوة
الکاملین و الاصفیا قدوة العرفا - حضرت شاه محمد تقي طاب ثراه متوجه
شده آداب زیارت بفاتحه و استدعای اعانت و امداد ازان مزار فایض الانوار

On the 31st of January, 1759, Salāhu-d-din Khan and Bairam Khān come to pay their respects to Shah 'Ālam. Fazlu'llah Khan, grandson of the famous 'Itiqād Khan of Farrukh-siyar's reign, is appointed Nā'ib of the troops of Prince Jawānbakht.

فرمودند - غرهٔ جمادي الثاني (۲) صلاح الدین خان و بیرم خان و آقا ربیع
بوسیلهٔ جمیلهٔ محمد قلیخان بهادر بزمین بوس آستانه فلک نشانه پیشاني
ارادت نوراني نمودند - و چهارده اشرفي و یک عدد تسبیح دانه هاي
مرجان که بهتر از لعل بدخشان بود - پیشکش آوردند - و فضل الله خان
نبیرهٔ اعتقاد خان مرحوم فرخ شاهي - که به خدمت بخشیگري از حضور
لامع النور نامزد شده بود - چنانچه سابق مذکور گردیده - دریفولا از خدمت
مذکور به نیابت رسالهٔ غرهٔ ناصیهٔ دولت - نور حدیقهٔ ملک و ملت - بهین
شجرهٔ ریاض خلافت و سلطنت - بادشاهزادهٔ مرزا جوان بخت - که درکنف

---

(۱) بیست و دوم　　(۲) جمادی الآخره

عاطفت جد امجد حضرت جهانباني - سلطان الاعظم چراغ دودمان صاحب قرانے- عالمگیر ثاني - که در دار الخلافه شاهجهان آباد پرورش مي یافتند - سرفراز گشت - و بخطاب ممتاز الدوله نامور گردید - بتاریخ پنجم ماه مذکور شکار کلنگ نشاط افزای طبع آسمان پیوند گشت - ششم ماه مذکور کاشانهٔ محمد قلیخان بهادر از فرّ قدوم میمنت لزوم رشک طارم اعلی گشت - خان معزي الیه قسمیکه مي بایست مراسم خدمت گذاري درخور این موهبت و سرفرازي بجا آورد - و مشمول مکرمت بی اندازه گشت - روز سیزدهم مقام جگدیس پور از رایات ظفر اعتصام فیض اندوز گشت - و درین روز زبدهٔ خوانین عالیشان - قدوهٔ امرای بلند مکان - گوهر بحر شجاعت - اختر درج شهامت - رستم دوران - مرزا نجف خان - که بعد مرور ایام - در عهد سعادت فرجام - بوالا پایهٔ امیر الامرائی و میر بخشي گري سرفراز - و بخطاب ذوالفقار الدوله غالب جنگ بهادر ممتاز گشته بقدم بوس والا کامیاب شد - بستم (۱) ماه صدر مرزاپور از فیض قدوم میمنت لزوم رونق پذیر گشت - بیست و دویم فرمان قضا جریان بمحمد قلیخان بهادر شرف نفاذ یافت - که پنجاه منزل کشتي برای عبور لشکر منصور مهیا و آماده سازند - غرهٔ رجب المرجب از موضع مرزاپور پرچم ظفر توام بسرای مغل قریب بلدهٔ بنارس - که شهریست خوش سواد - و معبد هنود سست بنیاد است - سایه گستر گردید - وکیل راجه بلونت سنگه گردهاري لعل نام معهٔ عرض داشت راجهٔ مذکور و یکصد و یک مهر طلا بطور پیشکش آورد - و بذریعهٔ محمد قلیخان بهادر بآستانه بوس والا شرف اندوز گشت - ازانجا که در بلدهٔ مذکور اجناس خوش قماش از نفایس روزگار از قسم

On him is also conferred the title of *Mumtāzu-d-daulah.*

On the 15th of February, 1759, Shah 'Ālam visits the house of Muhammad Qūlī Khān.

On the 12th of February, 1759, Shah 'Ālam reaches Jagadīspur where he meets Mirza Najaf Khan.

On the 19th of February, 1759, Shah 'Ālam reaches Mirzapore, and two days later he gives order to Muhammad Qūli Khān to keep fifty boats ready for crossing the river. On the 1st of March, Shāh 'Ālam reaches Mogulserai (near Benares). Girdhāri Lal, agent of Raja Balwant Singh of Benares, presents a petition and a *nazar* to the Emperor.

(۱) بیستم

On the 2nd of March, Shāh 'Ālam reaches Saiyadrāji.

گلبدن و انواع پارچه زرباف و کمخاب وغیره پیدا میشود - معرفت راجه رام ناتهه ازان اجناس نفیس ابتیاع بندگان حضور گردید - دویم ماه صدر مقام سید راجي از لوای ظفر پیرا رشک افزای مهر و ماه گشت - پنجم حسب العرض محمد قلیخان بهادر راجه پهلوانسنگه و سیتل سنگه جبهه سای درگاه آسمانجاه گشته - یکصد و سي و هفت مهر بطریق نذر گذرانیدند - و بخلعت های چهار پارچه و سه پارچه موافق مرتبه پیرایهٔ امتیاز یافتند - و شیخ رحمت اللّٰه و شیخ عطاء الدین و نور الدین خان و تهور خان بعطای خلعت سه پارچه و سر پیچ مرصع معزز شدند - هفتم از دریای کرم ناسا عبور لشکر منصور شده توجه رایات عالیات بجهان آباد گردید - با اکثر درویشان اتفاق ملاقات افتاد - و استعانت دعای خیر درخواست رفت - دهم از دریای سوهن عبور فرموده - دوازدهم مقام داؤد نگر بهار افروز گردید - نقي علیخان پسر هدایت علیخان و اسد علیخان چهارده مهر از نظر انور گذرانیدند - و مخلص خان برادر منیر الدوله بهادر باستیلام سدهٔ سنیه عز و احترام یافته بعطای نیمه آستین ملبوس ممتاز شد - سحر خان بخدمت دیواني گل گلشن مملکت و اجلال - دوحهٔ دین و دولت و اقبال- شاهزاده جوان بخت کامراني دوجهاني یافت - و بخلعت پنج پارچه مباهي گردید - محمد شاکر یکصرهٔ یکصد و یک مهر معه عرضداشت راجه رام نراین صوبه دار عظیم آباد و واجب العرضش بذریعه محمد قلیخان بهادر از نظر کرامت مظهر گذرانیده سرمایهٔ سعادت از عنایت تبرک اندوخت - چهاردهم ماه مذکور واجب العرض راجه مذکور بر وفق معروضاتش میر اسحق بدستخط خاص مزین کنانیده حوالهٔ محمد شاکر مذکور نمود - شانزدهم بموجب عرض بهادر علیخان میر سامان گوبند پندت -

On the 7th of March he crosses the Karamnāssā and reaches Jahānābad.

On the 12th of March, 1759, he reaches Dāūd-nagar.

Sahar Khan is appointed Diwān of Prince Jawānbakht and receives a *khilat* of five pieces.

و هژدهم (۱) بذریعه مدار الدوله بهادر سر بلند خان و بعرض رضا قلیخان بهادر راجه شتابرای دو حلقهٔ کمان و چند مهر گذرانیدند - و هر یک بعطای خلعت ممتاز گردید - نوزدهم مقام پهلواري از خیام ظفر اعتصام همسر گردون برفعت و احتشام گشت - بادشاه قلي بخدمت داروغگي دار الضرب لشکر فرق اعتبار و عزت بلند ساخت - درین منزل شکار فراوان از غزال و طاؤس مرصع بال و سبزه زار همیشه بهار بیشمار بود - خاطر اقدس بمقامات چند دران سرزمین نزهت آگین میل فرمود - و نیز بندوبست عظیم آباد که از امور معظمه بود - پیش نهاد رای اصابت پیرا گشت - و اکثر بصید افگني چرند و پرند مانند آهو و مرغابي و سرخاب به تفرج و نشاط طبع همایون مي پرداختند - راجه رام نراین بعد استحکام عهود و مواثیق بذریعه محمد قلیخان بهادر که الحال بخطاب اعتماد الدوله بهادر نامور شده بطواف کعبهٔ ملایک مطاف احرام عقیدت بست - و یکهزار و یک مهر و صد خوان اقمشه از سقرلات سلطاني و مخمل کاشاني وغیره سفیدینه نفیسه و دو زنجیر فیل کوه توان و چهار راس اسپ عراقي نژاد برق جولان بر سبیل ارمغان پیشکش باریافتگان درگاه دارا دربان آورد - و از عطاکدهٔ جهانیان فریدون فر بعطای خلعت شش پارچه و سرپیچ مرصع و جیغهٔ مکلل تارک افتخار بگردون عظمت و وقار بلند ساخت - و منظور انظار مرحمت که از حوصله اش بالا تر بود گشت - و راجه رام ناتهه که در شکار افگني حاضر باش و از عهدهٔ بندوق برداري خاصه در رکاب خورشید انتساب مي بود - بخطاب مرزا راجه معزز و مکرم گردید - بست و یکم (۲) که تحویل آفتاب عالمتاب در برج حمل شد - و روز نوروز بر جهان و جهانیان

On the 19th of March he reaches Phulwāri.

Rājā Rāmnārāyan comes to meet him, gives him a *nazar* and receives a *khilat* of six pieces

Rājā Rāmnāth receives the title of Mirzārājā.

---

(۱) هیجدهم (۲) بیست و یکم

نور افروز گردید - از بخشش وجود خسرو دریا دل صلای عام بانعام بر خاص و عام زدند - و از اکسیر جود و همت بادشاه گردون مقام مس امید هریک طلای احمر شد - موافق مراتب بخلعت و جواهر امرایان[1] دولت و نوئینان خلافت کامیاب و سرفراز گشتند *

Battle between Rājā Rāmnārāyan and Shah 'Ālam and seige of Patna by the latter. Muhammad Quli Khan, on learning from his deputy Najaf Khan of the seizure of the Fort of Allahabad by Shujāu-d-daulah, starts from Patna for Allahabad.

داستان مصاف راجه رام نراین و شهربند شدن او از ضرب دست بهادران لشکرشکن - و برگشتن محمد قلیخان بهادر درعین یورش بسبب رسیدن نواب شجاع الدوله بهادر - و گرفتن قلعهٔ اله آباد از دست تصرف مرزا نجف خان بهادر - که نایب محمد قلیخان بود

چون سابقهٔ تائیدات ایزد متعال شامل حال عظمت و اجلال بادشاه برگزیده حمیده خصال به تزاید اقبال عدو مال بود - هرتبه رای بد سگال که راه خلاف پیماید - عاقبت پامال مذلت و ناکامي آنچنان گردد - که بجای خاک تیره از بخت بد خود نشیند - و آثار ادبار سرمایهٔ نکال او شده از بیخ و بنش روزگار بر اندازد - چنانچه وقایع صورت احوالش روشندلانرا که آئینه دار معني اند - یادگار و عبرت افزای اولی الابصار میگرداند - تبیین این شگرف مقال و تفصیل این اجمال آنکه - راجه

(۱) امرای

رام نراین چون از هرزه دوي بادیهٔ غوایت و بغي بر آمده بطریق قویم بندگي و جادهٔ مستقیم عبودیت گرائیده بود - و این کار سترگ دست بسته از حسن بندگي و دولت خواهي عمدهٔ نو ئینان اخلاص کیش - و زبدهٔ فدویان عقیدت اندیش - فدوي بی ریو و رنگ - اعتمادالدوله بهادر صفدرجنگ - با حسن وجوه صورت بست - بعضی از حاسدان ناتوان بین و کوته اندیشان باطل گزین را وقوع اینمعني ناگوار بر طبع خباثت فطرت [آنها] گشت - و از خام طمعي اغوای و اضلال او را افزایش پیش آمد خود - که هرآئینه مقدمهٔ ادبار آنها بود - اندیشیده - راجه مسطور را بانواع خوشامد ورغلانیده دریچهٔ خذلان و غرفهٔ حرمان بروی (۱) احوال آن نکوهیده مآل کشودند - و به شجاع الدوله بهادر نوشتجات متضمن پیش آمد آن فدویت نهاد در حضور و منظور شدن بانظار عاطفت جهانباني و تزاید مراتب تقرب وکامراني راسخ الاعتقاد مذکور نوشتند - و در حقیقت ترغیب قتل نموده تمهید خون ناحق او بستند - علی الخصوص خطاب اعتماد الدوله که خاصه بوزرا است - شاهد اقوال باطلهٔ خود وا نموده تخم کین در دل او کاشتند - و وسیلهٔ فتنه انگیزي و واسطهٔ شرر ریزي آتش حسد در کانون باطنش گشتند - ازانجا که شجاع الدوله بهادر را تمنای این منصب والا و آرزوی این مرتبهٔ علیا زیاده از حد بود - و بودن شخصی را که بجبلت شجاعت و فتوت و بجوهر ذاتي ارادت و فدویت بادای حق نمک و خانه زادي بوده در حضور مصدر خدمات پسندیده و مورد عنایات گزیده شود - بر دلش میزد - بناء علیه کمر عداوت بانهدام بنیان آن بیگناه عبودیت نشان بست - شرح این وقایع جگر سوز خامهٔ حقایق نگار بعد

---

(۱) بر روی

تحریر ماجرای قلعهٔ عظیم آباد در معرض اظهار خواهد آورد - اکنون کمیت خامه را از احوال راجهٔ مغرور از دانش دور در میدان ارقام گرم عنان میسازد - هرگاه مومي الیه بسعادت ملازمت فایز گشت - و بعد حصول این دولت کبری فارغ البال شد - کارپردازان مهمات سلطنت علیا و متصدیان خالصهٔ شریفه برای انفصال معامله طلب کاغذ نمودند - و بعد ملاحظهٔ آن دبیران عطارد منش زر واجب الادا مبلغ کرور روپیه و چند لک بران افزوده بر ذمه‌اش برآوردند - واقعه طلبان کوته اندیش حق ولي‌نعمت خویش برطاق بالا گذاشته از حیله و فسون راجه مذکور را از حضور پرنور رخصت دهانیده آمادهٔ جنگ در آن قلعه ساخته - عرصهٔ روزگار بروی (۱) احوال بد مآل او تنگ نمودند - آن تیره رای شقاوت انجام بخیالات خام و اندیشه های نا تمام گام زدن در وادي ناکامي آغاز نهاد - و پناه بحصن‌متین برده سرشار بادهٔ نخوت و غرور گشته - جبین نور آگین سجدات عبودیت و انکسار را بخاک مذلت و ادبار غبار آلود ساخت - و راه عصیان و نافرماني و جادهٔ بغي و طغیان پیمودن گرفت - ازینمعني آن راندهٔ درگاه آلهي بعتاب بادشاهي معاتب شده در پاداش این عمل نکوهیدهٔ خود در غضب سلطاني و قهر قهرماني گرفتار گردید - و از پیشگاه خلافت و جهانباني حکم محکم قضا شیم شرف نفاذ یافت - که مجاهدان و دلیران خون آشام صمصام انتقام از نیام بر آورده بمیدان دلیري و دلاوري پای ثبات محکم گذارند - و دست جوانمردي و جرأت بر کشوده رخش شهامت را بعرصهٔ نبرد و پیکار جولان دهند - بهادران اسلام موافق حکم جهان مطاع در رزمگاه برای قتال و جدال آماده و مستعد شده داد شجاعت میدادند *

---

(۱) بر روی

* نظـــم *

زجا آئینـۀ پیـکان خونخـوار * عیـان شد چار موج بحـر زخار
زره پوشان همـه دریـا طلاطم(۱) * ز دهشت فتنه کرده دست و پا گم
بلا چون در کمانخـانه در آمـد * چو مرغ جان خدنگ از جا برآمد
به بحر خون ز ضرب گرز گردان * کشف سان در شکم سر کرده پنهان
برون تیغ از نیـام آمد بجلـدی * تو گوئی پوست را افگنده افعی
تن آنکس که مجروح سنان بود * سر انگشت تأسف در دهان بود
ز بس در جوش آمد جزو ناری * زره شد آبشـار و گشت جاری
فروغ تیـغ اندر زخـم منکـر * مـه نو بود در برج دو پیکـر

توپخانۀ برق نشانه سرگرم آتش افروزی و عدو سوزی گشت - و تیر خارا شگاف صاف تا سوفار از حلقۀ زره و جوشن درگذشت - نهنگ تفنگ در دریای جنگ تلاطم جوش و خروش آنچنان انداخت - که لنگر هوش و حواس کشتی مخالف شکسته بگرداب عدم و ادبار فرو رفته حباب وار سر بجیب فنا می‌نهاد - و تگرگ بار گولۀ بندوق عدو شکار بر فرق دشمنان نابکار آتش بار گشته خار وجود ناهنجاران را در نار جهنم میفرستاد - علی الدوام از نیروی بازوی مبارزان اسلام آنگروه خذلان پژوه رو بانهزام نهاده جنگ بحصار عظیم آباد - که قلعه ایست(۲) ذات البروج و عروج و خروج بر برج باره اش دشوار است - زده بمقاومت دلیران عرصۀ نبرد می پرداختند - و توپ و تفنگ و سایر آلات حرب بدیوار و بروج قلعـه چیده مقابل لشکر ظفر پیکر آنچنان سر میدادند - که دست استیلای دلاوران ستم نهاد کوتاه شد - و پای سعی و تلاش جنگجویان از کار ماند -

---

(۱) تلاطم   (۲) قلعۀ ست

هرچند آنقوم غدار تاب حملهٔ پلنگان کوهسار شجاعت در صف آرائي نداشتند - و اُفتان و خیزان روباه وار بطرف سوراخهای اماکن خودها مي شتافتند - لیکن تسخیر آن شهر دلپذیر و قلعه همسر چرخ پیر در معرض تعویق مي افتاد - و ناخن تلاشهای مردانه عقده از کار نمي کشاد - سپه سالار سراپا تمکین و وقار اعتماد الدوله بهادر که [در] تدبیر بی نظیرش عقده کشای مالا ینحل و شمشیر بران عدو گیرش حلال مشکل بود - حاضر و غایب در جانفشاني تکاپو مینمود - بعضی از کوته اندیشان ناتوان بین از راه حسد و کین به برهمزني امور خان عقیدت نشان میکوشیدند - و بظاهر از راه سالوسي بخون گرمي و چاپلوسي مي جوشیدند - آن صاف طینت از خصلت این قوم که مانند آب زیر کاه اند آگاه نبود - به بدنهادي این جو فروشان گندم نما اعتنا نمي نمود - چنانچه در عین یورش که مورچال نصرت اشتمال قریب قلعهٔ کوه تمثال رسید - و قریب بود که باد فتح و فیروزي وزد - کوته اندیشان به نیرنگ سازي پرداخته هر توپ و تفنگ که از مورچهای خود آنطرف سر میدادند - گولي خالي آواز از توپ ها میکردند - و بمدارا از راه شقاوت منشي بطرف ثاني میساختند - حتی که بمقتضای شور بختي حق نمک ولي نعمت یکقلم فراموش کرده خام طمعان در فکر شکستن نمکدان افتادند - و تخم بد سرشتي در مزرع دل کشته قدم جرأت علانیه در طریق مخالفت نهادند - هرچند خان عالیشان یعني محمد قلیخان بهادر سپاه نصرت پناه را شبها از کمال حزم و احتیاط بر مورچها برای خبرداري و هشیاري تاکید شدید و قدغن مزید بعمل مي آورد - و بهادران جنود نصرت آمود را دلدهي و دلاسا داده به تفتیش احوال هر واحد و متنفس برعایت و پرداخت همت میگماشت - و از کار آگهي و هشیاري دقیقهٔ فرو نمي گذاشت - تا هم در بعضی شبها ضلالت کیشان

طرف ثاني فرصت يافته بعزم دست اندازي جانبازي نموده حمله آور
میشدند - و از ضرب تیغ بیدریغ بهادران پیل تن و جوانان شیر افگن جماعۀ
ازان ضلالت منشان بی باک بخاک هلاک مي افتادند - و بقية السيف
بحال پریشان افتان و خیزان پناه بحصار مي بردند - و از مساهلۀ بعضی
خیانت پیشگان که حق ولي نعمت خويش برباد داده آوارۀ دشت
گمراهي بودند - جان بسلامت برده بار دیگر شورش افزای و هنگامه آرای
قتال مي گشتند - ازانجا که محاصرۀ آنحصار سپهر آثار و قلعۀ کوه کردار
دشوار تر بود - و بآساني رو نمي نمود - و ضرب توپی که بر برج و بارۀ آن
حصن حصین و قلعۀ متین میرسید - از کمال محکمي واستواري که آهنین
توان گفت کار نمیکرد - بنابر ان کار محاصره بامتداد کشید - روزی غازیان
فیروزمند - و هزبران اخلاص پیوند - دست جلادت از آستین کین بر آورده
همه‌ها یورش و حمله آوردند - و سلک جمعیت اعدای شوم که هجوم
مي آوردند - از هم گسیختند - و پُر دلان بهرام صولت و مجاهدان رکاب دولت
تیغ خون آشام از نیام کشیده با آن تیره بختان آنچنان آویختند - که مخذولان
بد نهاد رو بهزیمت نهادند - و مورچه های بهادران نبرد آزما قریب قلعۀ
فلک سا رسیده - قریب بود - که همای فتح و نصرت بدام آید - تا اینکه کار
بر آنها تنگ شد - و نور الدین خان و اکثری از نا سرداران آنظرف زنهار
و امان خواستند - و درین گرمي هنگامه از تابینان راجه بهواني سنگه مصدر
کوششهای مردانه شده نثار جان نمودند - و جمعیت بیگ قوم مغل ملازم
رسالۀ حیات علیخان رخش جلادت تاخته نشان آن نگونساران را از دیوار
قلعه برداشته سرنگون ساخت - و بانظار عاطفت شاهانه منظور گشت -
و میر یحیی خان بهادر و خواجه عبد الباقي خان برادر خان مشار الیه
مصدر ترددات نمایان گشته گل فدویت از شاخسار عقیدت نهادي چید -

و پیش قدمي نموده مورچه را پائین برج قلعه مستحکم ساخت - از تقدیم چنین خدمت مورد الطاف و اعطاف خاقاني گردیدند - بهادر علیخان بهادر جوهر جلادت و شجاعت بر روی کار آورده تلاشهای مردانه نموده نزدیک دیوار قلعه آنچنان رسید - که کار به دست و گریبان کشید - وتزلزل در ارکان ثبات و قرار مخالفان افتاد - همراهیان خان سپه سالار محمد قلیخان بهادر تا بخندق بکومک بهادر علیخان بهادر پرداختند - و تفرقهٔ عظیم در دلهای مردم آن سرکش لئیم انداختند - از تائیدات ایزدي از صدمهٔ صلابت لشکر ظفر پیکر و از هراس مهابت شهنشاه فلک فر راجه رام نراین آنقدر مغلوب اضطرار گشت - که عرضي خود مشتملبر عجز و انکسار و پشیماني و ندامت ازینحرکت که مآل آن بادبار بود - ارسال داشت - و عفو جرایم و تقصیرات از بارگاه جهانباني درخواست کرد - و به تزویر میخواست که دفع الوقت نماید - چون ضمیر آئینه تنویر جهان داور جهانگیر- انعکاس پذیر صور غیبي - و نقوش الهامات لاریبي است - بمرکوز خاطر آن کافر نعمت ملهم گشته بزبان قدسي ترجمان بمیر شرف الدین خان که از طرفش معه عرضي باستیلام عتبهٔ خلافت مشرف شده بود - ارشاد گشت - که اگر معروض آن تیره روزگار فروغ راستي دارد - و مقرون بدروغ و مکر و تزویر نیست - همین زمان بر درگاه آسمان جاه دست بسته حاضر شود که عفو جرایم او فرموده خواهد شد * * شعر *

این درگه ما درگه نومیدي نیست * صد بار اگر توبه شکستي باز آ

و الا از دست برد بهادران لشکر گیتي ستان آنچنان خواهد شد - که نام و نشان خود را نخواهد یافت - بالجمله از خوف و هراس برش تیغ رستم دلان رزم آزما آن گروه ضلالت پژوه آنقدر بستوه آمده بودند - که در دریای ناپیدا کنار حیرت مستغرق گشته چنگل تدبیر بدامن فکرهای باطل

خود میزدند - و امریکه باعث صلاح و رفاه و برآمد کار توان کرد - دست نمیداد - قریب بود که آن باطل ستیزان گم کرده راهی گریزان شده و هزیمت را غنیمت شمرده بی منت کوشش قلعه را بتصرف اولیای دولت گذارند - لاکن از کجبازي فلک ناساز چه رقم سازد - که طرفه شعبده بازي نموده و بوالعجب نیرنگسازي بکار برده که حیرت افزای دیده‌وران عبرت گزین است - شرح این مقال و تفصیل این اجمال برین نمط است - که چون عمدهٔ اراکین دولت شجاع الدوله ابو المنصور خان بهادر بسبب اغوای بعضی‌کوته اندیشان که خاطر نشانش ساخته بودند - به یقین بخاطر آورد - که خان سپه سالار در اندک روزگار بنابر این که کمر فدویت و عقیدت شعاري بر جان سپاري به تمشیت امور خداوند نعمت محکم بسته - و این معني موجب بلند پایگي و عروج جاه و حشمت او تواند بود - و آویزشهای مردانه و داروگیر رستمانه که دریخولا باعدای دولت قاهره نموده و میفماید - و ازین دولت خواهي و نیکو بندگي مورد الطاف بیکران و مشمول اعطاف بی پایان خسرو جهان گشته تفوق از همگنان خواهد برد - و کوس غرور مکنت و مزید قرب ولي نعمت درین اطراف خواهد زد - و اینمعني را موجب اختلال ملک بل زوال دولت خود اندیشیده رگ نفسانیت و همچشمي که داشت بحرکت آمد - و قدم جرأت به پرخاش جوئي بملاحظهٔ نافرماني خداوند نعمت پیش نهاد - و از منزل و ماوای خود کوچیده بسرعت تمامتر در بلدهٔ آله آباد که جای استقامت و مسکن ناموس خان سپه سالار محمد قلیخان بهادر بود - یکایک و ناگهان داخل گشت - چون قلعهٔ بلدهٔ مذکور از قلاع حصینهٔ این ممالک وسیعهٔ هندوستان است - و مرزا نجف خان بهادر در آنوقت از جانب آن گوهر محیط شجاعت و شهامت به نگاهباني و حراست قلعهٔ مذکور مامور بود - و نیز

بخان سپه سالار قرابت قریبه هم داشت - بنابر پاس ناموس و نام و ننگ الوس باوجود عدم اسباب آلات حرب و پیکار و قلت سپاه و کثرت اعد همت بمقاومت طرف ثاني بر گماشت - و کمر کارزار بر میان از دل وجان چست بست - و مانند شیر ژیان و پیل دمان از وفور موران نااندیشیده و کثرت اهل طغیان نترسیده از آلات حرب مانند توپ و تفنگ هر قدر و هرچه موجود داشت بر بروج قلعه چید - و مستعد کارزار گردید - شجاع الدوله بهادر چون دید - و بمیزان عقل سنجید - که از آتش افروزي یعني هنگامه آرائي بتوپ و تفنگ اندازي بر قلعه عالمی ته و بالا خواهد شد - و فتنۀ عظیمی در شهر و بحال سکنۀ آن بلده برپا و تاراج و غارت عاید آنها خواهد گشت - ازین ارادۀ ناصواب خود را باز داشت - و لابه و چاپلوسي و صلح و مدارا اصلح احوال پنداشت - و بمرزا نجف خان بهادر بکمال تملق و مهرباني ظاهر ساخت - که این نیازمند درگاه خلایق پناه احرام کعبۀ مقصود و ارادۀ آستانه بوس حضور ساطع النور دارد - و میخواهد که بعد حصول این سعادت درین یورش با برادر عزیز از جان خان سپه سالار محمد قلیخان بهادر شامل شده رفیق و یکدل باشم - و بموافقت یکدیگر خدمت خداوند نعمت بجا آورده امریکه بالفعل رو بکار است کرسي نشین سازم - و از سکه حاسدان در کمین و دشمنان از یسار و یمین منتظر قابوی خود اند - علی الخصوص وزیر برگشته روزگار که از خاندان ما عداوت قلبي دارد - و تخم بد سرشتي در زمین شوره زار دشمني میکارد - مبادا سر شورش بردارد - و دست تطاول دراز گرداند - و ازین خلل که بدلها افتد - در عین کشش و کوشش پای ثبات و قرار بلغزد - بنابر آن عقل دور بین چنین تجویز میفرماید - که قبایل و ناموس را در دامن امن این حصن حصین بگذارم - و خود فارغ البال در حضور باشتغال مهمات خداوند

دنیا و دین پردازم - و نقد فدویت بمحک امتحان زنم - یا سر خود را درین مهم زیر اقدام حضرت جهانبانی در بازم - و یا همای فتح و ظفر را بدام اقبال خداوند گردون احتشام آورده مانند نگین نامی زیر این گنبد زمردفام بر آرم - بالجمله باقسام تزویر و فسون دل نشین مرزا نجف خان بهادر قسمی ساخت - که آن صاف طینت از مقالات دولتخواهی حضور و اظهار عجز و انکسار که مهمان عزیزام و پاس خاطر میزبانان لازم - و رسم و آئین اسلاف اهل دین است - و دغدغهٔ و وسوسهٔ را راه بخاطر ندهند - ظاهر را با باطن او متفق تصور نموده عزم حرب موقوف ساخت - تا اینکه روزی به بهانهٔ سیر و تماشا آن سردار کثیر الاقتدار دران قلعهٔ دلکشا داخل شده نعل وارون زده دست استیلا بمال و احمال و اثقال انداخت - و مرزا نجف خان بهادر را اسیر پنجهٔ تزویر بلطایف الحیل گردانیده آدم آسا ازان جنت الماوا بیرون ساخت - و از عدم مروت مردم حرم سرای خان سپه سالار را با آنکه نسبت قرابت بنی عم و آبروی ناموس همدیگر واحد بود - نظر بند کرده دوست را از دشمن نشناخت * * نظم *

فلک در پرده لعبت باز باشد * شب و روزش نظر در کار باشد
نظر از ثابت و سیار بردار * بیک مژگان زدن برهم زند کار
کشد گر رنج عمری کس پی گنج * بدست غیر آید گنج بی رنج
بمحنت بگذرد عمر گرامی * برد راحت دگر این تلخکامی
مشو غافل که این نراد دیرین * زند نقش دو شش بر تخته چندین
نبرد از لعبتش کار کسی پیش * حساب عاقبت نگرفت از خویش
ندارد غیر ازین افلاک کاری * که بر خاطر نهد اندیشه باری
اگر کس شاد و گر غمناک باشد * چو نرگس سر بزیر خاک باشد

بعد ارتکاب این کار دور از ادب از راه پیش بینی عرضی خود بصحابت

میر بهادر علي درحضور ساطع النور ارسال داشته استعفای جرایم درخواست -
هرگاه میر بهادر علي به بساط بوس مقدس فایز گشت - و این سانحه
بمسامع قدس مجامع رسید - میر مذکور را همراه خواص حضور نزد خان
سپه سالار ارسال فرمودند - خان مذکور از مطالعش[1] دست و پا گم کرد -
و جان را از قالب باخت - چنانچه بست و دویم[2] ماه شعبان میر یحیی
خان بهادر و خواجه عبد الباقي خان احوال کثیر الاختلال خان سپه سردار
را بموقف عرض حضور فیض گنجور رسانیدند - که باستماع این سانحه
حالتی بهمرسیده که قالب را از جان تهي ساخته و تزلزل در قوای
جسماني بحدی راه یافته - قریب است که شمع حیات افسرده گردد -
شهنشاه دین پناه باستماع این حالت بمقتضای عاطفت خسروانه در حضور
طلب فرمودند - و از راه نوازش و مراحم گستري در آغوش عاطفت
کشیده - بدلاسائی که مافوق از حد شرح و بیان است نواختند -
و بعواطف بی پایان غم زدا و تسلي بخش گردیده سر نیاز سردار مذکور را
بر اوج فلک بر افراختند - با این همه تفقدات خاقاني از حمیت و غیرت
خود بی تاب و بیقرار بود - و اصلا دل غم آلود او دمی مانند بسمل
نمي آسود - و جناب قدسي مآب که هر لحظه بمواعظ دل پسند
مي افزودند از اضطراب پاس ناموس همه نقش بر آب دانسته زیاده تر بیقرار
مي گردید - چون از حضور مرخص شده بخانهٔ خود رفت بصلاح عقل
خویش تجویز نمود - که وقتی خود پیش شجاع الدوله بهادر انسب است -
و عزم خود مصمم بریفمعني کرد - ازانجا که ذات قدسي صفات این برگزیدهٔ
کاینات مظهر اتم الهي است - از مآل کار ملهم گشته از راه تفقد ذاتي

---

(۱) مطالعه اش (۲) بیست و دوم

و رافت فطري خود بنفس نفيس در خيمهٔ آن عقيدت فرجام تشريف ارزاني فرموده منزل آن عبوديت گزين را رشک ماه و پروين ساخته نور آگين نمودند - خان سعادت و عقيدت نشان باستقبال شتافته بركاب بوسي همايون سر فخر و مباهات باوج آسمان بر افراشت - جناب تقدس انتساب درِّ غرر نصايح آويزهٔ گوش آن سعادت پيوند فرموده در سواري خاص بخواصي سر بلند ساخته مراجعت بدولت خانه نمودند - و خان معزي اليه را بمقام مورچال رخصت ارزاني فرمودند - آن مضطرب الاحوال ارشادات نصايح جناب خاقاني را اصلا و مطلقا در گوش خود نگاه نداشته بسراسيمگي تمام از همان مقام كوچيده عازم آله آباد نزد شجاع الدوله بهادر شد - ازين حركت بيوقت سلک جمعيت سپاه نصرت پناه از هم گسيخت و انصرام اين مهم اهم ازين سبب در تعويق بنظر ظاهر پرستان در آمد - شهنشاه فيروزي لوا بمقتضای صلاح وقت روز ديگر از كمال رافت و عاطفت دلي متوجه احوال عقيدت اشتمال شده از قدوم ميمنت لزوم منزل آن عبوديت منش را رشک فلک الافلاک از عز و شان فرمودند - مشار اليه صندوقچهٔ تصاوير و كرسي فرنگي زرنگار و قلمدان ميناكار و آئينهٔ حلبي كه از نفايس روزگار بود - پيشكش جناب اقدس نموده بمعذرت در ارشادات حضور معروض داشت - حضرت بدولت و اقبال چهارم ماه شعبان ملاحظهٔ مورچال فرموده داخل سرادق عز و اجلال شدند - پنجم ماه مذكور از بسكه تفرقهٔ عظيم در جمعيتی كه بهم رسيده بود رو داد - سر انجام اين مهم را موقوف بر وقت ديگر گذاشته بعملهٔ پيشخانه حكم جهان مطاع برای معاودت شرف صدور يافت - درين روز موسی لاس فرنگي بآستان بوس ناصيه سا گشت - و بعطاء(۱) نيمه آستين قامت افتخار بلند ساخت - و مير سيف الله

On the 3rd April, 1759, M Law meets Shah Alam and receives a *khil'at* of *nimā-āstin* (an upper robe with half sleeves made of gold and silver tissues). His companions Mir Saifullāh and 'Ibādullah Beg receive *khil'at* of turbans, etc.

---

(۱) بعطای

و عباد الله بیگ از همراهیان او به تسلیم و مجرای حضور سر افتخار
بارج فلک فراز رسانیده بعطای دستار و جامهٔ محمودي چکندوزي مباهي
شدند - هفتم ماه مذکور مقام مهولي مضرب خیام گردون احتشام گشت -
و کریم بیگ که پدرش شاه بیگ درین معرکهٔ پیکار بکار آمده و مصدر تردد
گشته کشته شده بود - معروفت بهادر علیخان بهادر کسوت عنایت پوشید
و بمنصب پدر سرفراز گردید - هشتم پرتاب رای از بختیاري بعهدهٔ پیشکاري
رسالهٔ غره ناصیهٔ دولت قرهٔ باصرهٔ عظمت مرزا جوان بخت بهادر بعطای
بالابند سرفراز گردید - نهم قلعچهٔ داؤد نگر از ترکتاز غازیان اسلام مفتوح
گشت - و بتصرف اولیای دولت در آمد - سیزدهم از لب دریای سوهن
الویهٔ ظفر پیرا بحرکت آمد - و ظاهر سهسراون را مطلع خورشید ساخت -
و ازانجا لب دریای درگاوتي از برپا شدن خیام رفیع مقام از زمین تا آسمان
رسید - هیزدهم [1] منزل کرم ناسا از نزول اجلال نزهت آگین گشت - و در
همین اثنا مردم رسالهٔ میر یحیی خان بهادر باهم خصومت نموده متفرق
گشتند - بست و پنجم [2] خان سپه سالار محمد قلیخان بهادر از پیشگاه
خلافت و جهانباني رخصت یافت - و زیان خود را دفع دانست - خسرو
رحیم دل از راه مرحمت و عاطفت وقت رخصت و وداع از آب رحمت
چشم جهان بین را نمناک فرموده شفقت بر حال آن عقیدت اشتمال
مبذول داشتند - و بار دیگر ارشادات متضمن نصایح و موعظت از راه
عاطفت از زبان وحي ترجمان بیان نمودند - و کلمات قدسي آیات که سرمایهٔ
سود و بهبود آن عبودیت سمات بود ظاهر ساختند - که این حرکت از شما
که بوقوع میرسد آخرکار هیچ نتیجهٔ نیک نیست - و بر چپلوسي و [بر] اقوال

On the 4th of April, 1759, Shah ʻĀlam reaches Mahūli, and on the 8th Partab Rai is appointed *peshkār* of the troops of Prince Jawānbakht. On the 6th, Shah Alam takes the fort of Dāūdnagar. On the 10th he reaches the banks of the Durgāvatī, after crossing the Sone and passing through Sahserawan. On the 15th he reaches the banks of the Karamnāssā.

---

(١) هیجدهم (٢) بیست و پنجم

کاذبه اعتماد نمودن و مضطر باز رفتن بر خون خود کمر بستن است -
ثاني الحال فتنهٔ عظیم رو خواهد داد - و نقد جان مفت رایگان
خواهد رفت - ازانجا که تقدیر ایزدي دامن دل آن عقیدت منزل از پنجهٔ
ناکامي سخت گرفته بود نگذاشت - که این درر نصایح بادشاه عاطفت
پرور حلقه بگوش او شود - بپای خود در کام نهنگ گام زد - و در بیشهٔ
ناکامي قدم فراتر نهاد - بهر حال بعد طی منازل و ره نوردي دشت کربت
و مصیبت بمقامی که شجاع الدوله بهادر قیام داشت رسید - و بملاقات
یکدیگر فایز گشتند - ازانجا که بهادر مذکور مرد پخته‌کار و دانای روزگار بود -
سلوک ظاهري بسیار نموده و در اندک فرصت اسیر پنجهٔ تزویر ساخته
در بلدهٔ لکهنؤ رسیده محبوس و مقید ساخت - و محصلان سخت بر او
تعین نمود - سلسلهٔ این وقایع در همین مقام گذاشته به بیان سوانح دیگر
سمند تیز گام قلم را گرم جولان میسازد - که بعد برخاسته رفتن محمد
قلیخان بهادر که مدار مهام و سر رشتهٔ امور حضور لامع النور بتدبیرات آن
خیر سگال و دولت خواه بیمثال مربوط بود - خلل عظیم و فتور جسیم در نظم
سلک سپاه نصرت پناه راه یافت - اکثری از ظاهر بینان که اختر ارادت
و عقیدت اینان(۱) از فروغ رسوخ بندگي روشني نداشت - از رکاب دولت
جدائي ورزیدند و راه نا سعادتي پیمودند - و عذر الفت اوطان و محبت
متعلقان پیش آوردند - و بسا دولت خواهان ارادت منش که وجود آنها از
آب و گل عبودیت آستانهٔ دولت سرشته بودند - این پست و بلند حرکات
فلک بی‌مدار را اصلا بخاطر راه نداده زمین گیر عتبهٔ سپهر مرتبه شدند -
و چنگل بدامن دولت که در حقیقت عروة الوثقی بوصول سعادات دنیا

---

(۱) ایشان

On the 29th April, 1759, Colonel Clive sends Khwajah Khairulla Khan and four others to Shah Alam with a *nazar* of 500 gold mohurs.

و عقبی است زده مانند کوه از جا نجنبیدند - غرهٔ ماه مبارک صیام خواجه
خیر الله خان فرستادهٔ کرنیل صاحب انگریز معه چهار کس بطواف کعبهٔ
دین مشرف گشته پانصد مهر از طرف صاحب مذکور در حضور پر نور
بصیغهٔ نذر گذرانیده بعطای خلعت فاخره قامت افتخار بلند ساختند -
چهاردهم لشکر فیروزي اثر از مقام صدر حرکت نمود - و بعد طی منازل
نوزدهم متصل مرزا پور نور گستر گردید - کالیخان که سردار ذي شان
و با حشمت و وقار بود - بحصول سعادت ملازمت کیمیا خاصیت رسیده
بعطای جامهٔ ملبوس خاص کسوت مباهات پوشید - و نیز یک راس
اسپ عراقي نژاد صبا رفتار از اصطبل بمشار الیه مرحمت گردید - غرهٔ

On the 28th May, the envoys of the English obtain an interview with Shah Alam.

شوال المکرم که روز عید سعید بود - عمده های آستانهٔ دولت نذر و پیشکش
در حضور لامع النور گذرانیدند - و وکلای صاحبان انگریز بموجب عرض
فیاض علیخان شرف قدمبوس حاصل نموده مطالب و مقاصد زباني
موکلان خود بذروهٔ عرض رسانیدند - جواب معروضات آنها از زبان الهام ترجمان

On the 10th June, on Husāmud-din Khān is conferred the title of *Husāmu d-daulah Bahādur*. He is appointed Procurator of Administration and Finance. Gopal Pandit also receives a *Khil'at* of five pieces. On the 28th June, 1759, Shah Alam reaches Lalganj and proceeds thence to Manuganj.

ارشاد گردید - چهاردهم ماه مذکور حسام الدین خان و وجیه الدین خان
برادر خان مسطور مخاطب بخطاب حسام الدوله بهادر نامور گردیده کامیاب
مختاري مهام ملکي و مالي شده فرق افتخار باوج فلک دوار رسانید
و معرفت نوبت خان باریاب مجرا شده بپایهٔ عزت رسید - و گوپال پندت
بعنایت خلعت پنج پارچه سرمایهٔ افتخار اندوخت - و از مرزا پور دویم (۱)
شهر ذي قعده لوای فیروزي سایهٔ اجلال در لعل گنج انداخت - و بکوچهای
متواتر حوالي منو گنج خیام فلک احتشام برپا گشت - بتاریخ بستم (۲) ماه
مذکور راجه اجیت سنگه برادر زاده و عموي خود بپابوس اشرف سعادت

---

(۱) دوم　　(۲) بیستم

جاوداني اندوخت - يکهزار روپيه نقد و چند درست طلا و زنجير فيل کوه پيکر و دو سر اسپ زرين لجام پيشکش خدام کرام خديو سپهر احترام نمود - بمنصب ششهزاري شش هزار سوار کامياب و سرفراز دولت بندگي گشت - و بمرحمت خلعت شش پارچه و قبضهٔ شمشير زرنگار و اسپ صرصر تگ صبا رفتار سرمايهٔ عز و وقار اندوخت - و نيز ديگر همراهيانش مشمول مکرمت خسرو دريا دل بخلاع موافق مرتبه گوهر مراد بکف آوردند -

بست و پنجم[1] شهر صدر ريوان مکند پور از شعشعهٔ رايات عاليات مانند شاه خاور نور گستر گرديد - و بعطاى دستار بسته راجه اجيت سنگه فرق عزت بر افراخته همسر افسر فلک گشت - و از امواج بحر احسان و نوازش جود و بخشش جهان داور خانه زاد پرور مانند گهر آبروى تازه يافت - چون حضرت عرش آشياني جلال الدين اکبر بادشاه دران سر زمين مينو آئين که بکمال فضا و خوبي هوا دلکش است پرتو ورود افگنده سيرگاه مقرر فرموده بودند - گيتي خداوند نيز تيمناً و تبرکاً تا انقضاى موسم برشکال نزول اجلال مستحسن و پسنديدهٔ راى اصابت پيرا فرمودند - آن معموره از بسکه بر سر کوه آباد است - در هر جانب چشمه‌هاى خوشگوار که ياد از سلسبيل و کوثر ميدهند جاري - و سبزه زار و اشجار ميوه دار که تا فلک بر شاخسار او سر کشيده رشک افزاى موسم بهاري است - نزهت فزاى طبع همايون گشت - هر طرف سرو قامتان خرامان - و هر سو عناب لبان گلها بدامان - تا چشم کار کند - چمن چمن گلها و رياحين رنگارنگ شگفته - و تا نگاه پرتو اندازد - صحرا صحرا نهالان آن سر زمين بسان دلربايان نو خطان سر بر کشيده - در رسته بازارش گلرويان دسته دسته بر درکانها نشسته -

On the 16th July, 1759, he meets Rajah Ajit Singh who offers *nazar* and is rewarded with the post of *Shash hazārī* and appointed to the command of 6,000 cavalry troops. He also receives a robe of six pieces, a sword and a horse from the Emperor.

On the 21st July, Shah Alam reaches Riwan Mukundpur and encamps in a park laid out by the Emperor Akbar.

---

(۱) بيست و پنجم

بشوخي و طنازي بکار دلبري و دلربائي مانند طاق ابروی خوبان پیوسته - و جهان داور چندی بنابر ان که تعب و کوفت قطع منازل طاري احوال قدسي از نیرنگسازي فلک حیال و از گردش ماه و سال بود - میل خاطر مبارک بآسایش نمودند - فضل الله خان بخشي و میر یحیی خان بهادر که از حسن بندگي جوهر فدویت بر روی کار آورده بودند - بعطای گوشواره معزز گردیدند - غرهٔ ذیحجه از خیمه داخل عمارت شده آن قصر دلنشین را رشک خلد برین فرمودند - دهم ماه مذکور که روز عید الضحی[1] بود - برای ادای دوگانهٔ عید بعیدگاه رونق بخش گردیده رسم قرباني بعد از ادای نماز موافق حکم رباني بجا آوردند - و فقرا و مساکین و ارباب استحقاق آنجا را مستغني از جود و همت خود فرمودند - و بنده های درگاه آسمان جاه موافق مرتبهٔ خود ها پیشکشهای لایقه و نذور بحضور پر نور گذرانیده آداب تهنیت و مبارکباد بتقدیم رسانیدند - درین ایام چون بر صفحهٔ خاطر الهام مناظر از شواهد و قراین نقش نمکحرامي[2] نوبتخان که در یورش قلعهٔ عظیم آباد آمیزشی باهل بغي داشت - و خفیه آن هندوی بیدین را بشورش و فساد مي انگیخت - نشست - ازینمعني از طرف آن کوته اندیش انحراف کلي بخاطر اقدس راه یافت - و چون هنوز مهمات عظیم پیش نهاد بود - باندیشهٔ اینمعني که بودن اینچنین کسان که بظاهر از اولیای دولت خود را مي نمایند - و در باطن بمعاندین پیوند میدارند - در هر مهم موجب خللهای عظیم است - و شر قلیل برای خیر کثیر جایز است - بهتر آنست که وجود نابود او را از آب تیغ درگذرانند - و این خار را از گلشن آستانهٔ دولت بروبند - بست و سیوم[3] ماه مذکور فتح علیخان

Fath Ali Khān is ordered to put to death Naubat Khān who had behaved treacherously during the previous siege of Patna.

---

(۱) عید الأضحی (۲) حرام نمکي (۳) بیست و سوم

موافق فرمان قضا جریان مامور بقتل آن کافر نعمت گردید - و بمجرد صدور حکم معلی بپاداش اعمال او را رسانید - بعد آن پنج اشرفي براجه رام ناتهه حکم شد که برای تجهیز و تکفین آن سزاوار نفرین بدهد - و مدفون سازند - تا دیگران دیدهٔ عبرت بر کشایند - و آینده مصدر این چنین حرکت که موجب وخامت عاقبت است - هیچکس نگردد - بست و ششم (۱) ماه مسطور قنبر علیخان وغیره پسرانش را در حضور طلب فرموده خلعت ماتمي مرحمت شد - و شش عدد دوپتّه زرباف بوالده و ازواج متوفی تفضل گردید - و حسام الدین خان و وجیه الدین خان و حیات علیخان را که از اقربای او بودند - بغایت [دو پنجه ها] عزت و امتیاز یافتند - احمد علیخان برادر غلام علیخان که در بادیهٔ خودکامي قدم گذاشته بجرم نمکحرامي (۲) تقصیر وار بود - گرفتار حلقه های زنجیر شده بر خر سوار تشهیر در تمام شهر و لشکر گشت و از منصب و خدمت معزول و محبوس شد - و بعد ازان از سر قتل آن درگذشته از راه مکرمت و احسان مخلصي داده مطلق العنان فرمودند *

تمهید شهید شدن حضرت عالمگیر ثاني وخانخانان پسر وزیر شهید اعتماد الدوله تغائي و زیر عهد آنحضرت از دست او

Martyrdom of Emperor Alamgir II and of Khān Khānān, the son of Vizir 'Itimā-du-d-daula.

اگرچه تقدیرات لم یزلي از ابتداي عالم کون و فساد بمضمون جف القلم بما هو کاین بر آن رفته - که مشیت ازلي که وقوع آن در گرو وقت است بالضرور بعرصهٔ ظهور رسد - لیکن از دست کسی که بر آید اگر

---

(۱) بیست و ششم

(۲) حرام نمکي

حسناتست تاج سعادت بر سرش نهند - و عند الله ماجور و عند الناس مشکور میگردد - و اگر مصدر اعمال زشت و قبیحه گشت خلعت شقاوت بر قامت او دوزند - و وبال و نکال دنیا و عقبی که عاید حال خسران مآلش شود گرفتار سازند - و در دنیا ابدالآباد بپاداش اعمال محل فراوان نفرین خلایق گردانند - اعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیأت اعمالنا - شاهد این مقال این است که چون بار دویم شاه درانی بنابر اینکه وزیر سراپا تزویر افواج دکهن را بسمت لاهور فرستاده در قلع و قمع بنیاد خود افتاده - و با قشون شاهي خلاف مرضي حضرت جهانباني پرخاش بیجا بارادهٔ فاسد که ملک بخشیده را باز ستاند بمرهتّه‌ها داد - عزم دار الخلافة نمود - و بانتقام اینکه قوم مذکور بی ادبي و بیباکي از شاهزاده تیمور شاه و سردار جهان خان بعمل آورده - نیز با نجیب الدوله بهادر میر بخشي بمرضي حضور اقدس باعانت و امداد جنکونا سردار دکهنیان آویزش و کاوش نمود - و آخرالامر آن سردار با وقار را از دار الخلافه بدر کرد - و با اینهمه میخواست که فوج کشي بر ملک آن فدوي بارگاه والا بشمول توجه حضرت خاقان بطرف نجیب آباد بعمل آرد - کمر همت بست - و علاوهٔ آن قبل ازین که خانخانان را بتزویر و دغا سید جمیل الدین خان و مهدي قلیخان که خان مذکور از قوم کشمیري و فتنهٔ روزگار بود - و ازین سبب بموافقت طینت بد همدیگر مدار کارش شده بود فرستاد - و آن بیباکان خیره ناگهان و بی خبر در محلسرا که والدهٔ خانخانان و جدهٔ آن شقاوت نشان مستورهٔ عصمت و مخدرهٔ عفت و طهارت نواب شعله پوري بیگم بودند - پاس ناموس نکرده بیمحابا و بی تحاشا اندرون آمدند - و آن بیگناه را کشیده و همراه خود آورده بموجب گفتهٔ او در قلعهٔ دولت خانهٔ بادشاهي محبوس ساختند - و آن ناعاقبت اندیش دست ظلم و تعدي بمال و عرض رعایا دراز ساخته کافهٔ عباد الله را از جور

بی نهایت خود بجان آورد و رنجانید - و دکهنیان را که از قدیم غنیم لئیم مشهور و معروف اند برانگیر به خرابي و ویرانی ملک کرده بهرسو میدوانید - و باین دست آویز آن شور انگیز از خزانهٔ عامرهٔ بادشاهي مبلغهای خطیر و از کارخانجات اجناس بدست آورده باخوان الشیاطین میداد - و برفاه آن معاندین صرف میکرد - و فرقجات سپاه بادشاهي را از غایت تکبر و بیدانشي و حق ناسپاسي بالکل برهم کرد - تا اینکه کار بجائی رسید که تمام اساسهٔ (۱) دولت خانه که خواقین گیتي ستان و بادشاهان گردون توان بسعي و تلاش مردي و مردانگي در مدت ها اندوخته و یادگار خود گذاشته بودند - یکسر برباد داد - چون تمام کارخانجات را جاروب داد و هیچ درانها نماند - نظر بوم اثر خود بکندن سقف دیوان خاص که از نقره بنا کردهٔ اعلی حضرت شاهجهان بادشاه از ابتدای ترتیب قلعهٔ مبارک بود اندوخت - چنانچه چند تختهها ازان سقف برکند - و بر تمام آن همت گماشت - و جواهر زواهر پوشاک خاص که بی نظیر و بی عدیل درمحل معلی بتحویل عهده داران بود بطلب آن دندان حرص تیز کرد - و پردهٔ نمکحرامي (۲) بر چشم خود انداخت - و پیغام ارسال آن بحضور بمنت و سماجت فرستاد - چنانچه طوعاً و کرها گرفت - آنچه گرفت و متصرف بدست تعدي شد - و چندین وجوه دیگر که نگارش آن باعث ملال خاطر و گنجایش در دفاتر نمي توان شد - قلم انداز نموده بارقام وقایع حضور ساطع النور مي پردازد - که هرگاه آن ناهنجار مصدر این حرکتهای دور از کار گردید - و بمسامع قدس مجامع حضرت قدر قدرت رسید - روی درهم کشیدند - و محال طلبي‌ها که میکرد قرین اجابت نگشت - آن خود غرض مغرور از دانش دور بعضی مکاتیب و مراسلات که برای شهنشاه

---

(۱) اثاثه

(۲) حرام نمکي

از حضور پر نور بر خلاف مدعا و مقصود آن خود کام زیب ارقام یافته بود
بران مطلع شد - و آگاهي یافت - همین معني را دست آویز فتنه انگیزي
و بد اندیشي نسبت بخاقان زمان ساخت - و تخم عداوت در مزرع دل
سراسر شقاوت خود کاشت - و سر رشتهٔ عبودیت از دست داد - و پردهٔ
کورنمکي بر چشم انداخت - و حقوق ولي نعمت نشناخت -
مهدي قلیخان ضلالت نشان و بالا باشخان شقاوت دودمان را بجهت
بداندیشي خسرو زمان یعني حضرت عالمگیر را بدرجهٔ شهادت رسانیدن
تعین و مقرر ساخت - و خود مصلحتاً کوچیده آنطرف دریای جمن
وخت ادبار انداخت - و نیز ضیاء الدوله سعد الدین خان بهادر
میرسامانرا به بهانهٔ پیش خود طلبیده نگهداشت - تا بی مانع این امر شنیع
سر انجام پذیرد - آن هردو دد خصلت شوم طلعت کمر بر خون شهنشاه
بیگناه بستند - و بحضور پر نور باریاب مجرا شده اخبار آمدن درویشان
را ولایت و احراز ملاقات حضرت ظل الله بآن تقلید مفشان بنابر حصول
فیض باطني و استمداد از ایشان بانواع حیله سازي جناب آنحضرت را
ترغیب نمودند - هرچند بر آئینهٔ خاطر آنجناب اظهار آن هردو روباه
صفت که خالي از کدورت سخن سازي این‌ها نبود - انعکاس پذیر شد -
و باهمال و گذاشتن بر وقت دیگر ارشاد گردید - لیکن بآئینی معروض‌داشتند
که مقرون باجابت گردید - چار و ناچار بتاریخ هفتم ربیع الثاني سوار نموده
عنان عزیمت آنشهریار بطرف [کوله فیروزی] که مسجدی بنا کردهٔ فیروز شاه
در آن واقع و آن سرهنگان غدار را در آنجا نشانیده بودند - معطوف
گردانیدند - آنجناب تشریف فرما شده بآن‌ها که درویشان قرار داده
بودند - ملاقات کردند - و بعد ملاقات برای مراجعت بدولت خانه برخاسته
بودند که بضرب پیش قبض که در پهلو زدند و کارگر اوفتاد - طایر روح آن

Circumstances of the association of Alamgir II: Mehdi Qūlī Khān and Bālabāsh Khān were appointed by the Vizir to murder the Emperor.

On the 7th *Rabi'u'l ākhir* (28th November 1759) 'Ālamgir II was induced to go to Golāfirōzi by the Vizir's people, who made out that certain *darvishes* had lately come there.

همای سدره آشیان پرواز نمود - و آن بیرحمان جلاد سیرت از بغض و عداوت نعش پاک و پاکیزهٔ آن شهادت نصیب را از کرسي آنعمارت پائین انداختند و شقاوت دین و دنیا برای خود اندوختند - اوزبکان دست غارت بر اسبابیکه در سواري موجود بود دراز کردند - و انواع بد حرکتیها بمردمیکه در رکاب حاضر بودند بعمل آوردند - منتقم حقیقي بجزای اعمال شنیعهٔ آنها در عذاب شدید بدار عقبی گرفتار سازاد - و بدرک اسفل جهنم پایدار داراد - از وقوع این سانحه عالمی دست تاسف گزید - و صدای واویلا از زمینیان بگوش آسمانیان رسید *

* نظم *

An elegy on 'Ālamgir II's martyrdom.

دریں ماتم که عالمگیر افتاد * بخاک از ضعف صبح پیر افتاد
بگردون کرد در این سوگواري * افق خون شفق از دیده جاري
نسیم صبح خاک افشاند بر سر * که میل دخمه دارد مهر انور
بر آمد از دل زاري چو فریاد * که بر خورشید محشر رفت بیداد
طلوع صبح از مهر آتش افروخت * سپند اختران در مجمرش سوخت
خم پر نیل از ماتم جهانست * کبود از غم قبای آسمان است
کدام اختر بر افسر سخت افتاد * بتخته کار شه از تخت افتاد
دریغا نیر اعظم کجا رفت * تهي جامیست دنیا جم کجا رفت
بظلم افتاد گردون را دگر کار * بکسر عدل کسری شد روادار
زمانه باز بنیاد بد افگند * بدست جهل کار بخود افگند
گریبان توقع زد طرب چاک * ز خون عیش تر شد دامن خاک
چو شد از مرگ آنشه مهر غمناک * کلاه زر فگند از فرق بر خاک

بعد این سانحهٔ هوش ربا و واقعهٔ جانفرسا ناگهان صبحی خبر شهادت خانخانان مظلوم مرحوم نیز اشتهار یافت - چه آن خونریزان بی دین و ضلالت کیشان بد آئین که اخوان الشیاطین بودند - بعد اتمام این مهم

شمشیر کین بر سر آن مرحوم علم کردند - و بجرم فدویت و عقیدت نهادی که بمقتضای خانه زادي در جناب شهنشاه عرش بارگاه داشت - ود نفس الامر نزدیک خدای بی همتا و خلایق آن ایزد یکتا از بزرگترین ثواب ها بود - ازین محنت کدهٔ دنیا در گذرانیدند - و بعذاب خفا کردن کارش تمام کردند *

* نظم *

An elegy on Khān Khānān's martyrdom.

برآمد خروش از زمین و زمان * دگرگونه شد گردش آسمان
غباری شد از خاک تیره بلند * که چشم مه و مهر گردید بند
سحاب آنقدر آب از دیده ریخت * که دریا بصحرا ز سیلش گریخت
اجل منفعل گشت از آن خطا * که نگذاشت رای صوابش بجا
ملالی که کس زان ندارد نفور * اثر کرد در مرغ و ماهي و مور
فتاد از نظر آن فروزان چراغ * که چون لاله خورشید ازان داشت داغ
بعبرت نظر کن ازین سنگلاخ * شرر تنگ چشم است ودستش فراخ
بود همچنین اعتبار جهان * نگنجد بوهم و قیاس و گمان
حریفان طالع درین بزمگاه * چراغ سعادت فروزند گاه
گهی تیره ایام از بخت داغ * چو پروانه افتد بپای چراغ

The duration of Alamgir II's reign was five years and a few months. Accession of Muhī-ul-Millat, son of Muhī'-us sunnat, with the title of Shāh Jahān. Attack of the Vizir on Najībābad and the brave resistance of Najībud-daulah.

مدت فرمانروائي و حکم راني حضرت عرش منزل عالمگیر ثاني نور الله مرقده پنج سال و چند ماه بود - القصه وزیر بی تدبیر رمیده بخت بعد انصرام این کار از دانش و دین دور بمقتضای رای ناقص خود تهمت تاج و تخت و فرمان روائي بنام محي الملة پسر محي السنة که از نبایر محمد کام بخش پسر حضرت خلد مکان بود - بست - و به خطاب شاهجهان نامزد گردانید - و این قبای سلطنت که بر بالایش نازیبا بود - بمقراض طمع قطع و بریده از راه عناد و فساد دوخت - و اسم بادشاهت بنام آن محبوس مایوس مقرر ساخت - و خود با فوج و حشم برای معاونت

جنکو معه پیش خیمهٔ شاه نو که شاهي او بلقب گدایان توان گفت -
بر آورده متوجه اطراف نجیب آباد گشت - دکهنیان بدسگال از پشت
گرمي آن بد مآل برسر نجیب الدوله یورش کردند - و آن شیر شرزهٔ
میدان شجاعت بکمال استقلال و استقامت از شورش آنقوم و از کثرت
آنها مانند کوه از جا نرفت - و به نیروی همت و قوت بازوی شهامت
قدم استواري و پایداري مستحکم ساخته برای دفع کفرهٔ فجره سینه سپر
و مقابل گشت - و نبردهای دلیرانه نموده دمار از دشمنان دین بر آورد -
بالجمله نجیب الدوله بهادر بعد کارزارها که بتائید الٰهي قدمش پس
نیفتاد - نظر بر قلت فوج خود و کثرت اعدا مصلحت وقت چنان دانست
که در سُکّرتال مورچال قایم کرده بجنگ توپخانه باید جنگید - چنانچه کار
بمحاصره کشید - و غلبهٔ کفار روز افزون میگردید - الحال سر رشتهٔ این مقال
همین جا گذاشته احوال خجسته مآل خدیو مؤید افضال ایزد متعال
در سلک تقریر میکشد *

آغاز داستان فرخ عنوان جلوس فرمودن شهنشاه عالم و عالمیان بادشاه دین پرور حضرت شاه عالم بهادر خلد الله ملکه و سلطنته

Coronation of Shah Alam II.

چون پیش از وقوع این سانحه که آن کور نمک به بندگان حضرت
عرش منزل طاب الله ثراه مصدر بی ادبي شده برای خود وبال دنیا
و عذاب و عقوبت عقبی اندوخت - و بمقتضای نفس شوم اماره خرمن
سعادت از برق شقاوت ابدي و ازلي سوخت - بمسامع قدسي رسیده بود

LIST OF BOOKS FOR SALE

AT THE LIBRARY OF THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL,

No. 1, PARK STREET, CALCUTTA,

AND OBTAINABLE FROM

The Society's Agents—

MR. BERNARD QUARITCH, 11, *Grafton Street, New Bond Street, London, W.*, AND MR. OTTO HARRASSOWITZ, BOOKSELLER, *Leipzig, Germany.*

*Complete copies of those works marked with an asterisk * cannot be supplied—some of the Fasciculi being out of stock.*

BIBLIOTHECA INDICA.

Sanskrit Series.

Advaitachintā Kaustubha, Fasc. 1–3 @ /10/ each ...	Rs. 1	14
Aitarēya Brāhmaṇa, Vol. I, Fasc. 1-5; Vol. II, Fasc. 1-5; Vol. III, Fasc. 1-5, Vol. IV, Fasc. 1–8 @ /10/ each	14	6
Aitareyalocana	2	0
Amarakosha, Fasc. I	2	0
*Anu Bhāshya, Fasc. 2-5 @ /10/ each	2	8
Anumana Didhiti Prasarini, Fasc. I, @ /10/	0	10
Aṣṭasāhasrikā Prajñāpāramitā, Fasc. 1-6 @ /10/ each ...	3	12
Ātmatattvaviveka, Fasc. I	0	10
Açvavaidyaka, Fasc. 1–5 @ /10/ each	3	2
Avadāna Kalpalatā, (Sans. and Tibetan) Vol. I, Fasc. 1-9. Vol. II, Fasc. 1-9 @ 1/ each	18	0
Bālam Bhaṭṭī, Vol. I, Fasc. 1-2, Vol. II, Fasc. 1, @ /10/ each ...	1	14
Baudhāyana Srauta Sūtra, Fasc. 1-3; Vol. II, Fasc. 1-4 @ /10/ each	4	6
Bhāṭṭa Dīpikā, Vol. I, Fasc. 1-6; Vol. II, Fasc. 1, @ /10/ each ...	4	6
Bauddhastotrasangraha	2	0
Brhaddevatā, Fasc. 1-4 @ /10/ each	2	8
Bṛhaddharma Purāṇa, Fasc. 1-6 @ /10/ each	3	12
Bodhicaryāvatāra of Çāntideva, Fasc. 1-5 @ /10/ each ...	3	2
Cri Cantinatha Charita, Fasc. 1-3	1	14
Çatadūṣaṇī, Fasc. 1-2 @ /10/ each	1	4
Catalogue of Sanskrit Books and MSS., Fasc. 1-4 @ 2/ each ...	8	0
*Çatapatha Brāhmaṇa, Vol. I, Fasc. 1–7; Vol. II, Fasc. 1–5 Vol. III, Fasc. 1–7; Vol. V, Fasc. 1–4 @ /10/ each ...	14	6
Ditto Vol. VI, Fasc. 1-3 @ 1/4/ each	3	2
Ditto Vol. VII, Fasc. 1-5 @ /10/	3	2
Çatasāhasrikā-prajñāpāramitā, Part I, Fasc. 1–16 @ /10/ each ...	10	0
*Caturvarga Chintāmaṇi, Vol. II, Fasc. 1–25; Vol. III, Part I, Fasc. 1-18, Part II, Fasc. 1–10; Vol. IV, Fasc. 1–6 @ /10/ each	36	14
Ditto Vol. IV, Fasc. 7-8, @ 1/4/ each ...	2	8
Ditto Vol. IV, Fasc. 9-10 @ /10/	1	4
Çlokavartika, (English), Fasc. 1–7 @ 1/4/ each ...	8	12
*Çrauta Sūtra of Çānkhāyana, Vol I, Fasc. 1–7; Vol. II, Fasc. 1-4; Vol. III, Fasc. 1–4; Vol. 4, Fasc. 1 @ /10/ each ...	10	0
Çrī Bhāshyam, Fasc. 1–3 @ /10/ each	1	14
Dāna Kriyā Kaumudī, Fasc. 1–2 @ /10/ each	1	4
Gadadhara Paddhati Kālasāra, Vol. I, Fasc. 1–7 @ /10/ each ..	4	6
Ditto Ācārasāra, Vol. II, Fasc. 1–4	3	2
Gobhilīya Grhya Sūtra, Vol. I, @ /10/ each	3	2
Ditto Vol. II, Fasc. 1–2 @ 1/4 /each ...	2	8
Ditto (Appendix) Gobhila Parisista	2	0
Ditto Grihya Sangraha	0	10
Haralata	1	14
Karmapradiph, Fasc. 1	1	4
Kāla Viveka, Fasc. 1-7 @ /10/ each	4	6
Kātantra, Fasc. 1-6 @ /12/ each	4	8
Kathā Sarit Sāgara, (English) Fasc. 1-14 @ 1/4/ each ..	17	8
Kurma Purana, Fasc. 1—9 @ /10/ each	5	10
Kiranavali, Fasc. I, @ /10/	0	10
Madana Pārijāta, Fasc 1-11 @ /10/ each	6	14
Mahā-bhāsya-pradīpodyota, Vol. I, Fasc. 1-9; Vol. II, Fasc. 1-12; Vol. III, Fasc. 1–10 @ /10/ each	19	6
Ditto Vol. IV, Fasc. 1-2 @ 1/4 each	2	8
Manutīkā Saṅgraha, Fasc. 1-3 @ /10/ each	1	14
Mārkaṇḍeya Purāṇa, (English) Fasc 1-9 @ 1/- each	9	0
*Mīmāṁsā Darçana, Fasc. 10-19 @ /10/ each	6	4
Mugdhabodha Vyakarana, Fasc 1-2, @ /10/ each	1	4
Nirukta, (2nd edition) Vol. I, Fasc. I @ Rs. 1-4	1	4

Catalogue of the Persian Books and Manuscripts in the Library of the Asiatic Society of Bengal, Fasc. 1-3 @ 1/- each ... Rs. 3 0
Dictionary of Arabic Technical Terms, and Appendix Fasc. 1-21 @ 1/8/ each 31 8
Faras Nama, Fasc. 2 ... ... 1 0
Farnang-i-Rashidī, Fasc. 1-14 @ 1/8/ each 21 0
Fihrist-i-Tusi, or Tūsy's list of Shy'ah Books, Fasc. 1-4 @ 1/- each 4 0
Hadiqatu'L, Haqiqat, (Text & Eng.) 3 8
History of Gujarat 1 0
Haft Āsmān, History of the Persian Masnawi, Fasc. 1 @ /12/ each ... 0 12
History of the Caliphs, (English) Fasc. 1-6 @ 1/4/ each 7 8
Iqālnamah-i-Jahāngīrī, Fasc. 1-3 @ /10/ each 1 14
Isābah, with Supplement, 51 Fasc. @ 1/- each 51 0
Ma'āsir-i-Raḥīmī, Part I, Fasc. 1-2 @ 2 each 4 0
Maāṣir-ul-Umarā, Vol. I, Fasc. 1-9; Vol. II, Fasc. 1-9; Vol. III, 1-10; Index to Vol. I, Fasc. 10-11; Index to Vol. II, Fasc. 10-12; Index to Vol. III, Fasc. 11-12 @ /1/ each ... 35 0
Ditto (Eng.) Vol. I, Fasc. 1-2, @ 1/4/ each ... 2 8
Marhamu 'L-Ilali 'L-Mu'Dila, Fasc. 1-2 ... ... 2 0
Muntakhabu-t-Tawarikh, Fasc. 1-15 @ 10/ each 9 6
Ditto (English), Vol. I, Fasc. 1-7; Vol. II, Fasc. 1-5 and 3 Indexes; Vol. III, Fasc. 1 @ 1/- each 16 0
Muntakhabu-l-Lubāb, Fasc. 1-19 @ /10/ each... ... ... 11 14
Ditto Part 3, Fasc. 1-2 @ 1/- each 2 0
Nukhbatu-l-Fikr, Fasc. 1 ... ... 0 10
Nizāmī's Khiradnāmah-i-Iskandari, Fasc. 1-2 @ /12 each 1 8
Persian and Turki Divans of Bayran Khan, Khan Khanan ... 1 0
Qawaninu 's-Sayyad of Khuda Yar Khan 'Abbasi, edited in the original Persian with English notes by Lieut.-Col. D. C. Phillott ... 5 0
Riyāzu-s-Salātīn, Fasc. 1-5 @ /10/ each 3 2
Ditto (English) Fasc. 1-5 @ 1/- 5 0
Tadhkira-i-Khushnavisān 1 0
Tabaquat-i-Nasiri (English), Fasc. 1-14 @ 1/- each 14 0
Ditto Index 1 0
Tarikh-i-Fīrūz Shāhi of Ẓiyān-d-dīn Barni, Fasc. 1-7 @ /10/ each ... 4 6
Tārīkh-i-Fīrūzshāhi, of Shams-i-Sirāj Aif, Fasc. 1-6 @ /10/ each ... 3 12
Ten Ancient Arabic Poems, Fasc. 1-2 @ 1/8/ each 3 0
The Mabani 'L Lughat: A Grammar of the Turki Language in Persian 1 8
Tuzuk-i-Jahāngīrī (Eng.) Fasc. 1 @ 1/- 1 0
Wis o Rāmīn, Fasc. 1-5 @ /10/ each 3 2
Zafarnāmah, Vol. I, Fasc. 1-9, Vol. II, Fasc. 1-8 @ /10/ each ... 10 10

ASIATIC SOCIETY'S PUBLICATIONS.

1. Asiatic Researches. Vols. XIX and XX @ 10/- each 20 0
2. Proceedings of the Asiatic Society from 1875 to 1904 @ /8/ per No.
3. Journal of the Asiatic Society for 1875 (8), 1871 (7), 1872 (8), 1873 (8), 1874 (8), 1875 (7), 1876 (7), 1877 (8), 1878 (8), 1879 (7), 1880 (8), 1881 (7), 1882 (6), 1883 (5), 1884 (6), 1885 (6), 1886 (8), 1887 (7), 1888 (7), 1889 (10), 1890 (11), 1891 (7), 1892 (8), 1893 (11), 1894 (8), 1895 (7), 1896 (8), 1897 (8), 1898 (8), 1899 (8), 1900 (7), 1901 (7), 1902 (9), 1903 (8), 1904 (16) @ 1/8 per No. to Members and @ 2/- per No. to Non-Members.

...—*The figures enclosed in brackets give the number of Nos. in each Volume.*

...al and Proceedings, N.S., 1905, to date (Nos. 1-4 of 1905 are ... stock), @ 1-8 per No. to Members and Rs. 2 per No. to ...mbers.

...5, to date. Price varies from number to number. Dis... to Members.

... of the Researches of the Society from 1784-1883 3
...brary of the Asiatic Society, Bengal, 1910 ... 8
... Descriptions of New Indian Lepidoptera, ...red Plates, 4to, @ 6/- each
... and II @ 1/8/ 18
...ba of Ispahan, by Haji Shaikh Ahmad- ... 3
... by Major D. C. Phillott. ... 10

... @ 1/- each 35
...r. R. L. Mitra ... 5
...ade payable to the "Treasur...

31-10-11.